باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۲۹۲

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲ ع ۲۳۳ ک ۱۳۳۶ مرجع □

سرشناسه: عالمی مازندرانی، روح‌الله، ۱۲۵۵ - ۱۳۲۸.

عنوان قراردادی:

عنوان: کاشف الریبة فی اسرار الغیبة.

شرح پدیدآور:

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی‌جا] ناشر: [بی‌نا] تاریخ نشر: ۱۳۳۶ ق

صفحه شمار: ۲۵۹ ص مصور □ درسی □ گراور یا افست □

زبان: فارسی ابعاد: ۱۲×۲۰ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی □ اهدایی ☑ خریداری □ ارسالی □

واقف: محمدصالح علامه حائری تاریخ ثبت: مرداد ۱۳۵۱

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. مهدویت - پرسشها و پاسخها. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ق - . - پرسشها و پاسخها. ۳. شیعه امامیه - عقاید - پرسشها و پاسخها.

شناسه(های) افزوده: الف. علامه حائری، محمدصالح، اهداکننده. ب. عنوان.

فهرستنگار: شیبانی تاریخ فهرستگاری: اردیبهشت ۸۸

۲۹۷/۴۲
ک ۲۱۳۸

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب کاشف الرویة فی اسرار المغیبة / فارسی
مصنف شیخ روح الله مازندرانی
مؤلف
خطی سنگی نسخ تهران
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۲۶ ق عدد اوراق
جزء کتب عقائد شماره خصوصی
شماره عمومی ۵۰۸۴۷ شماره قبض عمری ۸۲۹۲
واقف مرحوم شیخ محمد صالح علامه حائری تاریخ وقف مرداد ۵۱
طول ۲۱ عرض ۱۳ شماره صفحات ۲۱۰

اسیدزدائی شد
۸۷/۸/۲۵

اهدائی کتابخانه آیت الله شیخ محمد صالح سمنانی
علامه حائری بکتابخانه آستان قدس رضوی
شماره ۳۵۱۵۰
کتابخانه محمد صالح حائری علامه

الحمد لله الذی لیس لقضائه دافع ولا لعطائه
مانع وراحم غیره کل صانع والجبابرة قابع والصلوة
علی خاتم انبیائه وصفوة بریته محمد وآله الطاهرین
وبعد این نسخه شریفه مسمی بکاشف الریبة
فی اسرار الغیبة تالیف علامة الانام وکهف
الخواص فی باب الاحکام حجة الاسلام شیخ
روح الله مازندرانی بارفروشی از نسخه
صحیح جمع ونقد شده وجناب مستطاب فخامت نصاب
فخر الاشراف والاعاظم والاکابر حاج علی اکبر
المعروف بتاجر هکوبه وبارفروشی مسکن طلباً لمرضات الله
وقربة الی الله بذل مال در انجام ومخارج طبع آن نموده
واهتمام در مقابله وتصحیح وطبع آن باحسن الانطباع

هذا كتاب كاشف الريبة في اسرار الغيبة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رفع درجات الادميين وخصصهم بالنطق
والبيان بين الموجودين وبعث فيهم الانبياء والمرسلين و
شرفهم بين الخلق من الجن والانس اجمعين وصيرهم كاملا
بين العالمين ونصبهم علما ومصباحا للمسترشدين وهداة
للطالبين والواجدين وصراطا للعابرين والسالكين وحماة
للمتوسلين والمتمسكين ونجاة للعاصين والفاسقين ونحمده
حمدا تملا اقطار السموات والارضين لما جعلنا من امة سيد
النبيين ووفقنا لدفع الشكوك في الدين والصلوة والسلام على محمد
اشرف الاولين والاخرين المخاطب بلطفه وبين وعلى اله وعترته اكمل
الاولياء الموحدين صلوة متواترة كتواتر الشهور والسنين
وبعد فيقول العبد العاصي روح الله بن حبيب الله المازندراني
البارفروشي عاملهما الله بلطفه الجلي والخفي اني اذ كنت دهرا

كثير الاختلال لتحمل الاحوال يستخرج منه الملال من القرن الى
الاذبال بحيث لا يرى شبهه ولا يفهم علته ولا يصاب مذكره
وترى الناس سكارى وما هم بسكارى لكن الازمان قد انقضت
والكواكب تاثرت واثار الافلاك تبدلت والقلوب تغيرت
والنفوس قد افسدت والادبار تحولت والاذهان تشوشت
ولبس الان الامن اثر الاهواء المردية واقتضاء الدنيا الدنية
والانكشاف نقلبت في المدة القليلة والازمنة اليسيرة
اذهان الصافية حتى يرى الناس خارجا عن الملة القويمة
من غير كره وتقية واظهروا انكار الغيبة ووجود الحجة
نرجو من الله تعالى بقيام دينه وظهور وجوده وادراك حضوره
وتاييدا باجوبة الرتبة في اسرار الغيبة ولكني مع توفر الدواعي
المانعة من اشتغال العلمي من امراض البدني حتى صار بعضها
لازم الذاتي وقلة البضاعة في اطلاع الاخبار والاثار الصادرة
من الائمة الاطهار ومراجعة كتب الاخبار من علمائنا الاخيار
تصدعت لامر المعضل لو سمع انه من مثلي لا يقبل الا انني
توسلت بالائمة والانبياء المرسل وتمسكت باذيالهم ليشفعوا لي
عند الله عز وجل ويؤيدني في تاسيس المطالب المزمل وحل
المقاصد المؤمل ويذهب عني اثر الاوصاف الرذيلة والاخلاق
الردية بتحلية الاوصاف الجميلة والاطوار الصحيحة و

مقالات شريفه
واضحه من المولف
دام ظله

ریب در اثبات توحید و حدوث عالم

بیاعدنی بکشف العیوب عن استار الغیوب و یوفقنی
ببرکات الحجة بحل الریبة عن اسرار الغیبة و سمیته الحجج
تیّ بکاشف الریبة فی اسرار الغیبة مع لحاظ
النبطة فی الاختصار و اکتفیت بالاخطار عن الاجمال خوفاً
عن الملال النظار و مراعاة الراغبین للاختصار بعبرة قلیل
من المال و الله خیر معین فی الحالة و المآل و علیه التوکل و الاتکال

ریب در اثبات موجد و مؤثر عالم

ریب بداهت عقل و وجدان و شهادت شرع و بیان شاهد
عالم و عالمیان نبودند و شدند لباس هستی و وجود را پوشیدند
موجد مؤثر ایشان که بود چه کس ایشان را بوجود آورد

کشف بداهت عقل حاکم است که عالم و عالمیان را
موجد و مؤثر خواهد بود کامل که اکمل از او تصور نخواهد
شد و الا محتاج خواهد بود و محتاج مؤثر تام نمیتواند شد
ضرورت حس و عیان بر تجدد ایشان دلیل بر نفی تاثیر طبیعت
خواهد شد زیرا که هر طبیعت محدود باقتضای حد ناقص
خواهد بود کجا میتواند افاضه کمال نماید برای آنکه همیشه ناقص
را احتیاج بکامل خواهد بود و الا ناقص نمیشد هذا خلف
علاوه طبیعت هر شیء نبوده شده گردید چه چیز باعث
شد نیست شده — شیء حادث کجا میتواند بالاستقلال
مؤثر در خودش شود و الا منافاة با حدوث دارد هذا

بیان سبب ایجاد موجودات

خلف مضافاً برانکه سلب اختیار در حال احتیاج و نافی تاثیر
طبیعت خواهد بود قول امیر المؤمنین صلوات الله علیه (عرفت الله
بفسخ العزائم) دیگر تاثیر طبیعت خواهد نمود — از این اشارات
برهان بر نفی تاثیر دهر ساطع خواهد شد — حدوث عالم
و محدودیت و اضافیة و قیدیت وجود او برد طبیعت و دهر کافی
خواهد بود قوله تعالی (ألم تر إلی ربک کیف مد الظل و لو
شاء لجعله ساکناً ثم جعلنا الشمس علیه دلیلاً) و قول امیر المؤمنین
علیه السلام کمال التوحید اسقاط الاضافات مبین این دعوی خواهد
شد از این اشارات ظاهر شد که آن کامل مؤثر خدا خواهد بود
انشاء الله همین مقدار در اثبات توحید کفایت خواهد نمود

ریب در بیان علت [illegible] موجودات

ریب خدای غنی غیر محتاج چرا خلق نمود

کشف شبهه ندارد خداوند را اسمائی میباشد
و صفاتی دارد که خلقت عالم از نتایج آن اسما و صفات است — لحاظ
آن نتایج در آن اسماء و صفات نظیر لحاظ ذاتیات اشیاء است نسبت
باشیاء — چنانچه ذاتیات اشیاء لا یعلل همچنین ذاتیات اسما
و صفات باری تعالی لا یعلل — همچنانکه ظهور ذاتیات اشیا
موقوفست بر عدم مانع همچنین ظهور نتایج اسما و صفات
موقوفست بر فقد مانع — چنانکه مانع از بروز آثار اشیاء خارج
از آنها است همچنین مانع از ظهور نتایج اسماء و صفات

خارج است ذاتها — بدیهی است مانع از بروز نتایج فقدان شرائط وجود نمو وجود و مخلوق میباشد والآ در مؤثر و موجد قصور تصور ندارد لذا در وجود موجودات ترتب کردید یعنی بتفاوت و بتناوب موجود شدند — از اینجا کفته میشود تمام مخلوقات مظاهر خداوند میباشند یا مظاهر جمال‌اند یا جلال زیرا که یا نتایج صفات ثبوتیه خداوند میباشند و یا نتایج صفات سلبیه قسم ثالث تصور ندارد برای آنکه خداوند را صفات ثالثه نیست از این نکته مدرک قول باعیان ثابته ظاهر میشود زیرا که هویدا کردید — موجودات وجودات اجمالیه دارند — در اسماء و صفات همان موجودات اجمالیه را تعبیر باعیان ثابته نمودند برای آنها وجود تبعی ظلی قائل شدند **ریب** بناء علی هذا خداوند را همیشه مخلوق بود چون خلقت لازم ذاتی اسما و صفاتش شد پس معنی حدیث (کان الله و لم تکن معه شیء) چه خواهد بود **کشف** در محلش ثابت شد که مخلوق خداوند سه قسم خواهند بود یک قسمش موجوداتی هستند که در اصل وجود خود و کمال وجود محتاج بغیر خداوند نخواهند بود — نه در وجود محتاج بغیر خداوند میباشند و نه در استکمال احتیاج بغیر خداوند دارند مانند عقل قسم دوم مخلوقاتی هستند که در اصل فیض وجود محتاج بغیر

در بیان آنکه مخلوق حقیقی [illegible] میباشند

خدا نیستند لکن در استکمال محتاج بغیر او میباشند مانند نفوس قسم سیم موجوداتی هستند که در هر دو جهت محتاج بغیر خداوند مانند اجسام و اما موجودات قسم اول همیشه با خداوند بودند و باقی هستند ببقاء او نه باقی باشند بابقاء او زیرا که علت معلول مجتمع الشرائط از علت تامه محالست برای اینکه کفتیم ایشان بهیچوجه محتاج بغیر خداوند نخواهند بود پس خداوند علت تامه وجودات آنها خواهد بود — البته بوجود او موجود خواهند شد — شاید مراد از عالین در کریمه (استکبرت ام کنت من العالین) در تاویل همین قسم از موجودات بودند که مامور بسجده آدم نشدند بلکه جهت و مناط و مدار مسجودیت حضرت آدم کردیدند لذا خداوند در تعییر و سرزنش و ملامت بر ابلیس فرمود آیا جهت مخالفت تو از امر من چه بود آیا از تکبر شد و یا از زمره مخلوق عالین بودی که مامور بسجده آدم نشدی باشی حاصل غرض خداوند چه را این آیه باثبات مقدم بود بر رفع تالی — ملخص کلام در این مقام تامل لازم است تا توهم نشود که بنا بر این اشارات و تحقق این قسم از موجودات تعدد قدما لازم میاید زیرا که افتقار و احتیاج و حدوث ذاتی این نحو از موجودات کافی در نفی تعدد قدما خواهد بود فعلی هذا مفاد فقره (کان الله و لم یکن معه شیء) واضح خواهد شد که مراد نفی مرتبه بود

در بیان آنکه [illegible] خواهند بود

علامه حائری کتابخانه آستان قدس رضوی

در تحقیق موجودات سه گانه

یعنی کان الله فی مقام ذاته لیس معه شیء کما قال الجنید الآن کما کان) نه وجود خداوند در زمانی و نفی موجودات در آن زمان **و اما** قسم دوم از موجودات باعتبار اصل وجود باقی بیقاء حق میباشند و باعتبار استکمال احتیاج بابقاء حق تعالی دارند پس جهتی ایشان حدوث ذاتی دارند و جهتی حادث زمانی میباشند. **و اما** قسم سیم حادث شدند بحدوث زمانی در اصل وجود و هم در استکمال وجود برای اینکه ایشان را در هر دو جهت بغیر خدا افتقار خواهد بود چنانچه مسبوق شد ـ نظر باین قسم سیم اعتبار ثانی از قسم دوم ممکنست معنا (کان الله ولم یکن الخ) نفی زمانی باشد یعنی زمانی بود مختص بخدا نشد غیر از ذات او کسی نبود ـ آیه (الا له الخلق والامر) بر این نکات دلالت خواهد نمود زیرا که مراد از امر قسم اول از موجودات و اعتبار لحاظ اول از قسم دوم مخلوقات خواهد بود برای اینکه اینها از عالم امرند و مراد از خلق اعتبار لحاظ دوم از قسم دوم مخلوقات و قسم سیم از موجودات خواهد شد برای اینکه ایشان از اهل عالم خلقند ـ هرگاه کسی حدیث طویل از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را در کیفیت جواب از سؤال ابتدای خلقت دنیا نگاه کند تصدیق باشارات ما میدهد علاوه در موارد عدیده از اخبارات ائمه علیهم السلام این اشارات استفاده میشود ـ بحمدالله نزد اهلش مطلب مستور نمیماند

پیدایش اقسام موجودات

بقا

علامه حائری کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۳۵۱۵

در حکمت خلقت مخلوقات

ریب علت ایجاد و حکمت در خلقت چه بوده ـ خداوند را که احتیاج بمخلوق نبود **کشف** علت ایجاد مخلوقات اینکه محقق شد که مخلوق آثار اسماء و صفات خدا میباشند ـ بدیهی است اثر از مؤثر در صورت وجود مقتضی و عدم مانع تخلف ندارد لذا مراتب مخلوقات بواسطه همین اعتبارات مختلف گردید چنانچه گذشت **و اما** حکمت در خلقت جهانی بوده ـ برای جهانی خدا خلق کرده من جمله خفاء ذات او و محبوبیت ظهور او حکمت بر خلقت شد چنانچه در حدیث قدسی فرموده (کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف) و من جمله همان وجه که علت ایجاد بود حکمت در خلقت موجودات هم خواهد شد زیرا که از جمله صفات او تعالی صفات اضافیه میباشند مانند فیاض و رزاق ـ بدیهی است اضافه موقوف بمضاف و مضاف الیه خواهد بود ـ لازمه اینگونه از صفات خلقت خواهد شد والا تعطیل در ایصال حقوق بمستحقین و امر مؤثر میشد و هر دو در خداوند محال بود زیرا که منع فیض از فیاض منیع معدود شد شاید بر این مقام اشاره باشد قول عارف رومی من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم و من جمله مجهولیت کنه الذات مقتضی ایجاد گردید که مخلوقات را خلق کرده تا آیت و علامت و طریق

پیدایش علت ایجاد مخلوقات

معرفت

در سبب اختلاف خلقت موجودات

معرفت ذات او شوند - براین دعوی گواهی میدهد قول شاعر

وَفِی کُلِّ شَیْءٍ لَهُ آیَةٌ تَدُلُّ عَلَی اَنَّهُ وَاحِدٌ

ریب فائدهٔ خلقت مخلوقات برای آیت و علامت بودند چنانچه اشاره شد علت ایجاد موجودات هم اولا و بالذات ذات خدا بوده چرا مختلف خلق نمود **کشف** از اشارات سابقه محقق گردید که تمام موجودات من السماء الی الثری نتایج اسما و صفات حق اند البته هر اسمی از اسماء و هر صفتی از صفات آثار مخصصه مغایره بر آثار دیگری دارند والا تکرار در اسم و صفات و لغویت آن لازم میآمد (تعالی الله عن ذلک) پس ظهورات آثار اسماء و صفات که نتایج هر کدام باشد اختلاف خواهد یافت - بدیهی است اختلاف مؤثرات دلیل بر اختلاف بروز آثار خواهد شد - تداخل اسباب با مسببات برخلاف اصل خواهد بود علاوه در علل تامه مستقله تصور نخواهد شد بر فرض تصور یا وقوع حمل بر مقتضیات باید نمود. توهم نشود که مفاد این اشاره منافیست با صریح آیهٔ (لَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً) برای آنکه هرگاه امر چنین باشد که مذکور شد امکان ندارد که تمامی مخلوق امت واحد و نوع واحد شوند چنانچه گذشت اختلاف علت موجب اختلاف معلولست بناء علی هذا اختلاف بین این بیان و قرآن وضوح پیدا میکند محل ارتیاب نمیماند، زیرا

در علت اینیت مخلوقات

که مقرر شد در مقامش که قضیه شرطیه صدقش موقوف بصدق طرفین نیست بلکه موقوف بامکان آن نخواهد بود همان مقدار که نسبت صادقه باشد اگرچه بر سبیل فرض محال باشد قضیه صادقه خواهد شد بموجب اشارهٔ حالیه مشیت حقتعالی در خلقت خلق بر روش و نوع واحد قرار نخواهد گرفت - مخلوق هم استعداد امت واحد نخواهند شد - مع ذلک قضیه صحیحه و صادقه میباشد (وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَعَلَکُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً) نظیر قولنا (لَوْ شِئْتُ لَنِلْتُ اِلَی السَّمَاءِ) اخبار و آثار در جهت اختلاف خلقت بیانات و اشارات دارد چنانچه در خبر است - حضرت آدم علیه السلام در جهت سر اختلاف خلقت مخلوقات از حضرت باریتعالی پرسید جواب شنید برای آنکه هر کدام مرا بنعمهٔ بخوانند بصوت نام مرا برانند لکن بنظر دقیق بالمال این حکایت باشارات مذکوره رجوع دارد - مختصر مقام آنکه اختلاف ظواهر لازم دارد اختلاف مظاهر را - گذشت که تمام موجودات مظاهر اسما و صفات حق تعالی خواهند بود لذا بر وجه اختلاف خلق خواهند شد

ریب چگونه تمام موجودات آیات و مظاهر بوده حال آنکه اکثر آنها جماد ند مشاعر ندارند بلکه صامتند

کشف آیات بودن تمام موجودات اشکالی ندارد - آیات و اخبار بر این دلالت دارد - علاوه حظ وجودی هر موجود دلیل است

کر آن اینست برای معطی وجود و کرنه منتهی شد بحظ وجود خود ـ نابود محض بود ـ بالبداهه این خلاف فرض خواهد بود لکن اکرچه از مخلوقات جماد ند مسلم ـ ولی جمادات مشاعر ندارند صاف مشد اشتباه محض است زیرا که اولاً صریح خلاف قرآن است که فرمود (وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ) بدیهی است هر تسبیح کنند مشاعر دارد وکرنه تسبیح نمیتواند نماید

مشتوی نماند که لفظ شیء نکره است و واقع شد است بعد از نفی اتفاق اصولییت نکره واقعه در بعد از نفی مفید عموم است بنا علی هذا مفاد آیه این میشود که نیست هیچ شیء از مخلوق و موجود مگر اینکه خداوند را تسبیح و تقدیس مینماید ـ معین است که هر عبادت فرع بر معرفت است و معرفت فرع بر مشاعر و التفات است پس تمام موجودات مشاعر دارند که تسبیح میکنند حکایت تسبیح حصی در دست معجز نمای حضرت خاتم انبیاء صلی الله علیه واله وسلم کاشف از مدعی است ـ مسلم است معجزه بعبیر قابل ذاتی تعلق نخواهد گرفت پس معلوم شد که جمادات قابلیت و استعداد نطق را دارند که بتصرف حضرت بنطق امدند وکرنه محال بود نطق انها

ثانیا شبهه نیست تمام موجودات حتی جمادات موجود ند نه معدوم اگر بکوئی معدوم ند خلاف فرض خواهد بود ـ هرگاه بکوئی موجود ند لابد هر موجود اثر است و هر اثر مشاعر و ناطق

فاعل الطبیعی

مشاهد

میباشند ثالثا شبهه ندارد جمادات حرکت و سیر دارند و هر متحرک و سایر لابد شعور دارند والا حرکت نخواهد نمود ـ جبال که اظهر افراد جمادات است خداوند از سیرا خبر داده (وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ) فرموده پس شبهه در حرکت و سیر جمادات نباید نمود البته این دلیل بر شعور خواهد شد و هر جا شعور شد لازم وجود است چون کمال است و هر کمال از اثار وجود است و مفروض تمام موجودات وجود را دارند اگرچه جمادات باشد که نازلترین موجودات اند

ریب مشاعر تمام موجودات چگونه میشود انکار نمود و حال انکه از اغلب انها مشاعر مشاهده نخواهد شد

کشف بدیهیست مشاعر دو قسم است حسی و مرئی معنوی و خفی بالبداهه در بعض اقسام موجودات مشاعر انها محسوس و مرئیست مانند افراد انسان و سایر اقسام حیوان و ملائکه و جن و در بعض اقسام دیکر معنوی و خفی است مانند افراد کرات از عناصر اربعه که نار و هوا و زمین و اب باشند نباتات و جمادات و انحاء افلاک و شمس و قمر و سایر کواکب دلیل بر اثبات شعور در قسم اول حس است زیرا که بالحس والعیان مشاهده میشود که افعال صادره از انها موافق شعور است اشیاء نافعه و ضاره را از هم امتیاز میدهند از جلب نفع خود دریغ نمیکنند از امور مضاره کناره دارند ـ بدیهیست که این اثار کواشف شعور ند ـ مقصود ندارم از

شعور

شعور مگر انکه افعال صادره از روی التفات و مصلحت باشد **واما** دلیل دو قسم ثانی امور دیت **اولا** اتفاق حکما و عقلا بر ثبوت مشاعر انها **وثانیا** عرض امانت بر انها چنانچه خداوند تعالی میفرماید (اِنّا عَرَضْنَا الْاَمانَةَ عَلَی السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبالِ فَاَبَیْنَ اَنْ یَحْمِلْنَها وَاَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الْاِنْسانُ اِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً) لولا استعداد و قابلیت محل نداشت عرض امانت **وثالثا** ظهور دلالت اخبار و اثار از ائمه اطهار علیهم السلام که از حد تواتر گذشته بر عرض محبت و ولایت اهل البیت علیهم السلام بر انها **ورابعا** اطاعت انها بر وجود مبارک ال محمد علیهم السلام مانند جواب دادن درخت در صورت نداء ائمه هدی ـ حکایت جواب سلام دادن شمس بر وجود مبارک امیر المؤمنین صلوات الله علیه از واضحات است ـ حرکت اشجار بسمت ایشان از مسلمات است ـ گریه همه انها در مصیبت حضرت ابی عبد الله علیه السلام از ضروریات است ـ اخبار در ریختن خون از اشجار و احجار از مشهورات است ـ اخبار خون باریدن اسمانها از متظافرات است ـ بداهت دارد که ظهور این اثار از صاحبان مشاعر است علاوه شبهه ندارد که تمام موجودات حیوة دارند البته لازمه هر ذی حیوة شعور است مضافا بر انکه لازم وجود شعور است چنانچه گذشت پس واضح شد

در اثبات مشاعر برای
موجودات غیر
انسان

تمام موجودات مشاعر دارند غایت الامر درجات شعور منفاوت چنانچه مراتب صاحبان شعور اختلاف دارد

رتبه هرگاه تمام موجودات ایة الله باشند چنانچه مقصود بالذات از خلقت موجودات هم همان بوده بافرض وجود ایت کبری احتیاج بایت صغری و ادنی نبوده زیرا که هر عالی دارای سافل بوده چرا اکتفا بهمان اعلی نشد و ادنی را هم ایجاد نموده با انکه غرض از خلقت باعلی حاصل میشد بعد از این خلقت ادنی لغو بود **کشف** چون سلسله ایجاد اقتضا دارد خلقت عامه موجودات را برای انکه نتیجه مقصود از خلقت بعمل بیاید مگر بخلق تمام موجودات من الاعلی الی الادنی غایة الامر بعضی مقصود بالذاتند و بعضی مقصود بالعرض و بعبارة اخری بعضی اصل مقصودند و بعضی مقدمه از برای مقصودند یعنی موقوف علیه مقصود میباشند چنانچه اصل مقصود و مقصود بالذات از خلقت همان ایه عظمی و نمونه کبری بود زیرا که غرض و نتیجه از خلقت که معرفت باشد بان حاصل میشد بوجه اتم و اوفی لکن ماورای ان مقدمه وجود و بقاء ان میباشد ـ لولا وجود ماورای از موجودات وجود ایت کبری برقرار نمیشد با ذاتا باقی نمیماند و یا در دار دنیا مخفی میماند و هر کدام از این امور موجب نقض غرض خواهد بود

در بیان آنکه ائمه
آیت کبری
و عظمی اند

در اعظمیت تمام مخلوقات

اینکه انسان از تمام مخلوقات اعظم است

توضیح مطلب آنکه انسان از میان مخلوقات آیة اعظم است اعظم و اکبر از او ممکن نیست برای آنکه آنچه تمام مخلوقات دارا دارند او تنها دارد — هرچه آنها است باشند انسان همان دارد مع العلاوة لذا انسان مجمع النورین و حامل عالمین گردید — کلام امیر المؤمنین علیه السلام اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر مصدق این اشارات است پس بوجود انسان غنا و بی نیازی از خلقت ما عدا باید باشد لابد خلقت منحصر باو باید بشود زیرا که مقصد اعلی و نتیجه خلقت ماسوی و آیت عظمی با او حاصل است مع ذلک خلقت ما عدای او بود برای آنکه مقدمه از برای وجود او خواهند بود زیرا که بعضی موقوف علیه معرفت خواهند بود مانند ملائکه که شناسائی کامل از ایشان حاصل خواهد شد و بعضی موقوف علیه وجود او میباشند مانند سما و مافیها برای آنکه آنها واسطه خلقت و اثری در خلقت ایجاد موجودات سفلی و ارضی خواهند بود و بعضی موقوف علیه و استمرار حیوة او میباشند مانند نباتات و جمادات و حیوانات هرچند تمام مراتب مذکوره در مقدمه بودن از برای انسان بر سبیل مانعة الخلو میباشند چه بسا میشود در هر کدام از آنها دو نحوه از خواص باشد چنانچه در همه آنها جهت معرفت انسان کامل منطوی و مندرج است از اینجا که

در مقدمه بودن موجودات برای انسان

اینکه مقصود بالذات از خلقت انسان است

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری البته بر حسب قیاس مساوات موقوف علیه موقوف علیه — موقوف علیه خواهد شد — بعد از آنکه انسان مقصود بالذات در خلقت شد مقدمات معرفت او و وجود او و بقاء او مقصود در خلقت خواهند بود نهایت لامر تفاوت باصل و فرع خواهد شد پس وجود تمام موجودات در خلقت لازم بود — بوجود او غنا و بی نیازی از دیگری نخواهد شد آیه (وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا) بر این نکات و اشارات دلالت خواهد نمود — شاید برای همین اشارات بوده خداوند پس از خلقت انسان ستایش ذات اقدس خود نموده (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ) فرموده

ریب بناء علیهذا مصادیق انسان اشرف از ملائکه شدند و حال اینکه ملائکه نور محضند علامت و آیتیت آنها زیاده خواهد بود چگونه انسان اشرف از آنها شد

کشف شبهه ندارد که انسان اعظم آیات خداوند است برای آنکه مراد و معنی آیت علامت و نشانه است بدیهی است که این معنی در انسان اکد است زیرا که ملائکه

آستان قدس رضوی

همان جهت نورانیت را دارند که نمونه و نشانه و علامت
و آیت صفات ثبوتیه حضرت حق شدند و بعبارة اخری
ملائکه فقط مظهر اسماء جمالیه حضرت حق اند بخلاف انسان
که جامع بین نورانیت و ظلمانیت است یعنی مرکب است از نور و عالم
عنصر که عالم ظلمت است پس انسان باعتبار جهت نورانیت آیت
و علامت صفات ثبوتیه و اسماء جمالیه حضرت حق شده و باعتبار
جهت ظلمت و عنصریت آیت و علامت و مظهر صفات سلبیه و
اسماء جلالیه حضرت حق گردید بهمین واسطه گفته میشود
انسان برزخ بین عالمین است یعنی عالم ملک که دار شهود باشد
و عالم ملکوت است بخلاف ملائکه که فقط دارای عالم ملکوت
بخلاف سایر طبقات مخلوقات که فقط حامل عالم ملکند پس
اینست انسان اعظم شد و اشرفیت او اظهر - از اینجا است گفته
میشود انسان نسخه جامعه و کتاب مختصر الهی است - از اینجا
ظاهر میشود که انسان اعلی و اشرف از تمام موجودات است
و تمام مخلوقات ادنی و انزل از او خواهند بود نظر بمقتضای
افتقار دانی بعالی و اقتباسات سافل از عالی پس تمام موجودات
اقتباسات وجودیه و کمالیه ایشان از انسان خواهد بود و
انسان اشرف و اکرم از ایشان خواهد شد - از اینجا ظاهر شد که
انسان معلم ملائکه بوده و مخدوم ملائکه شد و ملائکه خادم

ایشان را نموده - گهواره ایشان را بجنبانیدند - قابله
انسان شدند - دستاس انسان را میگردانیدند - ملازم
حضورش بوده - در مقام تکریم وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بر آمده
- خلعت فضل بر عالمین را پوشیدند - صفات ظلوما جهولا
را ادا کردند که در قوه و وسع هیچیک از مخلوقات نبوده

ریب لازمه مقاله مذکوره این است که هر چه مصداق
انسان شد همین مقامات را دارا خواهد بود و این نکته با وجود
تدریجی جمع نخواهد شد برای آنکه خداوند از اول ملائکه
را خلق نموده آیه (وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ
خَلِيفَةً) شاهد خواهد شد - بدیهیست وجود سابق
مقدم بر وجود لاحق و اشرف از او خواهد بود چگونه وجود
لاحقی انسان افضل باشد از وجود سابق زیرا که وجود سابق
آکد بود در غرض از خلقت که خداوند او را اول خلق فرموده
و الا تقدیم مفضول بر فاضل میشود در حق خدا شایسته نبود

کشف شبهه نباید نمود که انسان اول مخلوق
خداوند بود سایر مخلوقات بوجود او خلق شده آیه (هَلْ
اَتیٰ عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا) دلیل
بر دعوی خواهد بود هر گاه در وجود خارجی تدریجا مشاهده
میشود باعتبار نظر قاصر ما است و الا انسان در مقام

قوله
ظلوما جهولا
سبب شبهه نشود که ظلوما
جهولا از اوصاف مذمومه
انسان محسوب شده چگونه
موجب مدح او گردیده
زیرا که ظلوم و جهول از اشتقاقات
مشتق منه ایشان ظلم و
جهل است و مدار ترقیات
انسان بواسطه استعداد
و قابلیت [illegible] صفت
[illegible] شده [illegible]
خلافت گردیده با آنکه ظلم
و جهل در حقیقت کینونت ذات
او انگاشته چونکه لازم ذاتی او
شده چنانچه صفات
مشبهه بودن ایشان کاشف
از صفات لازمه خواهد بود
برای اینکه این باب از برای
صفات [illegible]
منه رحمه

در تفاوت بین افراد انسان

اعلی است وجود تدریجی و اظهار بعد از اخفاء است نه ظهور
بعد الخفا زیرا که حقیقت انسانیت با روح است و ارواح
انسان اول مخلوق الله است زحدیث نحن السابقون الاخرون
شاهد براین دعوی است - گمان نشود نمود که انسان
اول مخلوق خداوند بود اینه و اذ اخذ ربك من بنی ادم الخ
خصم این دعوی شاهد نمود - لولا وجود کما امکان عهد
و پیمان بود و حال آنکه خداوند اخذ میثاق از ایشان نمود پس
معلوم است تمام انسان مخلوق بود غایة الامر از پرده خفا
بعرصه بروز و ظهور رسید تدریجی او باعتبار عالم عنصری
شد و کرندا اول ما خلق الله بود چنان که مراد از عقل در
اول ما خلق الله تعبیر بانسان شد - اشکالی نشود نمود زیرا
که اخبار براین منوال از حد تواتر گذشته بحد بدیهیات رسیده
ریب مراتب عالیه انسانیه که مذکور شد آیا
ساریه در تمام افراد انسانست یا مخصوص ببعضی دون بعضی
اگر ساریه در تمام باشد وجدان و حس شهادت بر خلاف
میدهند و اگر بر تفاضل باشد جاری بر تمام نشود چه چیز
مرجح بعضی شد دون بعض و حال آنکه بدون مرجح رجحان بی
جهت قبیح است **کشف** بدانکه حقیقت انسانیت
اقتضای مراتب عالیه را دارد و هیچوجه تفاوت و تفاضل در افراد

در اختلاف مراتب انسان

ملحوظ نیست لکن هستی حقیقت واقعیه وقتی که بلحاظ وجود مقید
وحدود افرادی و لباس مصداقی در آوردند اختلاف مراتب
برخواسته گردیده بعضی از مصداق افضل از بعضی شد
توضیح مقام آنکه در همه افراد انسان استعداد تمام ترقیات
و کلیه جهات کمالات ملحوظ و مطوی گردیده لکن در ظهورات
مصداقیه خارجیه تحقق ترقیات و کمالات مذکوره موقوف
بفقد موانع شد در بعضی تمام موانع مفقود گردید و در
بعضی بعض موانع ارتفاع یافته و در بعضی ابدا رفع موانع معقول
نیفتاده **آنانکه** در او تمام موانع معقول نیفتاده انها مقام
انسان کامل را گرفته تمام کمالات انسان را واجد شد انسان
کامل بر او اطلاق میشود از انجائی که این مقام و مرتبه درجات
دارد لذا مقامات و درجات انسان کامل هم مختلف گردیده
بعضی اکمل از بعضی شد **و آنانکه** در او بعضی موانع مفقود
شد از انها بعضی آثار کمالیه بروز میکند دون بعض چون در
ان مرتبه از انسانیت مقامات مختلفه متصور میشود لذا
صاحبان مراتب این مرتبه در کمالات انسانیت اختلاف پیدا
میکنند **و اما** انانکه هیچ رفع موانع نکردند از انها هیچ
وجه آثار کمالیه بروز و ظهور نخواهد نمود از این اشارات
واضح و هویدا گردید که هر کدام از افراد انسان بمقدار استعداد

خود

در سرّ اختلاف مراتب انسان

خود طلوع نموده از آنجائی که استعداد همه مصادیق در مرتبه واحد بوده باید همه افراد انسان هم بیک روش و رشته طلوع کنند لکن باعتبار دفع موانع و عدم آن در نفوس اختلاف در مراتب ظهورات پیدا شد از اینجا گفته میشود از عبادت نمی توان الله شد میتوان موسی کلیم الله شد

ریب اعتبار موانع و ظهور آن در بعضی و دفع آن در بعضی دیگر از اینجا حاصل شد **کشف** بدان حقیقت انسان مرکب است از وجود و ماهیت وجود انسان عبارت است از هستی که منبع او از وجود حضرت خداوند است و ماهیت انسان عبارت است از آن حدی که وجود او بآن منتهی شده و بواسطه آن حد مراتب انسان مختلفه گردید و افراد انسان از هم امتیاز یافته بالبداهه آن وجود که از حضرت حق افاضه شد و میل بنزول نموده در هر مرتبه حدی باو برخورده تا بمنتهی درجه رسیده که پس از آن مقامی برای وجود نضو بر نشد انحد و وجود موجود را متعدد ساخته و مکسّر آن وجود شد بدیهی است مرتبه اول از وجود در کمال قوه خواهد بود اشراق تام خواهد نمود حد او که ورای او ظلمت است در نهایت خفا خواهد بود بنحوی که هرچه ملاحظه میشود همان نور وجود و انبساط او ظاهر میشود حد او در کمال دقت مکشوف خواهد شد و همچنین

در سرّ تجلی ذات در مراتب انسان

قیاس نما درجه بعد درجه و طبقه بعد طبقه تا آخر مرتبه او که بانتها رسیده بدیهیست هرچه وجود مرتبه او نازل میشود و پائین میآید بنحو اشراق کم میشود دائره حد وسعت پیدا میکند تا بحدی که نور وجود و اشراق او را بدقت باید ملاحظه نمود دائره ماهیت که ظل و عکس آن وجود باشد در نهایت قوت خواهد شد

مخفی نماند که آن اول از وجود محدود که حد او در کمال دقت ملاحظه میشود مقام و مرتبه انسان کامل است در اینجا موانع وجود ندارد مگر همان امکان حدی و حد امکانی که برحمت باید تمیز داده شود شبهه نیست که مراد از موانع همان نقصان وجودی است و زیادی حد نیست واضح شد که در اینمقام در نهایت خفا خواهد بود پس افراد انسان واحد این مقام انسان کامل خواهد شد **مستور** نماند هرچه آن وجود اول تنزل کند و از مقام نقصان او از حظ وجود زیاده میشود موانع او ترقی دارد تا باخر درجه که هرچه ملاحظه میشود همان نقصان و موانع است

مستور نیست که طفره در سیر نزولی امکان ندارد پس در هر مرتبه از مراتب وجود که حد باو برخورد شخصی است مغایر با اشخاص عالیه و نازله موجود در اول درجه حد وجودی شخص کامل و انسان کامل تعبیر میشود و هکذا بحسب مراتب اشخاص متفاوت میگردد بدیهی است که این تفاوت از قصور در حظ وجودی

در مراتب سیر نزولی انسان

سبب تشخیص مرتبه معین

است شبهه ندارد که موجود این مقام و مرتبه را غیر از این شأن نیست برای اینکه تحقق این مرتبه قهریست و همچنین سایر مراتب وجودیه تا باخر درجه که لازمه نزول وجود شده از اینجا هویدا گردید که زیادی حد و قید وجود در سیر نزولی از لوازم قهریه او محسوب شد مربوط بجهت وجود نخواهد بود زیرا که آن عنوان وجود بسیط است حال او در همه مقامات و نزولات مساویست اختلاف و تفاوت مراتب باعتبار حدود و قیود حاصل شد که مدار کثرت و مغایرت بود از این نکات واضح شد جهت اختلاف انسان در وجود موانع و عدم آن و هم چنین جهت کثرت افراد و مغایرت آن **و واضح** شد نیز که مراد از موانع همان نقصان ذاتی است که در لحاظ وجودی است و این نقصان قهریست راجع باختیار نیست و واضح شد که مراد از موانع و ماهیت یکی است یعنی عبارت از حد وجودیست **و بالجمله** حال وجود انسان مثل نور شمس است که از منبع شمس خارج میشود لایزال نزول میکند تا باخر مقامش میرسد و از منبع تا مقام آخر خود اتصال دارد ابداً طفره صورت ندارد و در هر مرتبه از مراتب برای این نور خارج حدودی پیدا میشود تا باخر مقام خود رسد در آنوقت نور ضعیف میشود بنحوی که باید بدقت فهمید گردد ـ جهت ماهیت و موانع قوی میگردد بر عکس و خلاف

در بیان صعود و نزول انسان

فرق بین اختلاف مراتب در مراتب انسان

مرتبه اول از نور متصل بمنبع که آن نور قوتست جدا و را باید فهمید و الا حدی نخواهی دید **و بعبارة** واضح قیاس اختلاف مراتب انسان در وجود موانع و خلاف آن در لحظ وجودی و ناشی شدن این اختلاف از لحاظ حدیت وجودی بودن این اختلاف قهری نه اختیاری مثل حال آب جاریست در اراضی مختلفه از جهت ظهور تلخی و تندی و شوری و شیرینی با انکه آب همه یک آب بود پس جهت اختلاف احوال از کجا شد ـ نبود مگر از جهت اختلاف اراضی شد بصورت هر چند این اختلاف منسوب باب لکن در واقع باعتبار محل قابل بود که ابر منقسم باقسام نمود ـ (الم تر الی ربک کیف مد الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا) شاهد بر این دعوی خواهد شد

و ریب بالبداهة مفاد این تقریرات منافات دارد با مفاد بیان سابق که هر فرد از افراد انسان را استعداد مراتب عالیه میباشد ـ هر که رفع مانع از خود نمود بآن مقام نایل خواهد شد زیرا که لازم این بیان اینست که موانع انسان قهریست هر انسان محدود از حد خود قابل تجاوز نیست چنانچه حدیث

(السعید سعید فی بطن امه والشقی شقی فی بطن امه)

بر این نکته شاهد قویست

کشف پوشیده نیست که هر فرد از افراد انسان را دو لحاظ و دو اعتبار است یکی لحاظ ملکوتی که عبارت از جهت وجودی او باشد و دیگری لحاظ ملکی و شهودی که عبارت از جهت حدی یا ماهیتی او باشد پس بلحاظ اول هر فرد از افراد انسان مساوی میباشند ـ هرکدام استعداد مقام انسان کامل را دارند میتوانند که واجد مقام اول شوند لکن از لحاظ دوم متفاوت میشوند بعضی درانجا این لحاظ را تابع لحاظ اول میکنند یعنی که او را مغلوب مقهور آن لحاظ اول قرار میدهند علامتش آنست که از ایشان دائما آثار لحاظ وجودی بروز میکند جز خیر و احسان از ایشان چیزی دیگر بظهور نمیرسد و بعضی بعکس این مینمایند یعنی لحاظ اول را تابع لحاظ دوم میکنند وجود را مغلوب ماهیة قرار میدهند علامتش آنست که از ایشان شر در بظهور میرسد

محقق نماند که جهت تابعیت دوم بر اول چند صورت میشود **تارة** بسبب ذات است چنانچه آیه (هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب) بر این گواهی میدهد **و اخری** باعتبار اکتساب است یعنی که انسان خود را میتواند از حدی بحدی دیگر برساند ـ از مقام دانی خود را ترقی دهد داخل درحد عالی شود آیه (لیس للانسان الا ما سعی) لها ما

کسبت و علیها ما اکتسبت بر این جهت شهادت دارند

مستور نماند که احکام انسانی بحکم عقل فطری موقوف ثابت بر لحاظ اول است باعتبار لحاظ ثانی که لحاظ ماهیتی باشد یعنی آنچه آن وجود محدود معلق بحد معلوم عند الله است اثر و اقتضا دارد قبل از تحقق الحد در خارج و ثبوت آن همان اثر برآن وجود مضاف بحد فعلی موجود خارجی مرتب میشود

وبعبارة اوضح اضافات و موجودات وجودات قبل از تحقق در خارج که مدار کثرت موجودات و امتیاز آنها بشوند نحوه مرائی و زجاجه دارند در ترتب خصوصیات آثار چه در آثار وجودی و یا آثار حدود و ماهیتی لکن ترتب اثر هرکدام تابع غلبه آن بر دیگری میباشد چون مدار شیئیت شیء باعتبار جهت غلبه او است که بنحو مرات و عکس مکشوف عند الله تعالی بالسر و الخفیات است ـ آیه (وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم) ببیان معنی در این مقام نظر دارد

وبعبارة مختصر حال هر فرد از افراد انسان که بر حدود خود ثابتند و امتیاز یافتن در جهت غلبه دادن هر یک از وجود و ماهیت بر دیگری باعتبار عکس و مرات معلوم مند عند الله تعالی از اینجا ظاهر میشود جهتی که بعضی از سعدا اشقیا میشوند و بعضی بعکس میگردند حدیث

السَّعِیدُ سَعِیدٌ فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَالشَّقِیُّ شَقِیٌّ فِی بَطْنِ اُمِّهِ

شاید در این مقام سرّ دارد و گواهی میدهد لذا بعضی از اجلاء مفاد این حدیث را دنیا گرفتند یعنی مدار سعادت و شقاوت را در دنیا قرار دادند و مناط را باعتبار غلبه وجود بر ماهیت یا بالعکس در دنیا فهمیدند بدیهیست این احتمال با مفاد عالم ذرّ منافی نیست زیرا که مفاد اول باعتبار مرامیّت و ثانی باعتبار وجود فعلی است - در این مقام تأمّل لازم است تا حقیقت مطلب واضح شود

در بیان ثبوت فعل انسان

ریب بالصراحه از این اشارات مستفاد گردیده که ترقیات افراد انسان و تبدلات او از جهتی بخدی باعتبار حدود و قیود ماهوی او شده پس اعمال صادره از او تفویض باو کرده زیرا که از بیانات واضح گردید که جهت ماهوی او اجنبی از جهت ربوبی او بوده مفروض مدار افعال او باعتبار او ترشّح و ترتیبات در جهت مراتبیّه او گردید و حال آنکه مذهب عدلیه اقتضاء این طریقه را ندارد برای آنکه نتیجه این اشارات با مذهب معتزله مطابق افتاده که افعال عباد مفوّض بخود ایشان است

کشف مراد گذشت که انسان مرکب ملفق و ممزوج از دو عالم گردید یکی عالم ملکوتی که عبادت از روحانیت او است و یکی عالم ملکی که عبادت از جهت جسمانیت او است

از اینجا گفته شد که انسان برزخ بین عالمین است - بدیهی است که آثار هر یک بنحوه مخالف با دیگری افتاده برای آنکه اختلاف در موثر باعث بر اختلاف اثر خواهد شد پس انسان دارای دو اثر مغایر هم یکی باعتبار روحانیت او و دیگری باعتبار جسمانیت او

در بیان اینکه انسان دارای دو جهت است

و واضح شد که جهت روحانیت او راجع است بعالم علوی و سیر ملکوتی و مربوطیت بذات حضرت ربوبی و جهت جسمانیت او ناظر است بعالم ملکی و مربوط است بعنوان ماهیت - شاید بهمین واسطه انسان مجمع البحرین شد یعنی بحر رحمت و خیرات که ظهور آثار روحانیت او باشد و یکی بحر ظلمت و شرارت که ظهور آثار جسمانیت و ماهیت او گردد - از اینجا ظاهر شد که انسان هر گاه آثار جسمانیت را از او بردارد ملک میشود و اگر آثار روحانیت را از او گرفتی حیوان میگردد از این جهت است که انسان گاهی در اعلی علیین قرار میگیرد و گاهی باسفل السافلین میرسد بلکه پست تر از حیوان میشود زیرا که حیوان فاقد استعداد است یعنی استعداد و قابلیت ترقی و آثار روحانی را ندارد لکن انسان واجد او بوده او را تعطیل نموده لذا انزل گردید ولکن در صورت امتزاج که صدق انسانیت باو قائم است هر یک از وجود و ماهیت در آثار دیگری مدخلیتی است پس آثار جسمانیه که مربوط بجهت ماهویت در ترتیب موقوف

بجهت روحانی وحظ وجودی است که مربوط بعالم حضرت ربوبی
است و همچنین بعکس پس افعال عباد از خصایص هر بخوه تام
بخود بکرزاد داوم مدخلیتی است **ازاینجا** کشف شد که افعال
عباد تفویض باونشده که جهت غلبه ماهوتی و جسمانی با شد
بر جهت وجودی و روحانی و همچنین مجبور هم نکرده که لحاظ جهة
روحانیت و وجودی که مربوط بذات ربوبی باشد مدار در افعال
شود بل امر بین الامرین که لازمه ترکیب و امتزاج بین عالمین است
از این نکته واضح شده مفاد قول بعض اجله (الانسان فی
افعاله مختار فی عین اضطراره و مضطر فی عین اختیاره) فهم
این مطالب تامل لازم دارد تا مفتوحات شود

ترتیب از اشارات ظاهر گردید که انسان مرکب است
از وجود و ماهیة و از برای هر کدام آثاریست متمایزه مثلاً
اثر وجود خیر است چون وجود خیر محض است و اثر ماهیت
شر است چون ماهیة عبارتست از فقدان وجود و نقصان
او و معنی شر غیر از فقدان و عدم نیست و از جمله واضحات
است که اثر هر شیء ذاتی او است و ذاتی شیء قابل تخلف از
او نیست پس جهت ماهیت هر نفس مقتضی و موجب نقصان
او است و قابل تخلف نیست چگونه میشود انسان مقام
ذاتی را بتبدیل بعالی کند یعنی خود را از حد نقصان بحد

بیاورد با انکه مناط خصوصیت هر فرد از افراد انسان باعتبار
حد و ماهیت او است و آثار ماهیت هم تغییر و تبدیل در او پذیر
ندارد چون ذاتی او است لا یتخلف ولا یتغیر چگونه گفته شده
که افراد انسان را استعدادیست میتواند خود را از مرتبه
ادنی ترقی دهد و بمرتبه اعلی برساند

کشف شبهه نیست که افراد انسان هر کدام با نفراده
حکمی است مستقل مثلاً جهت وجود انسان با نفراده با قطع نظر از
اضافه و قید که جهت ماهیتی است اثری غیر از خیر ندارد
چنانچه وجودی قوه دارد و جهت ماهیتی ضعیف است
از ایشان غالباً بل دائماً آثار خیر بروز و ظهور میکند در
موضع ایشان خداوند خبر میدهد (عباد مکرمون لا
یسبقونه بالقول لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون) **اگرچه** اخبار و آثار وارد شده که ملائکه معصیت
مینمودند یعنی آثار ماهیت از ایشان بظهور رسیده
برای این بود که متنبه شوند بنی نوع انسان بر اینکه ملائکه
عابدند نه معبود یعنی خالی از جهت امکان و نقصان
نیستند ولازمه ان نقصان عصیان است وگرنه ملائکه
جهت وجودی ایشان در کمال قوه خواهد بود معصیت
از ایشان بروز نخواهد نمود و همچنین جهت ماهیتی

سرّ بیان بروز خیر و شر از انسان

انسان با نفراده با قطع نظر از لحاظ وجودی اثری غیر از
شر ندارد لذا هر فرد از افراد انسان که جهت ماهیتی او
قوی شد و جهت وجودی او ضعیف گردید غالباً بل
دائماً از او آثار شرّیه بروز میکند لا یزال از او معصیت
بظهور میرسد مگر قلیل اوقات از او آثار وجودی ساطع
شود لیکن وقتی که تلفیق و ترکیب بمیان آمد هر کدام ناظر
با آثار خود شد و در صدد استیلاء بر دیگری بر آمد یعنی
در مقام کسر و انکسار واقع شدند گاهی او بر او غالب
میشود و گاهی بعکس میگردد لذا از بعضی افراد انسان همه
آثار ماهیتی بروز میکند از اینجا کشف میشود که در
مقام کسر و انکسار جهت ماهیتی قوه گرفته از این جهت
دائماً آثار او بروز میکند و گاهی بعکس کشف میشود یعنی
کشف میشود که جهت وجود قوه دارد که همیشه از او آثار
بروز میکند و در بعضی دیگر بین بین است یعنی گاهی آثار
وجودی ظاهر میشود و گاهی آثار ماهیت هویدا میگردد
از این نوبه در ظهور اثر کشف میشود که در مقام کسر و
انکسار هیچکدام بر دیگری غلبه ذاتی یا اکثری پیدا
نکردند از این اشارات هویدا گردید که هر یک از افراد
انسان را امکان ترقی از ذاتی تعالی خواهد بود بغلبه

در بیان ترتّب آثار ماهیت و وجود

دادن جهت وجود و هم چنین بعکس بغلبه دادن جهت ماهیت
و متوسط متوقف خواهد شد گاهی در ترقی سیر دارد و گاهی
در تنزل میل میکند **و لعبارة** مختصر در صورت ترکیب وجود
با ماهیت ترتب آثار هر کدام نسبت بمؤثر خود بر سبیل اثر مقتضی
میشود نه اثر علت تامه باین معنی هر کدام نسبت با آثار غالبه
خود مقتضی میباشند نه علت تامه یعنی اگر مانع نبود هر یک
اثر خود را مینمود لکن هر کدام مانع از اثر دیگر شدند لذا
لحاظ ایشان لحاظ کسر انکساری شد مثلاً حال ترتیب آثار هر
کدام نظیر امتداد شعاع شمس است بدیهی است شعاع از اثر ذاتی
شمس است لکن در ظهور خارجی طلوع آن بنحویکه احاطه بتمام
محل ممکن کند مشروط بعدم وجود مانع از امتداد و بروز در
تمام حالات و محال ممکنه مانند ابر و غیره پس عدم احاطه
شعاع و عدم ظهور اثر شمس که احاطه شعاع او باشد بتمام محال
ممکنه بوجود مانع دلیل نمیشود که شعاع از اثر ذاتی شمس نیست
و همچنین قیاس نما حال آثار وجود و ماهیت را در مقام محل کلام
ریب از این نکته ظاهر شد که کافر ماهیت محض است
بهیچوجه حظی از وجود ندارد زیرا که معدن شر و راست ابداً
خیری ندارد برای اینکه از اثر کشف از مؤثر میشود و حال آنکه
از افراد انسان است برای او هم ترقی از ذاتی تعالی باید ممکن باشد

علاوه خداوند شر محض را چرا خلق نمود فائده خلقت او چه بود

کشف مخفی نماند که کافر خالی از حظ و بهره وجود نخواهد بود دائما آثار و ماهیت او ظهور و بروز نخواهد نمود گاه گاهی از او آثار وجود هویدا خواهد شد غایة الامر مغلوب آثار ماهیت خواهد بود بحدیکه در جنب و نابود و عدم محسوب معشد لذا چه بسا کافر از حضیض آثار ماهیت ترقی نموده خود را به مقامات عالیه آثار وجودیه رسانیدن مانند کفره در اول بعثت و همچنین در مبدء هر امتی چه بسا از کافرین بسعادت اسلام قرین میشوند بلکه جنبلی از کفره مانند وحشی قاتل حمزه و حربن یزید و نظایر ایشان که جزئی در آثار ماهیت بودند بعض آثار وجود رسیدند بلکه بدرجه اعلای نائل شدند بلکه ممکن نیست گفته شود تمام کفره آثار خیریه وجودیه از ایشان بروز میکنند اگرچه صدقه بر نخله خود بدهد و حال انکه صدقات بر غیر نخله از فرق اسلامیه از ایشان ظهور خواهد نمود نهایة الامر بنا بعض اخبار ائمه علیهم السلام عاید و دستگیر ایشان نخواهد شد اثر این نکات هویدا شد که کفره کافر شر محض نخواهد بود - آثار وجودیه از او ساطع خواهد شد لذا خداوند او را خلق نمود - مصلحتی در خلقت او بود بلکه چه بسا خیر او زیاده از شر او خواهد بود غایة الامر عامل

بخودش نخواهد شد چنانچه اگر سود عبدالرحمن مرادی لعین نبود کجا و لابت مطلقه امیرالمؤمنین علیه السلام بشهادت فائز میشد (فُزْتُ بِرَبِّ الْکَعْبَةِ) مفتخر مود علاوه وجود کافر و خلقت او از لوازم خلقت خلق است زیرا که خلق عبارتست از وجودات اضافیه یعنی وجودات محدوده و محقق است که کافر کسیکه جهت ماهیته او رجحان داشته باشد از جهت وجود - بدیهیست وجودات اضافیه را ماهیت و حد لازم افتاده و الا وجودات اضافیه نخواهد شد هذا خلف - وقتیکه ماهیت لازم وجود شده کافر هم لازم خلقت افتاده و گرنه لازم میاید وجود اضافیه بدون حد و ماهیت و این محالست

و وجه دیگر در نکته خلقت کافر انکه گذشته بود که غرض از خلقت این بود که مخلوق آیت خالق باشند یعنی نمایش او گردند و گذشت که اعظم آیت خداوند وجود انسان است پس انسان آینه سرتا پا نمای خداوند است البته محقق است که مدار نمایندگی خلق از حق با انسان مؤمن است که حاکی از صفات ثبوتیه معبود است نه کافر لکن وجود کافر سبب نمایندگی مؤمن میشود که هرگاه نبود وجود کافر مؤمن تنها آیت حضرت حق نمیشد زیرا که حال مؤمن در آیتیت بهای آینه محسوسیت چنانچه آینه بدون جیوه جلوه ندارد

در بیان نکته در خلقت کافر

خاکی ماوراء نمیشود همچنین ممکن نیست مؤمن بدون کافر علامت
و آیت باشد مقام (تُعرَفُ الاَشیاءُ بِاَضدادِها) در اینجا نشان میدهد
توهم نشود که شیئ مباین چگونه مدخلیت در تاثیر مباین دارد زیرا
که جیوه در آئینه مباین است با آئینه برای اینکه جیوه جسم کثیف است
و آئینه جسم لطیف مَعَ ذلک مدخلیت در تاثیر آئینه دارد - بدون
او عکس نمیدهد از اینجا واضح شد که کافر جزء اخیر علت تامه در
وجود خلقت بود و همچنین از این اشارات هویدا شد مفاد آیه
(وَکَذلِکَ جَعَلنا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوّاً شَیاطینَ الاِنسِ وَالجِنِّ) و مفاد مثل مشهور
(لِکُلِّ فِرعَونٍ مُوسی)

ریب از این نکات هویدا شد که هر فرد از افراد انسان مؤمن را
قابلیت دو مراتبت و استعداد تامه نیست بلکه این مرتبه مخصوص
ببعضی از افراد انسان مؤمن است که او را انسان کامل مینامند
و انسان جامع میخوانند پس وجود اکثر از افراد انسان اگرچه
مؤمن هم باشد وجود ظلی و تبعی و عکسی میشود مانند وجود
کافر بالبداهه در این صورت مؤمن غیر کامل با کافر متحد میگردد
کشف حقیقت امر و واقع مطلب چنین است که مذکور
شد زیرا که بدیهیست از که آیت حقیقی و مرآت واقعی است همان
انسان کاملست لذا وجود انسان کامل از جمله عوالم گردید - عدد
عالم که معروف بثمانیه عشر الفا بوده چنانچه اخبار هم وارد شده

در بیان فائده خلقت مؤمن

تحقیق در بیان فائده خلقت مؤمن

که خداوند هیجده هزار عالم خلق کرده بوجود او عدد عالم نوزده
گردید تا مطابق با عدد حروف بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم شده برای اینکه اشاره
باشد که وجود تمام کائنات در این حروف (بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم)
مختفی است و هیچکدام از عوالم و ما فیها خارج از او نیست بلکه
چه بسا میشود انسان کامل حاوی و دارای تمام این حروف گردد
تا اشاره باشد که انسان کامل مدار مخلوقاتست مِنَ الدُّرَّةِ
البَیضاءِ اِلَی الذَّرَّةِ السُّفلی بلکه میتوان گفت که تمام مخلوقات
مخلوقات منتهی بحروف بسم الله خواهند شد - هیچ یک از
موجودات خارج از مراتب بسم الله نخواهد بود زیرا که لفظ
بسم الله سه حرفست - از برای عالم هم سه مرتبه است یعنی
عالم جبروت و ملکوت و ناسوت و در بسم الله سه کلمه دارد
که لفظ الله و رحمن و رحیم باشد - از برای انسان عالم هم سه
مقام است که عالم اسماء و صفات و افعال باشد و از برای حروف
لفظ بسم و کلماتش شش مرتبه میشود - از برای عالم هم شش مرتبه
است یعنی عالم اسماء و عالم صفات و عالم افعال و عالم مثال و عالم
حس و عالم انسان کامل هرگاه تمام موجودات مظاهر جمال و جلال باشند
در بسم الله هم کاشف از جمال و جلال خواهد بود زیرا که رحمن مظهر
جمال و رحیم مظهر جلال و الله مظهر جمال و جلال هر دو خواهد
شد تطبیقات اینجا حد و حصر ندارد انشاء الله بهمین قدر کفایت میشود

تحقیق شریف در کلمهٔ بسم الله

در هر حال وجود انسان کامل جامع تمام این مقامات و مراتب خواهد بود از این اشارات ظاهر شد که انسان کامل را میرسد بگوید منم بسم الله الخ منم رحمن منم رحیم منم الله بلکه میرسد بگوید منم تمام موجودات من العرش الی الثری چنانچه امیر المؤمنین در خطبه افتخاریه فرمود منم عین الله منم قدرة الله تا آنکه فرمود منم نقطه منم باء بسم الله هرچند یقین ندارم که تمام فرمود منم الله هرگاه فرموده استبعاد نباید نمود برای اینکه مراد این بود - یعنی چنان که لفظ الله جامع بین جمال و جلال است من هم مظهر جمال و جلال میباشم پس مثل لفظ الله در بین اسما و صفات در میان مخلوق خدا خواهم بود به بین تکنه نظر دارد قول ولی عصر عجل الله فرجه مَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى اٰدَمَ وَشَيْثَ فَهَا اَنَا ذَاكَ اٰدَمُ وَشَيْثُ ع وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى نُوحٍ وَسَامٍ فَهَا اَنَا ذَاكَ نُوحٌ وَسَامٌ وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى الْخَلِيلِ وَاِسْحٰقَ فَهَا اَنَا ذَاكَ الْخَلِيلُ وَاِسْحٰقُ وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى مُوسٰى وَيُوشَعَ فَهَا اَنَا ذَاكَ مُوسٰى وَيُوشَعُ وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى عِيسٰى وَشَمْعُونَ فَهَا اَنَا ذَاكَ عِيسٰى وَشَمْعُونَ وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ فَهَا اَنَا ذَاكَ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَمَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَهَا اَنَا ذَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ الخ وقول خاتم النبیین صلی الله علیه و آله

در فرق میان مؤمن و کافر

وَسَلَّم در بارهٔ امیر المؤمنین ع مَنْ يُرِيدُ اَنْ يَنْظُرَ اِلَى اٰدَمَ فِي صَفْوَتِهِ وَاِلَى نُوحٍ فِي صَبْرِهِ وَاِلَى الْخَلِيلِ فِي زُهْدِهِ وَاِلَى مُوسٰى فِي هَيْبَتِهِ وَاِلَى عِيسٰى فِي عِلْمِهِ فَلْيَنْظُرْ اِلَى هٰذَا الرَّجُلِ یعنی علی بن ابی طالب حاصل مفاد این نکته و دقیقه در آثار و اخبار از حد تواتر گذشته از این اشارات هویدا گردید که مدار خلقت و مقصود بالذات از او انسان کامل بوده زیرا که غرض از خلقت با او حاصل میشد - سایر مخلوقات مقدمات او خواهند بود من السماء الی الثری - حدیث قدسی (لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ) وقولهم (نَزِّلُونَا عَنِ الرُّبُوبِيَّةِ فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ) و یا (نَحْنُ صَنَائِعُ اللهِ وَالْخَلْقُ صَنَائِعُنَا) دلیل بر مدعی خواهد شد

ترتیب از این نکات و اشارات آشکارا گردید که در حکمت خلقت غیر از انسان کامل فرق میان مؤمن و کافر نیست یعنی وجود هر دو وجود مقدمی است پس شرافت مؤمن بر کافر از جهت

کشف بنظر از اخبار و تواتر آثار مؤمن را بر کافر شرافت است و این مقام بر احدی مستور و مخفی نیست لکن وجود مقدمی منافی و مضر بر این دعوی نیست زیرا که مدار شرافت بحظ وجود از منبع وجود که انسان کامل است خواهد بود - شبهه نیست که کافر را در او حظ و بهره نخواهد شد نه در عالم ارواح و نه در عالم اجساد و الا کافر نمیشد بلکه در هر دو عالم میان کافر و منبع جود

بثبوت بود چنانچه در اخبار بهمین مطلب اشاره شده حتی مستفاد از اخبار گردید که در اصل طینت میان کافر و مؤمن اختلاف بوده چنانچه شرحش فی الجمله در کتاب اسرار الشهادة اشاره شد از این نکات واضح گردید که مؤمن را با انسان کامل ارتباط خواهد بود بتفاوت بین عالمین ثابت شد لذا انسان کامل واقعی در بعض از افراد مؤمنین و مؤمنات لحمک لحمی و جسمک جسمی فرموده بلکه نسبت بعموم مؤمنین هم اشاره فرموده (مَنْ اٰذیٰ مُؤْمِناً فَقَدْ اٰذانی) از ان وجود اظهار شد مخفی نخواهد بود که هر مؤمن بقدر استعداد خود از منبع وجود حظ و بهره برد چنانچه بعضی از قوه استعداد خود را نشر و نمود ند بجای نفس و محسوب شد حتی جسمک جسمی فرمود بدین جهت که این ارتباط مؤمن نسبت بحظ وجودی حقیقی است نه مجازی لذا (مَنْ اٰذیٰ مُؤْمِناً فَقَدْ اٰذانی) فرمود که ظاهر هم در حقیقت بود از این جهت اذیت بر مؤمن اذیت بر انسان کامل خواهد شد و افاضه ترقی او همان انسان کامل خواهد بود از اینجا نکته صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و عود بر صلوات رساننده هذا واضح شد برای انکه ثواب بر مؤمن باعتبار جهت وجود او است که اقتباس از وجود پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم شده بلکه بیک جهت

وجود مؤمن عین وجود او خواهد بود پس ترقی مؤمن ترقی ان وجود خواهد شد لذا فواضل ترقی ان وجود راجع بمؤمن خواهد بود ایه (اَلَمْ تَرَ اِلیٰ رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً) بحسب تاویل مراد از ظل ممدود وجود انسان کامل شد زیرا که شعاع او در تمام افراد ان مؤمن طلوع نمود تا انکه مؤمن محظوظ بوجود شد بدین جهت که شعاع عین ضوء است چنان که قول معصوم علیه السلام (نَحْنُ کَالضَّوْءِ اَوْ کَالْمُنیرِ وَ شیعَتُنا اَشِعَّتُنا) دلیل بر دعوی است و محتملست مراد حکما از ترقی عرضی وجود انسان کامل همین ترقیات مؤمن باشد برای انکه ثابت شده در محلش که از برای او ترقی طولی ممکن نیست زیرا که تحصیل حاصل بالاتفاق محال است پس توقع ترقی او در عرض خواهد شد بدین جهت که ترقی عرضی اسباب زیادتی شعاع خواهد بود که مشت که وجود مؤمن عکس شعاع او شد پس در واقع صلوات بر پیغمبر مؤمن اهل عود بوجود خواهد نمود ملخص مقام حال انسان کامل نسبت بمؤمنین مثل حال حوضی است که مطر دس از اب باشد و از وجود منبع دارد چنانکه هرگاه اب منبع را شفقت مادی عمودی قطعا از اطراف حوض ریزش مینماید فاید باطراف بیشتر برسد همچنین انسان کامل از خود منبع فیض دارد که وجود علی الاطلاق خود باشد بابلاغ افاضه خود باو میرسد بعد از ان تمام مؤمنین حظ فیض را از ریزش

وجود او میبرند پس آنچه طلب فیض نماید فیض از منبع میشود بسبب
برکات در نزد منبع فیض برشحات از اطراف ان وجود علاوه میگردد
عاید مؤمنین میشود **از اینجا** معلوم شد که در واقع مؤمن
را حظی و ارتباطی بوجود مطلق و حکیم علی الاطلاق خواهد بود
برای آنکه مرتبط بمرتبط مربوط خواهد شد لذا ممکنست گفته شود
(مَن اٰذیٰ مُؤمِنًا فَقَد اٰذَی الله) چنانچه شاید نبی فرموده باشد
ترتیب هرگاه مقصود از خلقت موجودات چنانچه گذشت
این بود و حقیقت این هم بوجود انسان کامل شد پس فائدهٔ خلقت
سایر مخلوقات چه بوده و برای چه خداوند ایشان را خلق نمود
کشف بدیهی است که وجود انسان کامل است و علامت حضرت
حق تعالی میباشند زیرا که ما و حق تعالی شناخته میشود چه از
جهت جمال چه از جهت جلال یعنی چه از جهت قهاریت و چه
از جهت لطف و رحمة چنانچه خود میفرماید (خَمَّرتُ طِینَةَ
آدَمَ بِیَدَیَّ اَربَعِینَ صَبَاحًا) شبهه ندارد که مراد از یدی همان
دو قوهٔ قهر و لطف و یا جمال و جلال خواهد بود بدیهیست که مراد
از حقیقت آدم همان انسان کامل خواهد شد لذا انسان کامل
اقرب از تمام موجودات بحق شد بلکه میتوان گفت خود را متصل
باو نمود چنانچه حضرت خداوند در وصف قرب او (قَابَ قَوسَینِ
اَو اَدنیٰ) فرموده — معصوم علیه السلام (لنا مع الله حالات نحن

ای بسا مکان فیض فیضی
تحقق ... مرشد

هو هو نحن) خبر داده بود حدیث (اِنَّ لِلّٰهِ شَرابًا لِاَولِیائِهِ اِذا
شَرِبوا سَکِروا وَاِذا سَکِروا طَرِبوا وَاِذا طَرِبوا طابوا وَاِذا طابوا
ذابوا وَاِذا ذابوا طَلَبوا وَاِذا طَلَبوا وَجَدوا وَاِذا وَجَدوا وَصَلوا
وَاِذا وَصَلوا اِتَّصَلوا وَاِذا اِتَّصَلوا لا فَرقَ بَینَهُم وَبَینَ حَبیبِهِم
هرگاه موضوعه نباشد باین نکته حکایت دارد از این اشارات
واضح شد که انسان کامل در پردهٔ خفا افتاده محتاج بآیت شده
برای همان علت که در جهت اثبات خلق برای حضرت حق تعالی
ذکر کرده شد **از اینجا** ظاهر شد که از برای انسان کامل هم آیت
لازم بود تا علامت و نشان او گردد و بواسطهٔ او انسان کامل شناخته
شود برای آنکه حقیقتا و در مقام جهالت نماند از پردهٔ خفا
بظهور بیاید **از** این نکات هویدا گردید که خلق خلایق لازم بود
زیرا که آیت انسان کامل شده و دلیل بر معرفت او گردیدند چنانچه
خداوند تعالی هم باین نکته اشاره فرموده در حدیث قدسی
بخاتم انبیاء خبر داده (خَلَقتُ الاَشیاءَ لِاَجلِکَ وَخَلَقتُکَ
لِاَجلی) از این بیانات ظاهر شد خلقت مؤمن بی فائده و لغو
نیست **ترتیب** انسان کامل معهودی است محض تصور
یا مصداق خارجی دارد معنی انسان کامل چیست
کشف از بیانات سابقه هویدا گردید که مقصود از خلقت
دائما انسان کامل بوده سایر موجودات از اتباع و فروع او

تنبیه: ... انسان کامل ...

محسوب شده لابد هستی وجود مفهوم محض بلا مصداق نخواهد بود
از برای او مصداق خارجی و وجود حقیقی خواهد بود والا نقض
غرض در خلقت میشد اما معنی انسان کامل واضح است که انسان
شخصی است که اکمل از او در طبقات ممکنات ممکن نباشد - دارا و حاوی
تمام کمالات خلقی باشد یعنی در سلسله مخلوق کاملتر از او متصور
نداشته باشد - اقرب از او بخالق مخلوقی نباشد - مظهر صفات
ثبوتیه و سلبیه یعنی صفت جمال و جلال احدا گردد - اتم مظاهر
در رشته ایجاد متصور نشود از شئون او باشند - اکمل آیات و
امتیازات جهات کمالیه از او نموده باشند - در واقع او ممد
وجود آنها و معلم علوم آنها گردد باذن الله تعالی - خلعت لولاک
لما خلقت الافلاک را بپوشد وجود ذی وجود نباشد مگر بهره
وجودی از او داشته باشد و کمال ذی کمال نباشد مگر تحصیل
از او نموده باشد بعبارة اخری انسان کامل کسی است که از برای
او غیب و شهود و خفا و ظهور یکسان باشد - صعود و نزول از
برای او مساوی گردد - در عین صعود نازل و در عین نزول
صاعد - شرق و غرب آسمان و زمین در احاطه او و محیط بر
آنها باشد - در حال وجود در شرق در غرب حاضر باشد
در صورت وجود در زمین در آسمانها سیر کند - در بدو
خلقت مخلوقات و ختم آن غیر از ذات و حقیقت حضرت نبوت

در بیان اینکه انسان کامل موجب خلقت است

چیزی بر او مستور نماند - احدی از موجود بدون اطلاع او
بوجود نیاید - تجلیات او در همه عوالم ساطع باشد - ظهورات
او در باطن و ظاهر لامع باشود - بدون اذن او باقی در بقا نماند و
بدون اطلاع فانی بفنا نرسد - در تمام عوالم وجود نزد همه
موجودات واضح و آشکار باشد - مگر نقصان استعداد
ناظر مانع از دیدار او گردد - احادیث کثیره بر این نکات
اشارات دارد مخصوص حدیث شریف (کُنتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ
بَینَ الماءِ وَ الطِّینِ) و قول امیر المؤمنین علیه السلام
(یا حارِ همدان مَن یَمُت یَرَنی) و حدیث (سَبَّحنا و سَبَّحَت
المَلائکة الخ و اخبار عرض ولایت و محبت بتمام موجودات
از شواهد معظمه بر این اشارات است

در بیان اینکه انسان کامل خلعت بشریت

مریب اما انسان کامل مدتی که از اهل این عالم و لباس بشریت
را بپوشید و یا خارج از این عالم است هرگاه خارج از این
عالم باشد خلاف فرض است و اگر از اهل این عالم باشد
و خلعت بشریت را خلع باشد ممتنع مانند سایر بشر رفتار کند
یعنی مشاکل ایشان باشد در اطوار و احوال امکان ندارد
اوصاف سابقه در او موجود گردد - غیب شهود و
کشف و حضور و اطلاع بما کان و ما یکون و تدبیر در موجودات
و سیر در سماء و ثری علی السواء و وجود در اماکن متعدده

در اینکه انسان کامل بشر است

اما احاطه از بدو و ختم عوالم خلقت مخلوقات و اطلاع
از کن ارشادات موجودات از برای او میسر باشد عقل و عادت
حکم باستحاله آن میکند بلکه نفس ثقلین بشریت و اقتضا
خلقت ذاتیت و بشریت از عناصر سفلیه کثیفه ابی
و امتناع از این مطلب دارد **کشف** شبهه ندارد انسان
کامل بشر است کبقیة البشر - در حال عین الکثرة غیر البشر
خواهد بود **توضیح** مثال آنکه یک جزء از انسان که روح
او باشد وجود قبل از اجساد دارد حدیث (نحن السابقون
الآخرون) بر این اشاره دلالت میکند - وقتی که جهت و حالت
اضافه و انتساب با جسمانیات بغیر نفوس میشود - بعد از آن
وجود در دار شهود پیدا میکند - محل آثار خارجی و تکلیف
شرعی میگردد از او در این صورت تعبیر به بشر میشود وجود
انسان را باعتبار اول که محض روحانیت باشد تعبیر بعالم
جبروت میکنند و باعتبار ثانی که لحاظ نفوس شود تعبیر بعالم
ملکوت مینمایند و باعتبار ثالث که وجود در دار شهود
پیدا کند تعبیر بعالم ناسوت میفرمایند - هستی او در
اول در نهایت لطافت و شفافیت است - از برای او حاجب
و مانعی و جهل نخواهد بود - ظلمت و تاریکی تصور نخواهد
شد - تمام عوالم دون خود را احاطه و انکشاف دارد در

در تطورات وجود انسان در نشئات ثلثه

ملائکه بلکه بالاتر از او قدم مینهد - از برای او شرق و غرب
و جنوب و شمال و فوق و تحت تصور ندارد - همه را بنحو تساوی
احاطه دارد و در عالم ثانی مشوب میشود - قدری کثافت
باو توجه میکند - چون ارواح تعلق و ارتباط با اجسام میابند
- نفوس بشری از هم دیگر جدا میشوند - از یکدیگر بطور
تفصیل امتیاز مییابند - مقداری حاجب و مانع پیدا میکنند
- از تمام لطافت عالم اول خارج میشوند - اطلاع تام را
چنانچه در عالم اول داشتند ندارند یعنی اطوار عالم اول
را فاقد شدند لکن عالم ثانی و عالم ثالث را احاطه دارند و از
اطوار این دو عالم حاجب و مانعی ندارند - تصرفات کیفما شاء
و اراده میکنند - شرق و غرب مکانی و زمانی جدا نمیکنند
- در آن واحد بهمه جا اطلاع و سیر دارند - از تمام وقایع
این دو عالم باخبرند - وجود انسان را باین اعتبار تعبیر بوجود
مثالی و ببدن مثالی میکنند - این عالم را عالم مثال میخوانند
و عالم برزخ هم باو اطلاق مینمایند و اسم عرش هم بر او مینهند
- قول حضرت زین العابدین (فی العرش تمثال کل شیء) بر
این عالم حمل میکنند - تمثال و شبه تمام اشیاء را در این عالم
قائلند - تمام موجودات عالم ثالث را مرآت این عالم میدانند
چنانچه موجودات این عالم را مرآة عالم اول میخوانند - کما

امیر عالم دوم را کلمة الله و عروة الوثقی تعبیر مینمایند و لی معروف
بعالم ملکوت برا و میکنند در عالم ثالث مخلوط بارجاس بدن
عنصری کثافت دنیوی میشود ـ ظلمت و تاریکی او را فرا میگیرد
بجانی سیر ندارد ـ غالباً بتشویشات ادراک ندارد ـ عالم
اول و ثانی را غالباً فراموش میکند ـ در این عالم عائق و مانع
و حاجب یاد دارد ـ اینجا است که انسان باسفل السافلین
میرسد ـ هرچند میتواند خود را باعلی علیین برساند ـ
در وجود این عالم احساسات و ادراکات آن دو عالم را غفلت
میکند ـ چه تباعد این عالم با عالم دیگر نمی بیند ـ از برای او
در این عالم آثار مخصوصه محسوسه معین شد

اجمال پس از تفصیل آنکه انسان را سه عالم است
یعنی از برای او در سه مقام محل است که در آنها سیر دارد
مقام اول مقام روحانی و تجردی مقام ثانی مقام مثالی
و برزخی مقام ثالث مقام حسی و شهودی ـ شبهه
ندارد که تمام عوالم انسانی با هم اتصال دارند ـ علقه
و ارتباط را از هم خارج و جدا نمیکنند انسان از عالی
نزول بدانی نمود بر سبیل طفره نبود بلکه بنحو ارتباط بوده
غایة الامر بلطافت و کثافت فرق نموده ـ در عالم اول
در نهایت لطافت بوده ـ و در عالم دوم لطافتش کم تر شده

الودگی بجسم لطیف بهم رسانید لکن بمثابه عالم سیم نشد ـ
در عالم سیم ببدن عنصری و جسم کثیف مبتلا گردید ـ
پس عالم سیم نماینده عالم دوم و مظهر آن عالم است آنچه
در آنجا است در اینجا ظهور دارد نهایة الامر بلطافت و
کثافت فرق میکند چنانچه عالم دوم نماینده عالم اول خواهد
بود ـ آنچه در عالم اول است در آنجا بروز نموده برای آنکه
هر یک این عوالم را با هم مناسبت خواهد بود ـ عالم
سیم را بعالم دوم مناسبت است در جهت جسمیت هرچند جسما
این عالم کثیف است و آن عالم لطیف لکن یک جسمند ـ همان جسم
لطیف است نزول نموده کثیف گردیده و عالم دوم را مناسبت
است بعالم اول در جهت شفافیت و لطافت لذا عالم دوم
معروف بعالم مثال و برزخ شد پس هر فرد از افراد انسان را
این عوالم ثلثه خواهد بود ـ هر گاه اثر آن دو عالم را از
خود دور نمود و اثر خود را منحصر با ثار این عالم مشهود نمود
در مقام اسفل السافلین قدم گذاشت خود را از مقام انسانیت
دور نمود ـ با حیوانات هم درجه و هم سر شد بلکه پائین
و ادون از آنها گردید چنانچه (أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ)
دلالت بهمین نکته خواهد نمود ـ اگر اثر این عالم را عاریه
و مجاز بر خود از مود بهمان آثار عالم دوم سیر نمود آثار انعالم

سمنان
کتابخانه ...

در مراتب انسان در عوالم ثلثه

از او مشاهده میشد باین معنی که در زمان واحد در امکنهٔ متعدده ظهور مینمود در همه جا حاضر و ناظر بود - برای او حاجب و مانعی در آثار عالم جسم نبود - تمام آثار این عالم برای او مکشوف بود چه از غیب و شهود - همچو شخص باید در عالم انسانیت کشود خود را از مقام انسانیت خلع نمود اگر علاوه بر ترتب آثار عالم دوم که عالم مثالست آثار عالم اول از او بروز و ظهور مینمود از احوالات عالم مجردات باخبر بود از احوالات انها باخبر میشد - آثار انها در او ظهور مینمود - تمام اهل این عالم را مطیع خود بلکه خادم خانه خود کردانیده بود - در عین وجود عالم شهود موجود انعالم بود سیر در انجا مینمود - تمام وقایع این عالم را مستحضر میشد - در صورتیکه مقیم در همین عالم جسم بود بعین همین بدن مقیم در این عالم صعود و سیر در ان عالم نمود - همچو که از برای او حاجب و مانعی موجود نبود - تمام عوالم امکانی برای او مکشوف و محسوس بود - تمام عوالم را بحیطهٔ تصرف خود در آورد - ابدا علقه باین بدن عالم جسم که بدن عنصری کثیف است قصوری در طورات این بدن نمود - ملکه بدن را تابع و مطیع خود نمود - در هر جا و مکان مساعد و مصاحب او بود و در زمان بردار او میشد و بهمین بدن سیر در عوالم می نمود - چون این بدن را از ترتب نمودن آثار او از او خارج کرده بود و با عالم دیگر مانوس نمود بطوریکه ترتب آثار این عالم بر سبیل عادت نمود

در تعیین شخص انسان کامل

همچو اشخاص انسان کامل است و بغیر از این اطلاق انسان که اکمل از او نباشد نخواهد شد - البته همچو شخص جامع اوصاف سابقه خواهد بود و بیشک بحق عنوان انسان کامل در دار ناسوت و دار شهود چه کسی خواهد بود موجود شد و یا بعد از این ظهور خواهد نمود کشف نطق اوصاف انسان کامل در دار شهود بمصداق موجود باید ختم نمود تا حقیقت را از مجاز و صدق را از کذب جدا نمود بدیهی است که صفت جهل بعنوان تطبیق مفهوم بر مصداق مدار تشخیص بتوسط آثار و ظهور فواید آن عنوان بر شخص خواهد بود پس هر موجود در دار وجود دارای اوصاف مذکوره و فواید مرسومه انسان کامل شد البته او حقیقتاً انسان کامل خواهد بود - تمیز و تشخیص او را بظهور فواید و آثار باید نمود از جمله آثار مسلمه و بدیهیه که از حد تواتر گذشته بلکه از ضروریات محسوب شده در نزد طایفه اسلامیه بحق عنوان انسان کامل و واجد اوصاف او وجود مبارک حضرت محمد بن عبد الله علیه و علی آله الف تحیة و ثنا بوده که در سنه هزار و سیصد و بیست و چهار سال قبل از این تقریبا ظهور و طلوع نموده عالم ناسوت را بنور خود منور کردانیده لیل از ادخال انوجود از دار دنیا بدار بقا ارتحال نمودند سر اغراض آن محبت سعادت را از او ارث برید لاخر لنا و کلنا مبانات تا رسول الله امیر المؤمنین فرمود و کلنا محمد

کرد معنی انسان کامل

تطبیق اوصاف انسان کامل بوجود حضرت خاتم

از زبان معصوم بما رسیده زیرا که وجود اوصاف وظهور نور الهی با
کامل در او مشاهده شده - بر طریق تظافر و با تواتر بما رسیده
از برای ما مانند شمس فی وسط السماء معین کردید که آن وجود
معصوم از خلقت شد که در حق او (لولاک لما خلقت
الافلاک) در حدیث قدسی وارد کردید آن وجود مقام سبقت
بر موجودات داشته (نحن السابقون الآخرون) فرموده
حدیث (کنت وعلی من نور واحد خلقنا الله تعالی قبل ان
یخلق آدم باربعة عشر الف سنة) ..... تعالی
اظهار داشته آن وجود معلم کل بوده - علوم کل از او ارشاد
شد حدیث (سبحنا و سبحت الملائکة وقدسنا فقدست
الملائکة) انشاء بوده - آن وجود مربی کل کردید حدیث -
کنت نبیا وآدم بین الماء والطین) فرموده - آن وجود
مدبر کل بوده - مورد حدیث (انتم صنایعنا ونحن صنایع
الله تعالی) وارد شد - آن وجود بدن عنصری دنیوی را
تابع خود نموده - آیه (سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی) در شان او نازل
شد - آن وجود محیط کل بوده - از احوالات تمام عوالم
امکانی اطلاع میداده - وتمالی بالعیان مطابق واقع
افتاده - البته تمام مطابق واقع خواهد بود تا آخر الامر

بیان اوصاف حضرت ختمی مرتبت

فعلا مشاهده نشده چون ناظرین را استعداد مشاهده نبوده
آن وجود همه جا حاضر و ناظر بوده - از ذری تا بسما خبر میداده
ودر سماء رفته از وقایع ذری اطلاع میداشت - آن وجود در عین
صعود نزول داشت با آنکه تمام عوالم امکان را صاعد شد
حتی مقام او ادنی را پیدا کرده - تمام آثار خلقت خدائی را
مشاهده نموده - از احوالات اسمانها وما فیها مستحضر
شده - بهشت وجهنم را دید - عبد الرحمن بن عوف را
عازم بهشت دید در صورتیکه هنوز در حیوة بود وحضرت
یونس را در شکم ماهی یافته - وحضرت نوح را دید در دوزخ
نشسته وهکذا تمام حوادث و آثار دنیا را من البدو الی
الختم مطلع شده - نود هزار کلمه با خداوند تکلم کرده - با
تمام انبیا واولیا هم صحبت شده در صورتیکه حرکت حلقه
در بر قرار بوده و آب بریق میریخته و همچنین در عین نزول
در صعود بوده - ابدا توجه بعالم نزول نداشته - در
اطلاع بوقایع عالم نزول محتاج بورود جبرئیل بوده والا غافل
از خود میشده - هرگاه التفات بعالم نزول مینمود استغفر
الله میفرمود حدیث (لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی کل
یوم سبعین مرة) تقریر نمود - آن وجود آثار عالم جسم را از
جود دور نمود - سه شبانه روز سنگ بشکم بسته بود -

جهل بث باشد و بخاری دو دی در خانه او بلند نشده بود
غالب خواص او در حوال و خصوصیات بود چنانچه از انبا
استفاده شد پس از ملاحظه این بیانات استبعاد نباید نمود
بر آنکه مفاد انسان کامل همین وجود بود - هرگاه با آثار عالم
جسم گاهی حرکت میکردند برای تنبیه جهال و اعضا اجال
دفع توهم و خیال بوده والا حال ایشان مشاهده نمیشد بود
و غایب اکر اعظم آثار این عالم است از ایشان بروش مناسب
اکر و شنیده که و مینی می بلعید از هم محض اشاره و نکته بوده
مقام کلم الناس علی قدر عقولهم را عمل بوده - هرگاه
حکایت در شب بود گاه گاهی از ایشان شدی برای همان مطلب
مناسبه انفنه بوده - از برای او جوابدا شایه نبوده نوم
و تیقظه برای او یکسان بوده - دیدن اشیاء از امام و خلف
برای او مساوی بوده - صحبت در این مقام زیاده انشاء الله
همین قدر کفایت خواهد نمود

ترتیب هرگاه تطبیق انسان کامل بوجود محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله و سلم شد برای آنکه او خود را از تبعات
آثار عالم جسم دور نمود و وجود او منزه از ملوثات این
عالم بوده پس چگونه اشتیاق بازدواج داشته نه
زنا خشیار کرده و حال آنکه تزویج از اعظم حظوظ این عالم بوده

کشف چون ظهور او بوجود در کالبد بدن دنیوی
و طلوع او در بدن عنصری نشو و نما او در قالب بشریه بر اساس
حکمت و مصالحی بوده که بستر آن خواهد آمد و همین جزء
او در قالب بشری بر حلل و سایر نفوس بشری شکل گاه گاهی
افعال از او بروز و ظهور می نمود که از دون از آنها صدور
از آن قبیل حرکات توقع نبود تمام برای مصالح و نکاتی بوده چنانچه
گاهی شق القمر میکرده جمادات را با طاعت خود میناورده گاهی
از دست اجامر و اوباش قوم سنگسار میشده بلکه از دست
اطفال اذیت و آزار فوق العاده میکشیده

از جمله اسرار تعدد ازواج او برای ایشان بوده خداوند
حکیم از اتمام حجت را بر خلایق بهمین نموده چون دعوی
اطبا و عقلاء وادبا محقق شده که در بعض از اقسام جنون
امکان ازدواج ندارد تزویج با جنون منافرت دارد خصوص
اگر جنون از صرع باشد بهیچ وجه امکان نکاح ندارد گویا
این امر اتفاق عقلاء تمام امصار و اعصار بوده - احدی در
او شبهه نمی نموده مگر از باب لجاج و عناد از آنجائی که
حال نزول وحی الهی در بدن عنصری آن بدن مقاومت سطوت
تجلی کلام الهی و رؤیت ملکی و جبرئیلی را نداشته از حال
طبیعی بشری خارج شده حال سستی باو روی میداده در ظاهر

در بیان سر تزویج بسند الم

حال غشوه با و دست میداده مخلوق جهال روشن بهود
مغش او را مجنون فهمیدند صحبت جنون او را شهرت دادند
جهال را بهمین واسطه قریب سیزده سال از اطاعت او دور
نمودند - اقوال او را در انظار لغو و بی اعتبار وا نمیدادند
تا انکه بجهال میگفتند افترای بخدا وند می بندد و یا جنون
دارد ایه (افتری علی الله کذبا ام به جنة) حکایت از
زبان قوم میکند - برای دفع این توهم تعدد تزویج نموده
- همه را در زمان واحد نگهداری شده - با ایشان معامله
رجال رجال رسنا نموده - قسط و عدل را از دست نداده - تا
عبره در نزد عقلاء و حجت در نزد جهال شود - بالبداهه
حرکات او از اذن خداوند و اراده و مشیت او خارج بوده
اذ ما یرون من الا ما اراد الله و ما تشاؤن الا ما شاء الله
تعالی) خواست خداوند بران جاری شد - شاید برای
همین نکته بوده که ان وجود مبارک بثیبات زیاده رغبت
نموده و ایشان را تزویج کرده در صدد تزویج ابکار بر نیامد
تا احتمال تدلیس و خدعه از کار ایشان مرتفع شود - از او احساس
کنند انچه را که در غیر او مشاهده کردند سؤال عمر از ام سلمه
یا ام ایمن (هل تجدون منه ما تجدونها من الرجال فقالت
نعم بل اربعین منها فسکت عمر و انصرف عنها موید این ادعا

بیان حالات حضرت

در بیان سر تزویج خاتم الانبیاء

خواهد بود شاید یکی از جمله سر تزویج خاتم الانبیاء صلی الله
علیه و اله و سلم که انسان کامل واقعی است برای ان باشد که جهة
بشریت را کامل نماید چنانچه جهت روحانیت را کامل نمود در
ریاضات و عبادات عادم النظیر شد احدی از اولین و اخرین
بعبادات او نرسید حتی انکه مصداق خطاب (طه ما انزلنا
علیک القران لتشقی) گردید همچنین در تربیات حظوظ
نفسانی باید کامل شد لذات بدنی و قوه شهوی را کاملا
حاصل نماید با ظهور حظوظ نفسانی را تکمیل کرد تا انکه جنبه
بلی النفسی یا جنبه بلی الربی شبیه شود و هر یک در مقام خود
کامل باشد که اکمل از او تصور نگردد و الا نقص در انسان کامل
حقیقی لازم میاید پس انسان کامل مفروض انسان کامل در تمام
حیثیات و جهات نمیگردد اکمل از او ممکن میشود بالبداهه خلف
لازم میاید پس باید انسان کامل هر دو جنبه را بحد کمال
برساند که اکمل از او امکان پیدا نکند لذا فرمود (احب من
دنیاکم ثلث الطیب و النساء و قرة عینی فی الصلوة
حقیقت حب از مظاهر ذات این موجود و اسرار الشهادة هویدا
گردید که محب و محبوب را متحد میکرد اند از این خبر اشاره
بتکمیل هر دو جنبه شده نماید و بعبه که عین انها گردید چنانچه
لفظ حب بران دلالت نموده مقام اتحاد را رسانید بدیهی

در سرّ تعدّد زوجات پیغمبر

است که جایز هر دو نحو باید وجه از برای غیر انسان کامل
واقعی میسّر نشد - شاید برای همین اشاره و نکته بود که
در تمام او از عدد اربعه تجاوز کرده و از خصایص و محبوب
مثبت تا اشاره باشد که او معنا محفوظ نفس کامل بوده اصعب
را متحمل شده از عهده بر آید او بر امانت زن ذاتیه را از عهده
برآید ایشان بتوان محوله شرعیه رفتار میکرده که در عهده
خدا وسفینه داده - و شاید تعدد زوجات اشاره باشد که انسان
کامل از سنخ ملک نبوده بلکه از جنس بشر خلق شده زیرا که جهة
بشری را اگر حظوظ نفسانی باشد اعظم آن کامل ساخته -
از این اشارات شبهه الوهیت او هم مرتفع شده چنانچه
بعضی بحسب آثار خارق عادات همین توهم را نموده کما اینکه
از افعال و رفتار او جای این توهم هم بوده - بالبداهه قول
ازدواج که از اعظم حظوظ بشر است این توهم را برداشته
حتی بعضی قول بشهادت ورا بهمین اشاره رفع توهم الوهیت
... داشته ... ترکشته تعدد ازدواج انسان
کامل آن بود که مذکور شده چرا ایشان را امهات امت قرار داده
تزویج ... بدیگران را حرام کرده اند وحال آنکه تزویج با غیر آن
امید ظهور حال و کشف احوال بوده بجهت همان نکته که
مذکور شده وحال آنکه امومیت واقعیه مانند ابوت

در اینکه همه زوجات نبی مادر امت اند

ترابیه او در تمام زوجات نبوده بلکه در هیچکدام از آنها وجود
نداشته حتی بعضی مرضیه واقعی نبوده رفتار با او محض نمایش
صورت بجهت مصالح بوده کشف لازمه ابوت
او بر امت امومیت ازواج او افتاده و الا منقصت در ابوت
او پیدا میشد ... از ... واقعیه با
بر زوال حکم منکوحه آب نخواهد شد چنانچه برهان شرع
و عقل حکم او را خواهد نمود علاوه اخبار و آثار دلالت دارد
و عقل ... علت مبنا که در آخرت ... است
دنیا را احیا نموده چنانچه خداوند در صفت احیا ایشان
عرباً اتراباً فرموده بر جمال مید هند و همچنین
ازواج دنیا اولی و احق بزوجات خود میباشد مقتضای
مثال المجاز قنطرة الحقیقة همین گواهی را میدهد - چون
دنیا نسبت باخرت حکم مجازیت را دارد هرگاه تعدد
در هیچ کدام از زوج و زوجه نشده حکم ایشان معلوم
شد در آخرت چه خواهد بود و اگر زوج واحد زوجات
متعدده دارد اشکال ندارد و هرگاه بعکس شود یعنی
زوج متعدد گردد زوجه دنیا مخصوص بزوج اخر است
بقاء لما کان وتناسبا للاقتران زوجات انسان کامل
هرگاه مادر امت و امهات ایشان بودند تزویج ایشان

در طلوع انسان کامل در عالم

برای امت جایز نمیشد روز قیامت مخصوص باو میبود دهی
است حلیهٔ کامل در حبالهٔ جاهل منافی با کاملیت کامل
خواهد بود موجب منقصت او خواهد شد برای انکه کشف
از نقصان غیرت و میمنو و حال انکه مقام عزت او تالی عزة
الله خواهد بود مظهر تامه او محسوب شد والا اکمل
او متصور و ممکن بود مسلما خلف میشد علاوه برهان
عقل و وجدان حکم بنقصان بالبداهه خواهند نمود
بعینه میگر از برای اهل بصیرت و وجدان واضح اشکار شد

رشیب و اگر انسان کامل در عالم ناسوت و شهود
بر سبیل عاریه بوده اما این عالم را بر وجه عاریه نبود
چرا وجودش در این عالم طلوع نموده بنهج اهل این عالم
ظهور کرده در صورتیکه امتیازی با سایرین نداشته
ایه (اِنْ اَنَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ) در شان او نازل شد کشف
مدلائل قاطعه و براهین ساطعه ثابت کردیم که عالم
ناسوت مظهر تفصیلی عوالم دیگر است یعنی انچه در
این عالم وجود دارد نمونه و نشاه انیستکه مثل او در ان
عوالم وجود خواهد داشت غایة الامر فرق بین وجودات
با جمال و تفصیل است مثلا انچه در عالم مثال است تفصیل
از برای انچه در عالم ارواح است و همچنین موجودات

طلوع انسان کامل در عالم ناسوت

در بیان ظهور تفصیلی موجودات

در این عالم تفصیل است از برای انچه بنحو اجمال در عالم مثال است
پس حکمت خداوندی بر این جاری شد که هر موجود در ان عوالم باید
ظهور و طلوع در این عالم نماید تا مجملات مکنونه خود را اشکار
سازد خواص مرموزه خود را که بواسطه ان بمقام خود نائل
شده چه انبیا رسول و اولوا العزم گردید و یا ابلیس شد
بطور تفصیل بروز و ظهور دهد تا کشف شود که در افعال
خداوند جزاف و گزاف نیست بیجهت یکی را پیغمبر نساخته
و دیگری را ملعون قرار نداده هر یک را بوفق خواص او بمنصب
سرافراز کرده هر چند انچه در اینجا بروز میکند خواصی
بوده که در ذات او مندرج و محفوظ شده لکن ظهور تفصیلی
انها ملحوظ و مقصود افتاده بالبداهه چنانکه گذشت
از برای این ظهور موطن و محلی غیر از اینجا نخواهد بود لذا
هر موجود در ان عوالم را طلوع و ظهوری در این عالم خواهد
شد تا حقیقت او واضح گردد و ما فی الحقیقه اشکار شود
برای انکه معلوم و محقق گردد که هر کدام از افراد انسان بابا
و خواص ذات خود جزا داده میشوند و در نزد خدا قرب و
بعد پیدا میکنند رشیب بوضوح رسید که بر تلک
اثار دهد خداوند نداشت جزا دادن او چون و چرا که
نمود چرا الهام خود تفصیل ننمود هر کدام را بمعلومات خود

[illegible]

جزا نداده بود از حدّ اجمال بمقام ظهور تفصيلى آورده بود
و حال اينكه محتاج نبود حكمت ظهور تفصيلى چه بود

كشف از اشارات و بيانات سابقه ظاهر و هويدا
گرديده كه تمام افراد انسان را باعتبار ارواح مقامات
عاليه بوده و همچنين باعتبار اجساد مثاليّه لكن از آن
دو مقام نزول و هبوط نموده‌اند از براى اينكه نتايج خود را
كه در مرتبه اجماليات بوده بمقام ظهور تفصيلى بياورند
تا لحاظ و اعتبار مقام هركدام مستند بخود شان شود
مقام آيه (لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ
عَنْ بَيِّنَةٍ) محفوظ گردد زيرا كه در مرتبه اجمال مكشوف
و متبيّن نميشد كه آثار نفوس راجعه بخود شان ميباشد
حضرت بارى تعالى در افعال خود جزاف نداده هر كس را
بآثار ذاتيّه و خواص باطنيّه او ورا جزا ميدهد اگر بعلم
خود رضا و صبر نمود و يا از مراتب اجمال بظهور تفصيلى
نمياورد نفوس قاصره در افعال حق تعالى توهم جزاف
ميبردند در مقام احتجاج محجوج نميشدند حقيقت
ليهلك من هلك انها را عهد نميگرفت العياذ بالله خدا وند
ظالم ميفهميدند و آن آيه (وَأَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)
را در حق او تعالى منكر ميشدند لذا از مراتب اجماليات قناعت

نشده بظهور تفصيلى آورده و بوجه آخر چنانچه مستفاد
است از خبر كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند
كه سبب نزول نفوس شريفه لطيفه از عوالم علويه كه موطن اوليه
ايشان بود در اين دار دنيّه و ابدان شهريه كثيفه چه بوده حضرت
ميفرمايد ملخّص اينكه قبل از تعلق نفوس باين ابدان سخيفه ضعيفه در
نهايت لطافت و شفافيّت بوده‌اند از براى آنها انصرام و اسقام و
الام نبوده از انجائى كه نفوس امكانيّه بوده‌اند استعداد
ضبط و حفظ خود را نداشتند كه مرد و دور در دركاه حضرت
بارى تعالى نشوند و را بلد در كاه او نكردند و اغاز ربوبيّت
نكنند لذا خداوند ايشان را هبوط داده باين ابدان سخيفه
مبتلا نموده الام و انصرام و اسقام بر ايشان توجه داده تا آنكه
ايشان بمشاهده تفصيليّه متنبه شوند از خواب غفلت
بيدار گردند مقام آيه (عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ) را بجا
بياورند در مقام شامخ ربوبى توهمات و خيالات ننمايند

ريب اگر غرض از خلقت تفصيلى اين بود كه آثار مجمله
مكنونه در ذوات موجوده بظهور و بروز تفصيلى برسد پس
فائده انسان كامل چه بود براى چه انسان كامل در ميان ايشان
موجود و مبعوث شد **كشف** وضوح دارد كه فايده
وجود تفصيلى همان بود كه مذكور شد لكن وجود انسان كامل

در سبب نزول نفوس بابدان

بيان سبب هبوط انسان و ظهور نتايج

در بیان احتیاج بشر به انبیاء

در بین ایشان لازم بوده - اگر انسان کامل در میان ایشان نمیشد
اتمام حجت ممکن نبود مقام لطف حضرت حق تعالی ناقص میشد
توضیح مقام آنکه وقتی ارواح عالیه در اجسام سافله
قرار گرفتند در آثار تابع اجسام گردیدند یعنی آثار اجسام غلبه
یافت بر آثار ارواح برای آنکه ارواح در مقام اجسام غربت افتادند
زیرا که اجسام در وطن خود حرکت دارند لکن ارواح از وطن خود
دور شدند - در وطن اجسام قرار گرفتند - بدیهی است که قوه
اهل زیاده از قوه خارج خواهد بود **توضیح اجمالی** موقوف است
به بسط اجمالی در مقال حاصل آن اجمال اینستکه انسان دو جزء
دارد یکی جسد سفلی و دیگری روح علوی از برای هر جزء آثار
مخصوصه خواهد بود مثلا شهوت و غضب و حقد و حسد
بالجمله تمام آثار جهل از آثار مخصوصه جسد محسوب شد عبادت
و طاعت و توحید و نبوت و بالجمله تمام آثار عقل از آثار مخصوصه
روح معدود شد - بالضروره آثار هر کدام نشانه و نمونه اصل
خواهد بود - برای آنکه از اثر پی بموثر باید برد - بدیهیست
که مدار آثار جسدی همان جسد شد و مدار آثار روحی همان
روح بود لکن همان روح در ظاهر گاهی تعبیر بنفس میشود
و گاهی تعبیر بعقل میگردد پس پوشیده نماند که عقل و روح
و نفس باطن ایشان یکی شد و فرق بین ایشان باعتبار خواهد بود

توضیح

در اثبات قوای روح و جسد

توضیح اجمال اینکه از برای جهت جسد انسان ارواح معدوده
تصور شد اعظم آنها روح حیوانی بود و منبع او از موضع مصفی شد
که آن موضع مصفی در موطن شکل صنوبری که ثابت در باطن انسان
میباشد و تعبیر بقلب میشود در اخبار و در فارسی بدل نام برده
میشود جای و قرار دارد در همین موضع مصفی که در قلب وطن و محل
دارد و باعث تشنج قوای جسدی میگردد و آثار خاصه او بر او
مترتب میشود بخار لطیف از او متصاعد میگردد و آن بخار منشأ
و واسطه میباشد برای تعلق و ارتباط جهت جزء روحانی بجزء
جسمانی زیرا میبینیم بخار لطیف باقی و برقرار است آن روح تعلقه
پیدا میکند بجسد و مربوط است باو ولی خارج از او است لکن
مدبر و متصرف در او است در سابق اشاره شد که ترتیب آثار
روحی و ظهور خارجی موقوف بضعف آثار جسدی چون بین آن
بینونت و تضاد است پس وجود احدهما مانع از تحقق دیگری
خواهد شد هرگاه دو صورت دو فرد از افراد انسان اجتماع اتفاق افتد
مسلما این اجتماع مخصوص نیست در واقع انحلال که آثار احدهما
بروز میکند مقابل از دیگریست یعنی در حال غلبه قوه احدهما
بروز پیدا است هر جزء که غالب بود دیگری از مدد خارج آثار او بروز
میکند تحقق نیست و لا علقه که میان آن روح علوی و جسد حاصل
میشود بتوسط روح حیوانی تعبیر بنفس میشود هرگاه آن روح

قوة

بوده باشد جسد تابع خود نبود بنحوی که از جسد آثار روحی ظهور

میکند کشف میشود که جنود عقل اقوی شد از جنود جهل تا مرتبه

روح این مرتبه را عقل میگویند و هرگاه قوه نفس شدت یافت

بنحوی که آثار جسد را مضمحل کرداینده مقام ظهور روح اصلی

است چه بنا میشود اینحال از برای نفس در حال علاقه با جسد

حاصل میشود چنانچه در انسان کامل بود و گر نه بعد از موت

و قطع علاقه با جسد چنین خواهد شد حدیث (موتوا قبل ان

تموتوا) باین مطلب ناظر خواهد بود **حاصل کلام** چون

معلوم شد بجزء از انسان روح بود و آثار او هم واضح شد

و مکشوف گردید که روح در بدن دور افتاده از وطن و منسوب

اجنبی و روح حیوانی علاقه گرفته در بدن بدو پیوسته گردد

ظهور آثار وجود ضعف دارد بالنسبه بظهور آثار جسد نظیر ضعف

تصرفات خارج از وطن بالنسبه بتصرفات اهل وطن

مستور نماند از بیانات سابقه هویدا گردید که غرض و

مقصود از خلقت انسان همان جهت روحانیت بوده چنانچه

کما بدئکم تعودون) در قرآن خبر داده و غرض خداوند در هبوط

روح بجسد صعود بوده سبب نزول و علت آن همان بوده که در

سابق مذکور شد از آنجائیکه در انسان ملحوظ آثار روحی نبوده

نه جسدی و آثار در محل جسد ضعیف بوده محتاج بمعین و مؤید

بیان غرض مقصود از خلقت انسان

گردیدند لذا مصلحت الهیه و لطف ربوبیه اقتضا بمعین نموده

که تقویت کنند جهت روحانیت را تا غالب آید بر جهت جسمیه

حضرت خداوند هم دو معین قرار داده یکی باطنی و پنهانی که

انسان را دعوت بحق تعالی میکند و تایید مینماید بجهات روح

که تعبیر از او در اصطلاح بعقل میشود و گاهی تعبیر برسول

باطن میکنند و دیگری ظاهری حسی که داعی بسوی حق خواهد بود

معنویه و روحانیت خواهد شد که تعبیر از او گاهی برسول و نبی

میشود و گاهی انسان کامل بر او اطلاق میکردد پس وجود انسان

کامل و بعثت او و وجود تفصیلی الانسان مقتضای لطف خداوند

بوده اگر نبود نقض در لطف خدا میشد مقام اتمام حجت کامل نمیشد

تعالی الله عن ذلک **ریب** مستفاد از اشارات سابقه

این بود که انسان کامل متعدد نمیشود از برای مفهوم او زیاده از

مصداق واحد امکان ندارد نظیر مفهوم واجب الوجود و حال آنکه

لازمه بیانات حالیه تعدد آن گردید برای آنکه دلیل و هادی هر

امت پیغمبران امت بوده مفاد بیان حالیه هدایت وظیفه انسان

کامل شده بالبدیهه پیغمبر هر قوم هادی آنها خواهد بود پس

انسان کامل متعدد خواهد شد بلکه تعدد پیغمبران از ضروریات

دین محسوب گردید بهیچوجه محل شبهه نمانده

کشف انسان کامل را تعدد نشاید منحصر است بیک فرد

[illegible]

در بیان تعدد انسان کامل

زیاده هم امکان ندارد کلّی منحصر در فرد خواهد بود نظیر واجب الوجود که کلّی منحصر در فرد است تعدد را نشاید لکن توضیح دادیم که مراد از انسان کامل که تعدد را نشاید انسان کاملیست که اکمل از او نباشد از جهت اصالت و استقلال انسان کامل باشد اما انسان کامل بالاضافه و بالغیر را نفی نکردیم وجود او را محال نشمردیم چنانکه مصداق واجب الوجود بالاصالة و بالذات را منحصر در فرد قرار دادیم وکرنه واجب الوجود بالعرض و بالغیر را منکر نشدیم حکم نه قابل انکار است وحال آنکه تمام موجودات بل کل الموجود فی عین الوجود واجب الوجود ندغایة الامر بالغیر لا بالذات چنانچه فرموده اند الشیئ مالم یجب لم یوجد پس حال انسان کامل مثل حال واجب الوجود است دعوی اختصاص در فرد بالذات منافی با تعدد بالاعتبار و بالغیر نیست زیرا که ممکن است انسان کامل متعدد شود در صفات کامل تعدد بحیث لا یعد ولا یحصی مع ذلک دعوی اختصاص انسان کامل در فرد صحیح باشد زیرا اینکه تفاوت و فرق بذاتیت و غیریت منافاة را بر میدارد چنانچه در مفهوم واجب الوجود برداشت البته وضوح دارد که هر پیغمبر در میان قوم خود انسان کامل بوده نسبت با نها و الا پیغمبر انها نمیشد زیرا که ترجیح مساوی بر دیگری یا مرجوح را بر راجح قبیح از عقل خواهد بود جای اشکال نخواهد شد لکن کامل بالذات نخواهند بود مگر یکی از میان انها که از او کامل

در اینکه انسان کامل بالذات ... پیغمبر

در اختصاص انسان کامل در یک فرد

بالذات باشد دیگران کامل بالاضافه و بالواسطه - گذشت از اشارات سابقه که کامل بالذات در میان پیغمبران که قدر متیقن از انسان کاملست وجود محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله وسلم بوده که بخلعت خاتمیت مخلع شده و این خلعت تقابت غیر او نیست نمیشد که با ثار محسوسه ظهور معجزات و احساس این مطلب شد برای آنکه معجزات تمام تمام انبیا را واجد و دارا بود علاوه معجزاتی را واجد بودند که انها فوقیت بر او نداشتند مانند شق القمر و رد شمس مضافاً باینکه معجزات سایر پیغمبران خارج از انها بود معجزات و در بدن او ظهور نشد البته هیچ وافقه کشف از افضلیت خواهد بود و بالخصوص اخبار و آثار بر این مطلب مساعدت خواهد نمود مانند حدیث (سل یا رسول الله ما ارسلنا قبلك من الرسل على ما بعثوا يقولون على نبوتك وولاية ابن عمك علي بن ابي طالب ع) وحديث (كنت نبيا وادم بين الماء والطين) وحديث قدسي (خلقت الاشياء لاجلك وخلقتك لاجلي) وايضا (لولاك لما خلقت الافلاك) وقولهم (نحن السابقون الاخرون) وهكذا اخبار در این خصوص بحد تواتر رسیده هیچوجه جای شبهه نماند بناء على هذا سایر پیغمبران از شئون او محسوب بند و از فروع او بر قرار شده اند - جهات کمالیه

در اختصاص انسان کامل به پیغمبر

در بیان علت آخر بودن وجود خاتم الانبیاء

خود را از او اقتباس نمودند و برکات جواهر وجود را بمقامات عالیه
رسانیدند لذا در مهالک متوسل باین خانواده میشدند
نجات می یافتند خود شان را از گرداب هم و غم بیرون میکشیدند
بنا مدینه پیغمبر که مبتلا ببلا نشود و بتوسل بانها نجات نیابد
از حالات اولوا العزم مشاهده شود احوالات دیگران
واضح میگردد - آدم ابو البشر پس از ابتلاء ببلا متوسل
باین خانواده شد نجات یافت و همچنین حضرت نوح
وخلیل و موسی و عیسی پس غیر ایشان بطریق اولی حدیث
(آدمُ وَمَن دُونَهُ تَحتَ لوائی) دلیل بر دعوی است و حدیث
(مَثَلُ اَهلِ بیتی کسفینةِ نوحٍ مَن رَکِبَها نجی) کاشف از علو
رتبه هرگاه فائده بعث انسان کامل این بوده که ذکر
شد و فرد واقعی او را تعدد نبوده منحصر در مصداق
واحد شد و آن در مقام ظهور تفصیلی هم براهین قطعیه
ثابت گردید و مفهوم انسان کامل هم در مقام ظهور
تفصیلی بوجود محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم
منطبق شده و آن وجود مبارک حامل این لوای عظمی گردیده
پس چرا آن وجود در ظهور تاخیر افتاده با آنکه وجود او
انفع و افید در غرض از بعث انسان کامل بوده
کشف چون عادة الله جاری گردید که افعال او

در بیان سبب خلقت انسان کامل

مانند افعال عباد از روی اسباب باشد مضمون (اَبَی اللهُ اَن
یَجرِیَ الامورَ الّا باسبابِها) گواهی میدهد بر این دعوی - علت سبب
ظهور و طلوع انسان کامل حقیقی از اول موجود نبوده زیرا که استعداد
مخلوق را مدخلیت در بعث انسان کامل بوده از مخلوق اول قابلیت
و استعداد تربیت انسان کامل حقیقی نبوده هرگاه بمقدار استعداد
ایشان تربیت مینمود و احکام خدائی را بر وسع و قدرت ایشان
عباد در میفرمود تضییع و تعطیل وجود انسان کامل واقع میشد
برای آنکه عمل بوظیفه خود ننمود - بر خلاف وظیفه رفتار شدن
بالبداهه از برای او ظلم بود - اگر بحسب وظیفه شخصیه
و قوه ذاتیه در تکمیل نفوس ناقصه حرکت میفرمود خارج از قدرت
نفوس بود - خداوند (لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفساً الّا وُسعَها) فرموده عقل هم
حکم میکند بر اینکه منقوض و قبیح از خداوند محال بود لذا بتدریج مکرر
بحسب استعداد نفوس هر زمان انسان کامل مبعوث شود که
ایشان را هدایت نماید غرض از خلقت ایشان را با ایشان نشان
بدهد - مبدء و معاد را با ایشان بنماید تا فکر بدفعات و
تدریج آن نفوس ناقصه ترقی نماید - عقول ناقصه بمرتبه
کمال رسد عمل بجز نوع انسان کامل کرده لذا احکام انسان
کامل اول که آدم ابو البشر باشد در نهایت سهولت بوده برای
آنکه استعداد قوم او زیاده از این نبوده چنانچه معجزات او

در بعثت انسان کامل در هر عصر

اسهل معجزات محسوب شد از جهت آن که فکر قوم او زیاده نبوده
قلوب ایشان بشبهات ملوث نگردیده خیالات فاسده ایشان
اوج نگرفته - بمقدار قوه و استعداد مخلوق عادة الله جاری
شد - چون زمان حضرت نوح قلوب مخلوق مشوش گردید -
شبهات راهبه تولید شد - احکام انسان کامل اول را ضعیف
شمردند - در اطاعت انقیاد او حاضر نشدند - احکام اوامر
و نواهی قرار ندادند لذا حضرت نوح مبعوث شد بمعجزات اشد
و احکام اکمل نفوس را تربیت نموده ترقیات برای ایشان حاصل شد
تا مقداری از زمانی که نفوس مبتلا با فکار فاسده گردیدند - شبهات و
شکوک در احکام انسان کامل خود وارد آوردند - اغلب خودشان
و از طریقه مستقیمه او رهایند ند بمقتضای زمان و استعداد
مخلوق و ترقیات ایشان حضرت خلیل علیه السلام مبعوث
گردید بمعجزات ظاهره باهره اقوی از معجزات سابقه و با حکام
رشیقه محکمه خلایق را مفهوم با لزام نموده بر افهام توفق جسته
برهه از زمان نفوس بهمان روش رفتار نموده تا آنکه ترقیات حاصل
کرده مورد شبهات واقع شدند انسان کامل دیگر مبعوث شد
در نهایت اتقان خلایق را از عقیده خارق عادات او بر بنا آمدند -
مطیع و منقاد گردیدند و هکذا تا انسان کامل حقیقی و مقصود
از بعثت واقعی در نوبه ظهور او نفوس ترقیات را حاصل نمودند -

در بیان علت کفر و جحود

عقول بتجربه خودشان را کامل کردند - در مقام استعداد بنهایت
درجه رسیدند بمقداری که ایشان در اطاعت انسان کامل
اضافی سابق حاضر نبودند و خود را مفهوم ایشان قرار نمیدادند
محتاج بقوه قاهره و معجزات باهره بودند که فوق آنها متصور
نشود - در عهده بشر خارج باشد لذا انسان کامل واقعی
طلوع کرده عالم را بنور وجود خود مشرف و منور ساخته -
معجزات ظاهره قاهره و احکام نافعه متقنه آورده که از
عهده غیر او خارج بوده حد در مخلوق هم مرتفع گردید استعداد
ناقصه کامل گردید عقل بتجربه بمنتهی رسید مفاد آیه
(لایکلف الله نفسا الا وسعها) در این مرتبه از احکام که مرتبه تکمیل احکام
ظاهر تر باشد ممانعت ننموده - هر گاه موانع و شبهات بروز کنند
مستند بتقصیر خواهد بود نه قصور من حیث الاستعداد - البته
از این اشارات واضح شده که علت تاخیر وجود انسان کامل واقعی
چه بوده - در این مقام بسط لازم بود چون منافی با وضع مختصر
بوده بسط داده نشده البته تامل لازم دارد

ریب مقتضای اشارات سابقه حکمت در بعثت انسان
کامل برای ارشاد و هدایت بوده پس چرا نقض غرض شد اگر
نفوس بضلالت برقرارند بهیچ وجه استشمام هدایت ننمودند
بلکه خلاف آن را اقدام مینمودند چنانچه بر له بعثت انسان کامل منافی

در بیان علت [illegible]

[illegible] بود [illegible] خواهد شد [illegible] و ندا
[illegible] فراهم نیاورد [illegible] هدایت [illegible]

کشف [illegible] اطوار [illegible]
شده که وظیفه انسان کامل بیان اسباب هدایت [illegible]
اظهار طریق [illegible] البلاغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible] اسباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) [illegible]

در بیان فائده [illegible]

ترهیب [illegible]
بسوی ایشان [illegible]
اثرات [illegible]
بود [illegible] شد

کشف در [illegible]
از جمله [illegible] اعظم [illegible]
بود [illegible] بیان کرده
تا عاصیان عباد را [illegible]
[illegible]
مکنون [illegible]
آیه (ان ربک لبالمرصاد) [illegible]

تصحیح [illegible] انسان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اطفال [illegible]
خواهد بود [illegible]
بود [illegible]

بیان سر تکلیف و امتحان عباد

چنانچه شرح هر دو فقره بنحو اشاره اجمالیه در کتاب اسرار الشهاده مذکور شد شبهه نماند در جمیع مقامات و مراتب غرض از تکلیف اختبار و امتحان عباد بوده لذا بعضی در بعض مواضع از عهده بر آمدند خود را از سعدا قرار دادند و در مواضع دیگر از اشقیا محسوب شدند چنانچه در مقام توحید موحد زیاد بودند و در مقام نبوت بعضی کوتاه آوردند و در ولایت قدر قلیل از امتحان بیرون رفتند و در قیامت جمع غفیری ثابت افتادند از اشقیا محسوب شدند اگر تکلیف نبود کجا سعید از شقی جدا میشد - مطیع از عاصی امتیاز مییافت - آیه (ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب) بر این بیانات مفاد دلالت دارد زیرا که معیار تمیز خبیث از طیب همین تکلیفست چه در اصول و چه در فروع لذا تکلیف ملازم وجود خلق افتاده توام با وکردید خطاب (الست بربکم) با رواح رسید (هذا محمد نبیکم) با ایشان تعلق گرفته هم چنانکه در عالم ناسوت بنحو عموم مشاهده شده - ذی وجودی موجود نگردیده مگر آنکه تکلیف با او بوده - انسان کامل با او مبعوث شده مبین حلال و حرام ایشان گردید آیه الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین بر تمام جزئیات اشارات کفایت میکند

ذکر سبب بعثت انبیاء در ارض بابل

خداوند در این آیه بیان صحیح صریح نموده که مقصود از تکلیف امتحان و اختبار بوده و گرنه هر فرد از افراد انسان باقتضای ذات خود حرکت دارند - آثار مخصوصه ذات خود را بروز و ظهور میدهند چون مقصود از تکلیف مجرد امتحان بوده لذا مجبور در تکلیف نکردید هر یک در هر یک از مقامات تکلیف مختار شدند - آیه فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر در حق ایشان نازل گردیده

ر ب هر گاه غرض از بعثت انسان کامل و جعل تکلیف برای امتحان و اختبار بوده چرا انسان کامل در تمام نقاط عالم در میان تمام بنی آدم مبعوث نگردیدند خلق را ارشاد و هدایت ننموده فقط بعثت ایشان در ارض بابل و نواحی آن شده از ارض مکه و اطراف آن تجاوز نکرده و حال آنکه تکلیف فروع هم بتمام اقطار عالم انتشار نیافته بلکه در اصول عقاید هم احتمال قصور میرود یا میشه با آنکه منافی با قاعده لطف بوده

کشف اثر لطف و اقتضای آن از حضرت پروردگار همان اظهار احکام بوده ابلاغ آن به هر یک از افراد انسان در هر مکان واجب لطف اقتضا ندارد چنانچه در سابق گذشته - بدیهی است برای اظهار احکام مبلغ واحد و انسان کامل فارد وافی و کافیست تعدد لازم نیست بلکه تعدد در عصر واحد لغو و عبث خواهد بود زیرا آنکه غرض و مقصود بواحد حاصل خواهد شد بلی انسان کامل با لاضافه

که بر سبیل نیابت مجعولند مبین احکام انسان کامل اند که در زمان
واقع شدند قابل تعدد اند برای آنکه از برای هر طایفه و قبیله تفسیر
احکام انسان کامل آن عصر کشد - حافظ شرع انسان کامل دوره
خود شوند - شریعت او را برقرار دارند - و اما انسان کامل آفاقی
که اقرب بانسان کامل حقیقی باشند مانند انبیاء اولوا العزم
چون وظیفه ایشان محض اظهار احکام و رسالت از جانب پروردگار
بوده تهاجم و رجوع بسمت ایشان بر خلق واجب شد که بعد از
استماع ظهور شخص خود را باو برسانند - بر آن شخص واجب گردید
که احکام خدا را در اقطار بمردم برسانند زیرا که گذشت که بر انسان
کامل اظهار لازم گردید نه ابلاغ لذا باید وجود در هر عصر و زمان متعدد
و کافی است زیرا که اظهار از این جهت است که پیغمبر اولوا العزم بعد
از اقتضای زمان بر بعثت اولوا العزم در میان انام متعدد معقول
نشد بلکه منقول هم نگردید لکن در نواب ایشان تعدد ممکن بوده
و متعدد هم منقول گردید بلکه عدد ایشان از یکصد و بیست و سه
هزار و نهصد و نود و سه رسیده بنا بر تحقیق و نقل متواتر لکن هفت
نفر دیگر از اولوا العزم بودند در عدد نواب محسوب نشدند
پس از توضیح این مطلب جواب از ترتیب ثانی آشکار خواهد شد
بعون الله تعالی و منه زیرا که وقتی معین گردید انسان کامل اقرب
بانسان کامل حقیقی یعنی انبیاء اولوا العزم قابل تعدد نیست

در بیان سبب بعثت انبیاء در ارض

واضح خواهد شد علت اختصاص بعثت ایشان در ارض بابل
و نواحی آن تا مکه معظمه دون سایر امکنه برای آنکه فایده بعثت
انبیاء در بلاد معموره مقرر شده نه مخروبه و در بلاد معموره هم
بوسط آن ملحوظ گردید نه مطلق امکنه معموره تا نسبت آن بهمه
بلاد معموره علی السویه باشد برای آنکه حال انسان کامل مبعوث بر
طایفه دون طایفه موجوده در امکنه متعدده معموره تفاوت نکند
تا نسبت اظهار او بر تمام مخلوقات بر نقطه اعتدال عرضی واقع شود
ترجیح بلدی ببلدی و قومی بقومی لازم نیاید و منافی بر عدل خدا
هم نگردد - رجحان بدون مرجح بر او تعالی لازم نیاید زیرا که اگر
مبعوث مرسل در شرق بود برای اهل غرب اجحاف میشد و هم
چنین نسبت غرب بشرق و جنوب بشمال پس لابد و لاعلاج باید
در وسط معموره مبعوث گردد تا نسبت او بتمام اراضی معموره متساوی
شده محاذیر مذکوره لازم نیاید - بالضروره در آن عصر و دوره
وسط معموره ارض بابل و نواحی آن بوده هر چند خط استواء
معروف بوسط شده و ما بین آن تا ارض بابل زیاده از بیست و
یک درجه دوری افتاده بلکه تا اواسط آن کره عراقی شرقی باشد
بیست و دو درجه بل علاوه گذشت لکن وسطیت و خارج از
مقصد است زیرا که وسط بودن را باعتبار کره ارض است
نه بلاد معموره و مقصود از بعثت انبیاء علیهم السلام در وسط

تا بعثت انبیاء در ارض بابل و نواحی آن

معموره است نه وسط کره - بلکه بهست که وسط معموره دو
ان دوره وزمان ارض بابل ونواحی ان بوده لذا انبیا
اولوا العزم علیهم السلام که وظیفه ایشان اظهار احکام
بوده در خصوص انجا شد اما نواب ایشان که منصب
ایشان تبلیغ بوده از باب امر بمعروف ونهی از منکر منحصر در
انجا نشده در اقطار معموره بودند بعضی در عجم منفرد شده
مثل حضرت لوط ع وبعضی ببلاد دیگر بودند - حکایت اصحاب
رس با پیغمبر خود معروف است با آنکه رس نام نهر است
که در نواحی اذربایجان بسمت قفقاز میرود

تبصره فواید معتبره از برای بعث انسان کامل انحصار
حصر او را در هفت کافی ندارد بلکه با قتضای هر عصر و زمان به
اعتبار مخلوق ان دوران باید مبعوث گردند هر چند بعده
کثیره برسند بلکه باید عدد ایشان غیر معدود باشد برای
انکه مدار وجود ایشان مشروط شده بمدار مخلوق مادامی که
خلایق بر قرارند وجود انسان کامل را لازم دارند تا ایشان را
هدایت وارشاد نمایند از راه ضلالت برهانند قواعد لطف
هم همین نکات را دلالت دارد

کشف مقتضای قواعد لطف وفواید مذکوره در بعث
انسان کامل همین است که اشاره شده باید که در هر زمان

انسان کامل باشد خلق را از ضلالت برهاند بهدایت بر
بعضی راهنمائی کند البته مقتضای این بیان با حصر عدد انبیا
در سبعه وعدم امکان زیاده ازان منافات دارد لکن
استفاده اختصاص قیام بوظیفه که ارشاد وهدایت باشد
ازان دو قاعده یعنی مقتضای قاعده لطف وفواید بعث بر
شخص انسان کامل اقرب با نسان کامل حقیقی که مقام اولوا
العزم دارند وان انسان کامل حقیقی که مقام خاتمیت دارد
معلوم نیست یعنی از فواید بعث انسان کامل و قاعده لطف
اثبات نشده بر انکه هادی و دلیل و سائق خلق بسوی حق
تعالی باید شخص شخیص نفس نفیس انسان کامل که بمقام و مرتبه
اولوا العزمی رسیده باشند بلکه محل مستفاد از انها
اینست که خلق چون در ظلمت واقع شدند سائق و هادی
لازم دارند که ایشان را دلالة الطریق کند - مقام ایه
لیهلک من هلک عن بینة الخ را کامل کرده اند - منقصت
را از جانب خود دارند بخلق توجه دهند - چون این مقام
وظیفه هر که بود این تشریف در قامت انسان کامل راست
افتاده بود لذا انسان کامل مبعوث شد تا طریق حق را بخلق
بنمایند وایشان را دلالة الطریق کند یا شخص شخیص و نفس
نفیس و یا نایب خلیفه برای انکه مقصود و مطلوب از بعث هم

مبحث در حصر انبیا و اولو العزم

در بیان آنکه بعد از پیغمبر تعیین وصی لازم است

کدام قائم خواهد بود - اقامه وظیفه بهریك خواهد شد
ازاین جهت که هر انسان کامل و انسب خلیفه بعد اقامه
وظیفه و اتمام شریعت بمقتضای زمانه لازم و واجب نشاده
که اقرب بخود را در کمال مجعول کند و برخلاف مبعوث کرده اند
تا حافظ شرایع شود - حدود و احکام او را محفوظ دارد
شرع او را از اندراس باز دارد چنانچه نصوص و روایات و ادله
و نقل صحاح متواتره دیدن و قاعده هر یك از انسان کامل
در زمان قرب ارتحال ایشان از دار فنا بعالم بقا همین بوده
از جانب خود وصی و نایب مناب معین مینمودند بلکه باو
وصیت در ابقا میکردند که زمان ارتحال خود بکاه دیگر
وصیت کند تا باکمل از خود برساند همچنین بدا ببد و دست
بدست تا حضرت خاتم و اکمل امم برساند حتی خاتم انبیا هم همین
سلوك نموده از برای خود زمان رحلت نایب مناب وصی
تعیین کرده و وصیت در ابقا هم نموده برای آنکه در میان
خلق خالی از حجت نباشد پس در میان خلق همیشه داعی و
دلیل خواهد شد - غرض و فواید بعثت حاصل خواهد شد
قاعده لطف هم زیاده از این اقتضا نخواهد نمود - هر یك از
انسان کامل و نایب و حجت خدا خواهند بود - خداوند خلق
را با ایشان اتمام حجت خواهد نمود - مقام لیهلك من هلك

محفوظ

مبحث در اینکه خالی نیست زمین از حجت

در بیان احتیاج خلق به پیغمبران

محفوظ خواهد ماند در هر عصر و زمان با وجود انسان کامل
و نایب آن - اخبار کثیره متظافره بل متواتره که ارض خالی نماند
از حجت هر گاه زمین بدون حجت باشد در هر زمانی از ازمنه
و هر عصری از اعصار بلد در هر آنی از آنات هر آینه خسف میشود
و برهم میخورد و متلاشی میشود ما علت دارند باین بیان
اجمال از مفصل آنکه افتقار خلق بحجت و اقتضاء فواید
بعثت و قاعده لطف بر وجود هادی و دلیل از جانب حق تعالی
بسوی خلق منافات ندارد با حصر انسان کامل در هفت کاینه برای
آنکه غرض از وجود انسان کامل و فواید بعثت و بوجود نواب او
قائم شده و نواب او خصوصا متعدد واقع افتاده چنانچه
منصوص کردید که هر انسان کامل و اولو العزم از برای
خود دوازده وصی معین کرده هیچ زمان زمین خالی از وصی
انسان کامل نبوده و اما نواب عمومی هر یك لا تعد و لا تحصی بوده
- در کوشه و کنار صدای بلند شد - حلق الشریعة از زمان
بسوی حق تعالی دعوت نموده - عدا اینها بحصر نیامده - تحدید یك
صد بیست هزار و علاوه از مجموع انسان کامل که صاحب شرع
بودند و نواب خاص و عام ایشان بلحاظ قبل از شرع حضرت
خاتم بوده و الا در عهد او و شرع او نواب خاص اگرچه بدوازده
منتهی شده لکن نواب عام او لعلهم [illegible] نخواهد آمد

کیفیته

وگفتیم نائب حکم منوب را دارد در آثار و اطوار پس وجود نائب کافی از وجود منوب خواهد بود مجدد و رمن کور در و اثبات لازم نخواهد شد

و امّا نکته و سرّ حصر انسان کامل در سبعه بدون زیاده و نقیصه برای آنستکه در مقام خود مقرر شد که خداوند در ایجاد دو عالم است یکی عالم آفاقی و دیگری عالم انفسی و ثابت کردید که عالمین با هم انطباق دارند یعنی آنچه در عالم آفاق است در عالم انفس هم همان است و آنچه در عالم آفاقی مقوّم و مربّی او است در عالم انفس هم چنین خواهد بود وضوح دارد که مربّی و قوام عالم آفاق بهفت کوکب سیّاره و بروج اثنی عشر میباشد - هرگاه نبود اثر هفت کوکب و دوازده برج سیّاره عالم آفاق بر هم میخورد و همچنین در عالم انفس مقوّم او و بقاء او موقوفست بهفت پیغمبر اولوا العزم و دوازده وصی اقتداء لاثر الانطباق لذا هر اولوا العزم سلسلهٔ اوصیاء او بدوازده منتهی شده که اولوا العزم بعد مبعوث کردید - اگر عده اولوا العزم زیاده از هفتگانه میشد و اوصیا زیاده از دوازده میشدند قاعدهٔ انطباق منخرم میشد - حیثیات تطبیق بر هم میخورد و این خلفست در تطبیق بین عالمین - هرگاه توضیح و تفصیل این مقام را خواسته باشی فی الجمله در اسرار الشهادة توضیح داده ایم

مرتبه از قواعد مقرره و اشارات سابقه هویدا گردید که بعث انسان کامل در هر عصر و دوره بر خداوند تعالی واجب و لازم افتاده غایة الامر نواب ایشان در صورت فقد ایشان من باب البدل اکتفا شد پس بر خداوند واجب لازم شده که ایشان را از کیدهٔ ملحدین و مشرحاسدین محفوظ بدارد تا مقصود و مطلوب از بعث کاهیده و ضایع نبود و نقض غرض لازم نیاید و حال آنکه انسان کامل هر زمان مبتلا و مبتلا میباشد و اذیتهای فوق العاده کشیدند تا ملائمات فوق الطاقه دیدند اکثری شربت شهادت را چشیدند در حیوة خود از قوم خود آزارها دیدند

کشف از بیانات ماضیه واضح کردیده که بعث انسان کامل مقتضای لطف خواهد بود و عقل بتسلیم آن مساعدت خواهد نمود بلکه از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مستفاد میشود که وجود خلیفه پیش از خلیفه خواهد بود کما قال الصادق علیه السلام یجب علی الله تعالی خلق الخلیفة قبل الخلیقة فرمود این شهید است اذ قال ربّک للملائکة انّی جاعل فی الارض خلیفة الخ

نکته که وجود خلیفه قبل از خلیفه باشد لا لشخ خواهند بود الثی و توقف که بعث لازم شد حفظ او واجب و متمم خواهد

بود والا نقض غرض میشد تعالی الله عن ذلک لکن بعث هریک از انسان
کامل بر حسب مصلحت وحکمت بوده نه جزاف وخاطرخواه. مصلحت هر
کدام بهمان مقدار از بقاء وحیوة بوده نه دوام ابدی وبقاء سرمدی
بالبداهة دران مقدار از زمان مطلوبه خداوند تعالی حفظ
وجود ایشان را فرموده وایشان را از زوال وفنا نگهداری
نموده چنانچه از حالات هریک از انسان کامل کسی با خبر باشد
باین نکات گواهی میدهد هرکدام از ایشان مرارا اسباب قتل
فراهم کردند عادی بدین خداوند ایشان را حفظ نمود.
مگر نبوده حضرت نوح علیه السلام سه شب وروز
در میان سنگ وکلوخ افتاده. مگر نبود حضرت خلیل
علیه السلام که نمرود او را بآتش انداخته. مگر نبود حضرت
موسی خائفا یترقب دفته. مگر نبود حضرت عیسی علیه
السلام رو بصحرا نهاده. مگر نبود خاتم الانبیاء صلی
الله علیه واله وسلم که از ابتداء قوم خود در کوهها در
غشوه بوده وگاهی در غار محفوظ میماند وخار وخاشاک
بر سر او میریختند بدیهی است که هریک از انها اسباب
مهلکه عادیه خواهند بود از اینجائی که اقدامات قبل از
استکمال غرض وفوائد از بعث بود خداوند ایشان را
حفظ فرمود بلکه بعضی را بعد از مردن زنده نمود. حکایت

جز چلیپ شاهد قوی خواهد بود هنگامیکه غرض از
بعث ایشان بعمل امد وفوائد بعث ایشان مستوفاة شد
خداوند بحسب مصلحت فوت نموده مراتب امتحان
ایشان را موافق استعداد کامل کرده مقام مفاد لیهلک
من هلک را تمام ساخته از برای خلق بر خود حجتی نگذاشته
اجل حتمی او رسیده برای آنکه منافع وجود بر خود را کامل
نموده. بر فرض بقا فائده زائد از وجود او تصور نمیشد
حیوة او نسبت بمنصب او لغو وعبث بوده لذا از مقام حفظ
خداوندی خارج شده. قاعدهٔ لطف حفظ او را زیاده
از این مقدار اقتضا نموده. چون بنظر انصاف ودقت
او اشارات سابقه ملحوظ افتاد از برای مقام اشکالی
نماند برای آنکه گذشته که وجود انسان کامل غیر از انسان
کامل حقیقی وواقعی که وجود محمد بن عبد الله صلی الله علیه و
اله وسلم باشد موقته واضافیه میباشند. مقدمه
از برای آن وجود مبارک بوده اند که بتدریج خلق را استعداد
ظهور وطلوع آن وجود کامل واقعی بدهند بهمان تفصیل
وبیانی که در مجلس ذکر شده. حفظ هریک زیاده از مقدار
مقرره بر حسب مصلحت حضرت الهیه موجب نقض غرض
میشده. ومنشا تعطیل وجود اصیل میگردیده وآن بالبداهة
موجب نقض غرض بوده. **واما** ابتلاء بلاء هریک از اولیا

برای ان بوده که کواشف احوالات ترقیات ایشان دران عوالم عا
ومثالیه باعتبار عالم شهودیه که مظاهر ان عوالم غیبیه است اجمالاً
میباشد بعمل اید برای انکه توهم جزاف در فعل حضرت حق
تعالی نرود که ترقیات انها عند الله هباءً منثورا وخاطر خواه نبوده
علاوه باید مراتب متفاوت امت کامل کردد - دایره اتمام حجت
منقش شود از اینجا (البلاء للولاء) امده ودر خبر رسیده
(البلاء للانبیاء ثم للاولیاء ثم الامثل فالامثل) از این جهت
است هریک از افراد انسان کامل که اقرب عند الله بود ندا بلاء
او زیاده از غیر بوده حتی خاتم الانبیاء که انسان کامل حقیقی بود
(ما اوذی نبی مثل ما اوذیت) فرموده از اینجا ظاهر شد از ان
هرنبی لاحق فوق نبی سابق بوده زیراکه مرتبه او اعظم و ظفر
او اتم از سابق بوده چنانچه از اثار و اخبار همین نکته استفاده
شد **مرتب** از این اشارات استفاده کردید که حفظ
سایر انبیاء غیر از خاتم الانبیاء موقته و مادام بوده نه دا
برای انکه مقدمه از برای وجود خاتم الانبیاء بودند واو
ذی المقدمه بوده پس حفظ او هم بر خداوند واجب بود و
وجود او مقدمه از برای غیر که نبود چرا از برای او فنا و زوال
لو برای لو حاصل شد خداوند او را حفظ نمود
کشف دموازین عقلیه ونقلیه ثابت ومحقق کردید

که وجوب بعثت انسان کامل وجوب عرضی و تبعی بوده نه
نفسی و ذاتی یعنی وجوب وجود ایشان برای تبلیغ احکام الهی
بوده زیراکه موصل حقیقی و منجی واقعی از مهالک اخروی همانا
احکام الهی است وجود انسان کامل در هر طبقه نمایند طرق
هدایت و نجاتند اگرچه اتباع ایشان هم موجب نجات است
برای انکه خلق را سوق بباطل نمیکنند از جاده مستقیمه بیرون
نمیبرند - انچه اظهار میکنند حق واز قبل خداوند میگویند از
اینجا ظاهر شد که مطلوبیت ایشان با لواسطه شده نه بذوات
ایشان هرچند ذوات عالیه ومقامات مرتفعه دارند لکن مربوط
بجهات وجوب اتباع ایشان نیست اگرچه بواسطه ارتفاع مرتبه
حامل احکام حقه الهیه کردیدند نعم نطفه بالیست باید که شود
قابل فیض الا اینکه جهات بعثت باعتبار تبلیغ احکام است نه
ذوات مرتفعه **مستور** نماند که حقیقت ادیان در واقع
متحد است تعدد ندارد چنانچه خداوند خبر میدهد (ان الدین
عند الله الاسلام) الخ لکن اختلاف باقتضای زمان واستعداد
انام است وکرنه حقیقت دین همان اسلام است وحامل ان وجود
کامل حقیقی که وجود مسعود محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله
وسلم باشد خواهد بود - چون استعداد نفوس ابتداءً مقام
ظهور ان وجود واظهار احکام او نداشت لذا انسان کامل

منحصر شده تا نقصان استعداد در خلق بکمال رسیده شود بجهت عقول ناقصه کامل گردید آن وقت ظهور نماید ولکن احکام الهیه را دو جهت است یکی جهت ظاهریه و اخری جهت واقعیه و باطنیه قاعده الظاهر عنوان الباطن و اکمل ظاهر با بطن بر ان شاهد و مساعد خواهد بود چنانچه نقصان استعداد خلق مانع از بعث انسان کامل واقعی بود خداوند هم بموجب جریان عادت امور (اعنی قوله ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) که قاعده مسئله اجماعیه شده باین نکته گواه خواهد بود - ابتداء بعث انسان کامل را نمود - برای طلوع او مقدماتی مقرر نمود تا انکه مردم دنیا و انضمام اوان انتظار ظهور او پیدا کردند او را ظاهر هم نمودیم چنین در اظهار احکام لحاظ استعداد ملحوظ بوده - استعداد خلق ابتداء باحکام واقعیه باطنه نبوده - عادة الله هم برخلاف متعارف جاری نگردید لذا ابتداء خلایق را باحکام ظاهریه مکلف فرموده - رسل خود را برای ابلاغ احکام ظاهریه فرستاد تا انکه استعداد ایشان را در تمام احکام ظاهریه کامل نموده انسان کامل واقعی را مبعوث فرموده برای انکه تبلیغ احکام ظاهریه را کاملا نماید - نقصان ادیان سابقه را جبران کند تا سیر ان ادیان شود - قصور ظهور ظاهری احکام را در ان ادیان کامل گرداند - در تبلیغ احکام ظاهریه قصوری بهم نرساند

انچه که باید و شاید اظهار کند تا بحر عموم که خلق بدانند با نحو ابداع در نزد اهل الله که با قضای زمان ابلاغ گشته اخبار ائمه علیهم السلام متواتر است که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم تمام احکام را فرموده حتی ارش الخدش لکن باعث قصور در ظهور او برای وجود مانعین بوده - انچه اقتضا داشته خود اظهار فرموده و انچه را ممنوع بوده در نزد اوصیاء و دیعه گذاشته پس انسان کامل واقعی که بخلعت خاتمی مخلع شده خاتمیت او باعتبار ابلاغ احکام ظاهریه بوده که او را بحد کمال و اتمام رسانیده قصوری و فتوری نمانده تا محتاج بمبعوث دیگر شود - خلعت خاتمیت را باو پوشانیده او را ملقب بخاتم الانبیاء کرده اند لذا ان وجود ملقب بخاتم الانبیاء گردید برای انکه در سلسله احکام ظاهریه او ختم انبیا شده - تمام احکام ظاهریه را ابلاغ کرده - بعد از او در سلسله ابلاغ احکام ظاهریه کسی دعوی کند کذب و زور خواهد بود برای انکه مجالی از برای ظهور نبوده پس ظهور او لغو و عبث خواهد بود - هیچ وجود دیگر از انسان کامل نخواهد شد چه جای انکه خاتم انبیا باشد اثر اینجا ظاهر گردیده نکته انکه تمام انبیا حتی انکه خاتم انبیا تمام مامور بظاهر بودند عمل بواقع نمیفرمودند مگر گاهی برای اعجاز پس اثر توضیح مقام وضوح خواهد

در بیان تبلیغ احکام از انبیاء باقتضاء وقت

یاقت مرام که خاتم الانبیاء متمم و مکمل احکام ظاهریه بود
حکمی از احکام را فرو نگذاشته لکن اینچه اقتضاء اظهار داشته
اظهار کرده و اینچه مصلحت در اظهار او نبوده آن را امانت و
ودیعه در نزد اوصیاء و خلفاء خود گذاشته - دستور
اظهار آنها را فرموده که هر یک از اوصیاء باقتضاء زمان بروز
و ظهور بدهند و الابدا سید امانت بسپارند تا بخاتم الاوصیا
رسانند پس خاتم الانبیاء باعتبار جمع الجمعی خود دو جنبه دارد
نسبت باحکام یکی جنبه و نحوه احکام ظاهری و اخری نحوه
احکام باطنی هر دو را منبع و منشا خواهد بود - در مقام
تکمیل احکام ظاهری مکمل او بوده - سایر انسان کامل مقدم
از برای او بودند و استفاضه احکام را در عالم باطن از او
مینمودند و استفاده از باطن او میکردند - در ظاهر هر
چند مبعوث بخلق شدند احکام را بایشان میرسانند
و صورة هم مستقل بودند لکن واقعا از اتباع خاتم الانبیاء
محسوب میشدند و همچنین در مقام اظهار احکام باطنی
نیز مکمل او است مرجع و منبع او خواهد بود - اظهار کننده
آنکه خاتم الاوصیاء باشد بر سبیل نیابت و تبعیت خواهد بود
در واقع خاتم الانبیاء هر دو نحوه احکام را ودیعه گذاشته
یعنی هم اتمام احکام ظاهریه را و هم اظهار احکام باطنیه را

در بیان اینکه [illegible] انبیاء [illegible] احکام [illegible]

در اینکه تمام اوصیاء در تبلیغ احکام مروّج دین بوده‌اند خاتم الاوصیاء صاحب حل [illegible]

ازخاتم الاوصیا هیچ کدام از اوصیا قدرت بر اظهار احکام
واقعیه نداشتند همان اظهار احکام ظاهریه مینمودند - و
احکام خاتم الانبیا را بروز و ظهور نمیآوردند لکن حضرت خاتم
الاوصیاء واقع احکام خاتم الانبیاء را بمقام ظهور خواهد
آورد چون ودیعه بدست او رسیده شد و او اظهار قدرت
بر ظهور خواهد نمود **از اینجا** اشتباه حاصل شده که
آن خاتم الاوصیاء الموعود صاحب دین جدید خواهد بود
یا ناسخ تمام ادیان خواهد بود - تابع دین احدی نخواهد بود
اخبار وارده در شان او یعنی (یظهر الموعود بشرع جدید و دین
جدید) مقصود خود تاویل نمود - تصور نفرمود که حقیقت
دین خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله وسلم که بر وجه ابداع
بدا بید او رسیده شد جلوه نموده و در دست او بروز کرده بود
زمان او اقتضاء ظهور احکام واقعی انسان حقیقی نموده بود لذا
بر سبیل نیابت در مقام بروز و ظهور آورده بود پس خاتم
الانبیا منبع و مرجع کل خواهد شد (قولهم الخاتم لما سبق
یعنی در ظهور احکام ظاهریه والفاتح لما استقبل) یعنی در
اظهار احکام واقعیه باین مطلب دلیل واضح خواهد بود که
حقیقة وجود خاتم الانبیاء صلی الله علیه واله وسلم خاتم ما
سبق و فاتح ما بقی است پس در واقع اظهار کننده احکام

در اینکه خاتم [illegible] ظاهر و باطن [illegible] جامع کل [illegible] بعد

در تقریر ختم الاوصیاء دین

واقعیه خودش خواهد بود هرچند بمبعوثیت خاتم الاوصیاء علیه
السلام اظهار کننده آن شده که بودن واقع آثار نایب آن منوب
محسوب میشد - بلکه وکیل به موکل خواهد بود - از برای اشاره باین
نکته شاید اسم او اسم خاتم الانبیاء شد - علامت او علامت او
گردید - تمام جهات من المهد الی اللحد شبیه او شد
کانه هو هو گردید تا آنکه از انبیاء بهره برند - خود را از غفلت
خارج کنند - بچشم اعور مشاهده نکنند - هر یک را صاحب
دین مستقل قرار ندهند - خاتم الاوصیاء نایب را صاحب
دین مستقل ندانند بلکه او را از فروع و اتباع خاتم الانبیاء
بدانند غایة الامر حقیقت دین او بدست و بروز با فناء آن
امر احکام بدستی و جلوه گر شده اما در واقع اقتباس از کتاب
از خاتم الانبیاء نموده و الا از خود چیزی نداشته و نخواهد
داشت چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده (الأمر
لنا وکل منک یا رسول الله) پس از تمهید این مقدمه و توضیح
مقدمه البته واضح و آشکار شد که غرض از بروز احکام
ظاهریه مقدمه در اظهار احکام واقعیه خواهد شد و گرنه
ظاهر بدون باطن لغو و عبث خواهد بود مصلحت الهیه و
استعداد خلقیه اقتضا نکرده که خاتم الانبیاء اظهار احکام
واقعیه کند و آثار احکام واقعیه را مشروع سازد لذا ظهور

در بیان عدم استعداد خلق برای احکام باطنیه در زمان خاتم الانبیاء

و تکمیل دین از برای دین مقام احکام باطنیه بود پس تکمیل احکام ظاهریه

بیان مستعد نبودن خلق برای احکام

واقع را موکول بنایب خود نمود برای آنکه بقدریکه نقصان خلق کامل
خواهد شد قابلیت تحمل واقع خواهند پیدا نمود - وجود مقتضی عدم مثبت
فقط متکفل ظاهر خواهد شد بدیهی است که متکفل ظاهر مقدمه از
برای متکفل باطن خواهد بود - هرگاه متکفلان و اولیا از حفظ
میشود نقض غرض در جعل احکام میشد زیرا که هر ظاهر را
باطن خواهد بود و الا از ظاهر فقط چه سود و اگر بیان واقع میشود
با آنکه استعداد خلق ناقص بود قابلیت اظهار باطن را نداشتند
تکلیف ما لا یطاق لازم میشد و این منافی با حکمت در خلقت
و اختیار در تکلیف خواهد بود لذا بعد از استیفاء آثار وجود و
بتکمیل احکام ظاهریه اجل حتمی او رسید - مقتضی برای حفظ
او نماند زیرا که احکام ظاهریه را کامل نموده و اظهار احکام باطنیه
مقتضی نبوده - قابلیت و استعداد خلق بآن مقام نرسیده
لذا موکول بخاتم الاوصیاء نموده که بعد از ظهور باطن احکام را
خاتم الانبیاء را جلوه دهد عمل بواقع کنند - خلق را بواقع
هدایت نماید - خوف و تقیه را از بین بردارد - مانعی از
اظهار واقع نگذارد - از این جهت اتفاق فریقین ناجیه گردیده
که موعود منتظر باید ظهور و بیعت نماید - عالم را مشهور خود
کند حقیقت احکام الهیه را اظهار دارد رزقنا الله تعالی

در بیان اینکه احکام ظاهریه و باطنیه متعلق بمعرفت است

در بیان سبب غائب شدن انبیا

ایام ظهوره بحق جده و آبائه علیهم السلام

تهذیب هرگاه حفظ انسان کامل مبعوث بر خداوند
واجب بود در مقداری از زمان که مصلحت مقتضی بقاء ایشان
شد پس چرا خداوند ایشان را حفظ نموده از برای هر کدام غیبت
حاصل شد حتی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت
نمود از وطن مألوف برای شرارت قوم عنود

کشف شبهه نخواهد بود که حفظ انسان کامل بر خداوند
لازم بود قواعد عقل و نقل بر این مطلب دلالت خواهد نمود اگر
گاهی حفظ منحصر بود برای ایشان غیبت حاصل میشد برای نکات و
علل و اسراری بود من جمله طریق حفظ منحصر بغیبت بود بلحاظ
اسباب حفظ بر این طریق اقتضا نمود - گذشت که عادت الله
موافق با اسباب خواهد بود - البته رشته حفظ باین وسیله
ممکن شد از برای ایشان غیبت حاصل شد که باین واسطه از
شر اعادی محفوظ ماندند - از کید خاسئین نجات یافتند چنانکه
عنکبوت در غار برای حفظ رسول مختار کاینه از قیل و قال خواهد
بود که خداوند او را حفظ نمود - از قدرت کامله او بیت عنکبوت
مانند حصار شده بود گویا سالها در آنجا تنیده شده - چنانچه
هرگاه اظهار قدرت خدائی از رشته اسباب بخلاف متعارف
شده بود میتوانست اظهار قدرت غیر متعارف را بوسیله اسباب غیر

سبب غیبت انبیا در بعض اوقات

متعارفه بدون غیبت نماید لکن چون غیبت از اسباب متعارفه بود
خداوند هم عادة او تعالی باین جاری که مبعوث خود را حفظ
نماید اگر چه باسباب غیر متعارفه هم باشد لذا مشیة الله جاری
گردیده که اسباب نجات بطریق خلاف متعارف عمل آمده
از جمله اسباب غیبت انبیا تا آنکه حفظ آنها واجب بود بر خداوند
آن است که مخلوق بدانند از برای انبیا غیبت حاصل شد پس غیبت
انسان کامل ممکن خواهد بود علاوه بر امکان واقع هم شده
هرگاه غیبت خاتم الاوصیاء در دوره خاتم الانبیاء بسمع خلائق
رسیده و ایشان مأمور شوند بالتزام بان استبعاد نکنند -
غیبت را در حق انسان کامل ممکن بدانند و بغیبت خاتم
الاوصیاء قائل گردند - عقیده بر خلاف ننمایند - برای آنکه
غیبت در انبیا و در امم سابقه واقع گردیده - در خصوص حضرت
ادریس قریب به بیست سال گفته اند غیبت نموده **از برای**
حضرت خلیل علیه السلام دو مرتبه واقع شده **از برای** حضرت صالح
علیه السلام سنین کثیره نقل گردیده **از برای** حضرت موسی علیه
السلام گویا قریب بچهل سال کشیده از نزد حضرت شعیب معاودت
نموده **از برای** عیسی علیه السلام مدت وافره صحرائی گردیده
از برای یوسف چند مدت از نظر غائب شده در مسافت هجده
منزل ما بین مصر و کنعان مدت چهل سال از ابتلاء او را اطلاع نداشتند

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم مدت متمادی در غیبت بوده - تمام این غیبات اشاره و نمونه بوده از برای غیبت خاتم الاوصیاء تا آنکه حجت بر خلق تمام شود - از برای ایشان راه عذری در غیبت آن وجود نماند زیرا که محسوس شده غیبت انبیاء علیهم السلام ممکن بوده و واقع هم شده پس در حق خاتم الاوصیاء علیه السلام باید صحیح و واقع شده باشد بلکه میتوان انسان از غیبات انبیاء استفاده نماید که غیبت خاتم الاوصیاء علیه السلام در میان امت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم از حتمیات است نظر بمفاد اخبار مسلمه متفقه بین الفریقین که آنچه در امم سابقه واقع گردید در این امت واقع خواهد شد اگرچه دخول و خروج ماری باشد در سوراخ خود - غیبات انبیاء و همچنین اوصیاء سلف علیهم السلام از امور واضحه مدیهیه محسوبست پس غیبت خاتم الاوصیاء باید واجب و لازم باشد والا مفاد این اخبار مقرون بصدق نخواهد شد - یقین و بی شک بر عدم صدق و منافی با تسالم فریقین خواهد بود بالبداهه قبل از غیبت آن وجود میان امت خاتم الانبیاء غیبتی که واقع نشد البته غیبت او صحیح و واقع خواهد بود

و از جمله از اسرار غیبت انبیاء علیهم السلام برای امتحان امت ایشان بوده توضیح مقام چون از اشارات ماضیه معین

در غیبت خاتم الاوصیاء

و واضح گردید که مقصود از بعثت انسان کامل و جعل تکلیف برای امتیاز و امتحان خلق بوده تا هلاک شوند مصداق آیه (لیهلک من هلک عن بینة) واقع شود و نجات یابند مصداق (و یحیی من حی عن بینة) گردند تا احتمال جزاف و گزاف در فعل خداوند تعالی نرود پس وجود انبیاء علیهم السلام و بعث انها برای امتحان مخلوقات بوده لکن بدو جهت خداوند تعالی خلق را بوجود انها امتحان نموده یکی بلحاظ عموم مخلوق من الشرق و الغرب بل کل من فی الکون در ان زمان که تمام مأمور شدند باتباع انسان کامل ان دوران لذا بعضی در این مقام که مخالفت کردند کافر گردیدند و بعضی اطاعت نمودند مؤمن شدند در هر صورت هر دو فرقه امتحان خود را بوجود انسان کامل دادند آیه (و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا) مثبت این ادعا خواهد بود و اخری بلحاظ خصوص یعنی امتحانی که مخصوص است بمؤمنین و مطیعین و مخلصین چنانچه امتحان اول موقوف است بوجود انسان کامل و بعث و بیان انها تا مقام آیه (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا) صدق آیه و مضمون (فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر) کامل شود و همچنین مقام ثانی که مقام امتحان و امتیاز مخلص از غیر تا ثابت موقوف بغیبت انسان کامل میان مؤمنین تا بغیبت او دشمن مرتاب از مخلص جدا خواهد شد چه ان غیبت

در امکان و وقوع غیبت انبیاء

با عتبار حقیقت و وجود شخصی باشد چنانچه در انبیاء سابقه اتفاق افتاد
برای آنکه هر کدام از غائبین انبیاء خود را غائب شدند و خود شان را
سالها از زمان و مکان قوم خود پنهان کردند تا زمانی که مصلحت
اقتضای ظهور ایشان را نموده و وقتی بوده که مخلصان از مراتب جدا شده
صحیح از سقیم خارج گردید بعد از آن از غیبت بظهور آمدند و
باره خود را بعد از انقضاء زمان جلوه دادند و همچنین غیبت
خاتم الاوصیاء که باعتبار شخص و وجود او واقع گردید و وجود او
از میان خلق پنهان شده تا بعد از زمانیکه صحیح از سقیم و منافق از
موافق از امت جدا و جهت از موجودین انبیاء و یا از معدومین
آنها که موجود شوند از هم جدا شوند هر دو فرقه با همدیگر امتیاز
یابند تا نوبت مصلحت الهیه اقتضای ظهور او نماید بخواست خداوند
ظاهر میشود لکن از آنجائیکه امتحان مؤمنین اصلا موقوف بوجود ایشان
شد و علم بارحام مخصوص بذات حضرت باری تعالی بود بغیر از ذات
او احدی را اطلاع بانها حاصل نخواهد شد چنانچه در قرآن بهمین نکته
اشاره فرموده علم ما فی الارحام را مخصوص بخود نمود لذا وقت
ظهور آن حضرت مجهول شد کسی را از زمان ظهور او آگاهی
نشد حتی بر شخص خود هم مخفی بود - بر احدی از انبیا و اولیا
واضح نشد علم بظهور او از مخصوصات حضرت خداوندی شد
از این جهت است در اخبار (کذب الوقاتون) آمده از تعیین زمان

بیان عدم علم احدی بظهور آن حضرت

ظهور او نهی شده - در اخبار منتظرین بر این بیانات وارد
شده و همچنین انکار غیبت اختفای باعتبار آثار وجودی باشد
مانند غیبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و سایر اوصیا
طاهرین غیر از خاتم الوصیین که آن وجودات هر چند از جهت وجود
غیبت نکردند در میان خلق بودند لکن از جهت آثار وجودی
غائب بودند آثار مناقب و دعوات را بروز و ظهور ندادند
انزوا و عزلت و مذلت را بر خود راه دادند تا خلایق
بخصوصه که عبارت از امت خاتم الانبیاء باشند امتحان
شوند منافق از مؤمن جدا گردند لذا در خبر وارد شده ارتد
الناس بعد رسول الله الا ثلثة) بالبدا هذا این امتیاز
و اختبار از غیبت امیر المؤمنین بعمل آمد و الا مؤمن از
منافق جدا نمیشده و همچنین تا زمانی که مصلحت خدائی اقتضای
ظهور او نموده وقتی بوده که کفر عالم را فرا گرفته در مقدار از
زمان ظاهر شد قائم بسیف گردید جمع کثیری را از اتباع
خود قرار داده در صورت آنها را هدایت نموده داخل در
فرق مؤمنین نموده تا آنکه زمان او منصرم شده نوبت
بوصی او حضرت مجتبی رسید او هم غیبت آثاری نموده
تا مؤمنین بدرستی امتحان شوند در تمام عمر غیبت آن حضرت
در غیبت آثاری بوده تا آنکه اجل موعود او رسید و مدت

در علت غیبت حضرت امام حسن علیه السلام

در ذکر غیبت و ظهور ... عجل الله فرجه

جوه او استیفا شد نوبت بوصی او حضرت ابی عبد الله علیه السلام
رسید مدتی از حضرت در غیبت بوده تا اینکه ظلم و ظلمت عالم را
احاطه کرده بخواست خدا قائم بسیف شده تا بمقام شهادت نائل
گردید روحی و جسمی له الفدا هرگاه در این مقام کسی شرح را
بخواهد فی الجمله در اسرار الشهاده اشاره شده آیه
(ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز
الخبیث من الطیب) و آیه (الم احسب الناس ان یترکوا ان
یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن
الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین) بر این نکات دقیقه
و اشارات رشیقه دلالت خواهند نمود

ترتیب از براهین عقلیه و نقلیه ثابت گردید که ظهور آثار
انسان کامل بمناصب نبوت منتهی بوجود انسان کامل و افقی
شد که وجود مسعود حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و
آله و سلم باشد گردید حتی آن وجود مبارک (لا نبی بعدی)
فرموده و ادعاهم بعث نبی بعد او غیر معقول افتاده مدعی
او مکذوب واقع شده اما ظهورات انسان کامل بمناصب وصیت
و نیابت منتهی بشخص خاص شده بنحوی که مدعی آن غیر از آن
شخص خاص مکذوب باشد از اهل فریه و کذب محسوب شود
و با قائم بنوع است در هر عصر وصی و نایب لازم است و ظاهر

در انحصار اوصیاء ... دوازده ...

شرع منسوب را پایدار و برقرار دارد لیل و نهار خلایق را بآن
شرع دعوت کند هرگاه مدت دعوت او منقضی شود شخص
آخر قائم مقام او گردد و هکذا تا روزیکه تکالیف خلق مبدل
گردد مقام (تبلی السرائر) آشکار شود

کشف از موازین براهین عقلیه و نقلیه مستفاد
گردید که نیابت و وصایت هم مخصوص و منحصر بشخص خاص
باید باشد زیرا که قاعده تطبیق عالمین چنانچه حصر اولو العزم
را بپنج تن اقتضا نموده همچنین را وصیا حصر او را باثنی
عشر مقتضی شده زیرا که مبدا و عالم آفاقی بهفت کوکب سیار و
دوازده بروج مبنا شد در عالم انفس اولوا العزم بجای
کواکب محسوب شدند و اوصیا ایشان بمنزله بروج گردیدند
بالبداهه قوام عالم انفس باین دو نحوه معتبر شده و باین
دو فرقه عالم منتظم گردید مانند عالم آفاقی سایر کواکب در
آفاقی چنانچه موید خواهند بود وجود نواب عام در انفس
مستند خواهند شد **ترتیب** از تمهید این مقدمه
چنانچه تفصیلش سابقاً گذشته واضح و آشکار گردید که
اوصیا منصوبه مخصوصه بالنص و الاشاره من السابق
المحق الی اللاحق المرتد المتبین منحصر در دوازده عدد
شده زیاد و کم احتمال نرفته و الا قاعده تطبیق منخرم میشد

اثبات اینکه ائمه دوازده‌اند

وحال آنکه قاعده تطبیق متفق علیها بین الکل واقع شد —
احدی را و شبهه نکرده پس اوصیاء خاتم الانبیاء منتهی
بدوازده خواهد شد مانند اوصیاء سایر الانبیاء اولوا
العزم که از این حد تجاوز ننموده چنانچه در کتب مبسوطه
محقق و معدود شده پس اوصیاء خاتم الانبیاء را برهان
نص و اشاره چنانچه مستفاد از صریح اخبار گردید بهمین
عدد دوازده حصر نموده — اخبار کثیره متواتره مسلمه در
نزد فرقه ناجیه از خاتم انبیاء صلی الله علیه واله وسلم
و صحف سماویه و تر سابقه از او و منزلت از برای خانواده نبوت معصومه
از ائمه و بیانات ائمه در وقت سؤال از امام لاحق بهمین
عدد دلالت دارند احتمال زیاده ندارند بلکه عدم ان استفاده
شد از اخبار و آثار بطرق مختلفه که از جمله طریق اشاره
باشد و تعیین امام بنحوی که ابتدا آمده بهر یک از لاحق نبوی
اشاره شده تا منتهی بخاتم الاوصیاء گردید از آن وجود
تجاوز تعبیر نشده بلکه معلوم از اخبار صحیحه متظافره بلکه
متواتره گردیده که آن وجود مبارک بتعیین نواب موقته کرده
در مقداری از زمان که غیبت اختیار نموده و معروف بغیبت
صغری شده بعد از آن منع نموده و خود بغیبت معروف بکبری
افتاده مانند انبیاء اولوا العزم — بعد از آن غیبت ظهور من

در ابطال ولایت نوعیه

را احدی احتمال نداده تا آنکه تعیین و نصب شخص دیگر شود — بر فرض
احتمال نصب خارج از فروض مغلوطه و مخدوشه محسوب خواهد
بود برای آنکه موجب تکذیب سابق مسلم از خود خواهد شد ذرا
که سابق مسلم شخص او را تعیین نموده و عدد ظهور او را فرموده بانتظار
او را نموده و آن طال الزمان و دار الادوار عمر او را نفی نموده پس هر
کار او تعیین غیر خود میفرمود منشأ تکذیب ایشان و خرم
قاعده تطبیق و نص و اشاره میشد حاشا ثم حاشا — از این
بیانات واضحه و اشارات لایحه هویدا گردیده که وصایت
نیابت نوعیه خلط محض و محض غلط افتاده — قائل او مکذب
تمام انبیاء و اولیاء و کتب سماویه و خاتم انبیاء و اوصیاء
مسلمه معلومیه و اثنیه او واقع شده من حیث لا یشعر بدون
شک و فتور **مریب** پس از ثبوت نیابت شخصیه و بنا
دعوی نیابت نوعیه و حصر اوصیاء خاتم الانبیاء بدوازده
وصی دوازدهم چه کس بوده نیابت شخصیه بکدام شخص
انتها یافته و آن شخص خاتم الاوصیاء از چه سلسله و شجره بوده
کشف وصی دوازدهم خاتم الانبیاء صلی الله علیه
واله وسلم باخبار متواتره که افاده قطع و یقین میکند و آثار
متکاثره صحیحه صادره از وجود ختمی مرتبه و سایر ائمه علیهم
السلام طبقه بعد طبقه که صادره از هر یک در هر دور مجدد

در تعیین شخص خاتم الاوصیا

تواتر رسیده و صحیفهٔ فاطمیه شارحه از احوالات ائمه علیهم السلام
واحداً بعد واحد و اجماع امامیه بلکه بدون خلاف و نفاق و تفاسیر
بعض از آیات قرآنیه مسمی خاتم الانبیاء اسماً و شبیه او و خلفاً و خلقاً
فرزند بلاواسطه حضرت امام حسن علیه السلام الملقب بعسکری
خواهد بود اگرچه اخبار صادره از هر یک از معصومین مردده بین
مصرحه بالتعیین والمطلقه میباشد لکن مقتضای قواعد مسلمهٔ اصولیه
بحمل المطلق علی المقید والمجمل علی المبین برمیدارد اشکال متوهمه را
- معین میکنند اخبار مصرحه را - در هر صورت بر اکثر از همه استفاده
میشود که وصی دوازدهم خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم
خاتم الاوصیاء صلوات الله علیه خواهد بود - مفاد کلمهٔ لا [illegible]
[illegible] بر او صادق خواهد شد و او هم از سلسله فاطمیه و نسل
علویه و نسل محمدیه علیهم السلام میباشد - خارج از این سلسله شیعیان
از اخبار نگردیده که متولد از جاعل این منصب عظمی و موهبت کبری شود
- هر که غیر از این سلسله جلیله و یا از این سلسله و اعقاب فاطمیه
که بدون از فرزند بدون واسطه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
باشد دعوی این منصب کند محض کذب و فریب خواهد بود - مطالب
سابقه مرتبط بمقام کشف مدعی خواهد نمود که به زودی ظهور
خواهد شد **ریب** میگویند از حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام اولادی نمانده بود بلکه بعضی گفته‌اند وجود مبارک

در حصر ولادت آنحضرت

بود او را اولاد نشد چگونه این اخبار منطبق بر آنها گردیده یا
اینکه نقل ولادت او را غیر از حکیمه خاتون کسی نکرده و کسی هم او را ندید
کشف بداهت عقلیه حکم نماید اینگونه امور و نسبتها
و انتسابات نخواهد بود طریق فساد این دعوی منحصر به نقل خواهد
شد - از اخبار صحیحه مستفیضه معتبره در نزد طایفه حقه پیدا
بودن آن حضرت گردیده - صحیفه فاطمیه علیها السلام در بیان
کیفیت احوال ائمه که از نسل او هستند صراحت دارند بر نام خاتم
الاوصیاء و همچنین صراحت دارد که او فرزند حضرت امام حسن عسکری
خواهد بود - حکایت حضرت خلیل در وصیت بموقت دادن
آنجا تصریح شده بر نام حضرت که از سلسله هاشمیه و فاطمیه علیها
السلام میباشد و از نسل بلاواسطه حضرت عسکری است -
حکایت حدیث میثاق از امام محمد باقر علیه السلام واضح میشود
که خاتم الاوصیاء فرزند امام حسن عسکری است و از نسل فاطمه
میباشد - اخبار دالّه بالکنایه که منطبق بر این و بر وصایت میشود
بسیار است که از اولاد حضرت عسکری است اکثر من ان یحصی است
مثل روایت مرویه از ابا عبدالله الحسین علیه السلام که میفرماید
نهم از اولاد من قائم اهل بیت است - از حضرت صادق صلوات الله علیه
منقول است که سادس از اولاد من متولی امر است - بر این منوال از
هر یک از ائمه علیهم السلام مروی در ظهور با اسمه که از نطفه او بهم

در علت مخفی بودن حمل حضرت حجت

وجود مبارک گردیده و مخصوص میکند او را بولد حضرت عسکری
علیه السلام در هر حال زیرا که اخبار و آثار از ائمه اطهار منقوله
از اشخاص اولی الاعلیا که از مجموع من حیث المجموع استفاده یقین
قطع میشود که خاتم الاوصیا فرزند بلاواسطه حضرت عسکری علیه
السلام میباشد - از ترتیب سلسله ائمه علیهم السلام باضمیمه عدم
خلو ارض اگرچه یک دو ساعت بلکه یک دقیقه از حجت و تعیین
بوفات حضرت عسکری علیه السلام کشف میشود کشف یقینی که
خاتم الاوصیا ولد نبی و جزمی الوجود است - قول بعض از حضرت
از درجه اعتبار ساقط است علاوه نقل ولد از حضرت از اشخاص
متعدده گردیده و اشخاص کثیره آن وجود مسعود را مشاهده کرده اند و
دیده اند حضرت عسکری او را مرارا در نظر ثقات جلوه داده بمشاهده
در آورده چنانچه در کتب مبسوطه مذکور شده بلی از برای آن وجود
حمل و خفاء ولادت و خفاء وجود بوده و این امور از بدیهیات مذهب
و بدیهیات اولیه محسوب شده - برای احدی دغدغه و تشویش نماند
لکن هر کدام از این امور برای مصلحتی و نکته بوده
من جمله نکته این امور در آن وجود همان نکته میباشد که باعث تحقق
این امور درباره حضرت موسی علیه السلام گردید یعنی بجهت
خوف از اعدا و فراعنه هر زمان این احوالات ثلثه از حضرت مخفی
و مستور شد چنانچه از اخبار ائمه همین مطلب استفاده گردید

علت اخفاء امر و غیبت عصر

وقتی که از ایشان سؤال شده از جهت علت خفا حمل و ولادت
و وجود آن حضرت - بدهیبت که سلاطین قاهره در مقام
مدافعه میباشند نسبت باشخاصی که محقق و معلوم شود که وجود
ایشان موجب زوال سلطنت ایشان خواهد شد علت خفاء ولادت
و حمل و جود حضرت خلیل و موسی علیه السلام برای همین نکته
بوده - کهنه و سحره خبر داده اند که در این روزها بروز مولودی میشود
که منتهی بسلطنت شما خواهد بود لذا سلطان قاهران دوره در صراط
مدافعه مشغول این نحو ایذاء و اذیت را با آن وجودات وارد آورد
و یابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون) در خصوص خاتم
الاوصیا امر او اکد و اشد از ایشان بوده زیرا که علاوه بر اخبار سحره و
کهنه در هر عصر و دوره تمام انبیاء و اولیاء بشارت همچو وجود
قاهری داده اند که قدرت کامله بر تمام ربع مسکون خواهد پیدا
کرد سلطنت تمام سلاطین را برهم خواهد زد سلطنت عالم را
منحصر بخود خواهد نمود - حقیقت و باطن احکام انسان کامل
واقعی را که حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه واله وسلم باشد
که موعود نزد او بوده بروز و ظهور خواهد داد - تمام مردم
را بدین واحد خواهد نمود یعنی عند الله که ادیان متعدده بوده
چنانچه اشاره شد مقتضیات وقت متعدد نموده ناسخ و منسوخ
پیدا شده - اطوارات بهم رسانیده - در دوره انبیاء او لوا

در رجعت حضرت مسیح در عصر ظهور

الغرض حتی خاتم الانبیاء از بشر به ظاهر نبوده - استعداد خلق مقتضی ظهور باطن نبوده - اوصیاء حضرت خاتم الانبیاء غیر از آنکه اوصیا همه بر بشر ظاهر حرکت نموده اند - باطن احکام پیغمبر را اظهار نکرده اند - این وجود مبارک در جلوه باطن احکام حرکت دارد چنانچه حضرت صادق علیه السلام میفرماید نحن نأتی بالتنزیل یعنی بالظاهر وسیأتی قائمنا فی آخر الزمان بالتأویل یعنی بالباطن تمام خلق را مقهور و مغلوب میکند بقبول دین حق خود - از این جهت خلقاً بتمام مثل و خلقاً بتمام جهت و منطقاً بتمام حیثیت شبیه بجد خود خاتم الانبیاء گردیده حتی بعضی اشتباه نموده جلوه او را جلوه محمدی قرار داده منتهی اسم احمد که سماوی که طلوع بباطن باشد نموده مانند اسم محمد ارضی که طلوع بظاهر کرده و کاملا ظاهر شده - منشأ اشتباه شباهت تامه شد که در اخبار توصیف کرده دو صورت یکی احکام او همان احکام محمدی میباشد که باطن او ظاهر شده - تفصیلش فی الجمله گذشته اینجا مقام بسط کلام نخواهد بود - این اطلاعات احوالات همچو مولود از انبیاء و اولیاء رسیده - در کتب سماوی و تاریخی مذکور شده ائمه هم بشارت وجود او را میدادند - قلوب خود را در نوادر هم و غم بوجود او مطمئن میساختند - سلاطین بنی عباس بالمغرور بودند در مقام قتل او بر آمدند - چون میدانستند همچو

در بیان خفاء حمل حضرت حجت

وجود از نسل فاطمه علیها السلام آن هم در صلب یازدهم از ذریه او بوجود خواهد آمد مصمم قتل او بودند اهتمام زیاد داشتند زیاده از اهتمام فراعنه و نمارده لذا حمل او و ولادت او و وجود او مستور بوده - حضرت عسکری علیه السلام حال او را بغیر از مطمئنین بالایمان افشا ننموده - از این جهت عمه خود حکیمه خاتون را نگهداری نموده و با او فرموده بوجود مولود از حضرت نرجس خاتون - چنان ستر حمل پیدا کرده تا نزدیک ولادت معلوم نشده حکیمه خاتون - بلکه اتفاقاً احدی غیر از حکیمه خاتون بوضع حمل مطلع نگردید حتی حضرت هم مطلع نشدند - بنی عباس در تفحص این وجود مبارک بودند - از آنجائیکه از آن حضرت اولادی نیافتند چندان اهمیت ندادند - بتمام قوی مواظبت ننمودند چون حضرت عسکری را عقیم فهمیدند مع ذلک مراقب حال او بودند زیاده از ترقب فراعنه و نمارده برای نجابات متعدده لذا اسباب ستر او را از خلیل و موسی مهیا شد برای آنکه پدران ایشان معروف بعقیم نشدند فقط حالات ایشان حملا و وضعا وجوة مخفی بوده - این وجود مبارک علاوه بر خفا جهات ثلثه پدرش بعقیمی شهرت کرده - از این اشارات واضح شد که از برای حضرت امام حسن عسکری ع ولدی بود که خاتم الاوصیاء شده تمام انبیاء و اولیاء و ائمه هم که وجود او را از آن پدر بشارت داده - وعده ایشان دروغ نبوده - قول بعدم ولد و عقم

در بیان حکمت خفاء حضرت

حضرت محض غلط واقع شده و محل توبیخ جماعتی از شیعه گردیده بعضی از
شیعیان را حضرت عسکری نشان داده در صورتیکه آن وجود مبارک بنابر مشهور
طفل بوده مع ذلک حل مشکلات از مسائل برای بعضی خاصته مینموده
بنابر الامر وجواز عمومیت پیدا نکرده برای همه محل انکار اشاره شده
علاوه بر آن ادم النظر هم نبوده از برای حضرت خلیل و حضرت موسی
هم اتفاق افتاده - این وجود مبارک را بعضی از شیعیان بنص امام
مشاهده کرده اند اما آن دو وجود زاکیه اطلاع پیدا نکرده تا ظهور
وطلوع نمودند - عجب اینستکه اینها مورد قبول امت شدند - در این وجود
مبارک یک نفر را از نسب بعضی زادند اعاذنا الله من شرور شیاطین الانس
از جمله حکمت خفاء جهات ثلثه آن وجود مبارک اینستکه
آن حضرت در مرتبه و مقام خاتم شد که بعد از او احتمال بلکه امکان
نبی و وصی نبی نبوده برای آنکه مراتب استعدادات خلق در توجه
خلق بر توجه تکالیف حقیقی و باطنی منتهی در حد رسیده و عقول
ناقصه ایشان بحد کامل گردیده از حد قابلیت تکالیف ظاهریه
گذرانیده استعداد فوق او را پیدا کردند زیرا که تکالیف ظاهریه
را خاتم النبیین بمرتبه کمال آورده - متمم آن نقصان وجود
احکام ظاهریه را اوصیاء او بروز و ظهور دادند - نوبت خاتم
الاوصیاء رسید باید طلوع بباطن شود الا آنکه حضرت اولی
العزم نبیه و اوصیا باثنی عشر کردند محمد خاتم النبیین

در بیان اینکه تکالیف با تحمل زمان

حضرت حجت خاتم الاوصیاء هم میخواست لابد باید در حق او اخفاء
احکام شود لاعلاج باید شیعه او خلایق برای تحمل تکالیف باطنی مستحق
شوند تا قابل ارتقاء گردند - باطن احکام ظهور نمی‌کند مکلف شوند کمیته کرار
خلایق و کمال استعدادات ایشان موقوفست بمرور زمان و مضی اوان
- آنچه زمان میگذرد عقول مردم کامل میگردد - تکالیف شاقه متوجه
میشود چنانچه تکالیف نبی لاحق اشد از نبی سابق بود برای آنکه
استعداد قوم او زیاده از استعداد قوم نبی سابق خواهد بود -
بحسب ترقی استعدادات امتحانات ایشان برای تکالیف کل خواهد شد
چه بسا حلالات نبی سابق در عهد نبی لاحق حرام گردیده بود مانند جمع
اختین که در ایام سابق حلال بوده در شریعت خاتم النبیین حرام شد
این مطلب کشف میکند که امتحانات ایشان اشد از امتحانات سابقه شد
از اینجا اقتباس کردیم که استعداد ایشان نسبت بقوم پیغمبران قبل که
شده **ملخص** مقام آنکه توجه تکالیف که مدار امتحان و امتیاز
بندگان خدا وند است مدار بر مقدار استعدادات - گذشت در امت
پیغمبر آخر الزمان استعدادات خلق زیاد گردیده عقول ایشان کامل
شده احکام ظاهریه که در حق امم سابقه ناقص بوده در حق ایشان کامل
گردید پیغمبر ایشان خاتم پیغمبران شده - مدار امتحان احکام ظاهریه
در حق ایشان موجود و محقق شده نبوت پیغمبر خاتم در منتهی درجه
کمال را استعداد داشتند - عقول ایشان ناقص مرد از مدت اندک الی ...

در امور متعلقه به غیبت امام عصر ع

امتحان اکد واقع شدند که این امتحان در دورهٔ امم سالفه نبوده - هر
گاه با ایشان همین تکلیف توجه مینمود تکلیف ما لا یطاق میشد لذا
این امت افضل الامم محسوب شدند - بعد از آنکه امم سابقه به غیبت امتحان
شدند امتحان این امت به غیبت باید از جهات عدیده اقوی از سلف
باشد برای آنکه استعداد ایشان اکمل است لذا غیبت این امت اطول
شده به خلاف غیبات امم سابقه علاوه در تولد غایب این امت
اشکال شده که والد او عقیم بوده در امم سابقه هیچ احتمال در
حق غایب ایشان نمیرفته - حاکی و ناقل ولادت غایب این امت منحصر
به یک تن شده - که در این اشکال اکد از ما تقدم است - در غایب
امم سابقه این احتمال وجود نداشته - هر یک از این امور بی حکمت
نبوده - حکمت تام واضح است با اینکه استعداد ذات این امت به
کمال رسیده - عقول ایشان وقت و ارتقا پیدا کرده مقام امتحان
ایشان سخت تر شده - امتیاز سعید از شقی در میان این امت
با امر مشکل قرار داده شده چه کم عاقلی که از این امتحان بگذرد -
افزونش بباد و خود را هلاک نکند **فرد** هر که در این بزم مقرب
تر است جام بلا بیشترش میدهند جهت افضلیت این امت
برای امتحان ایشانست بدیهی است (افضل الاعمال احمزها) معروفست
ع هر که بامش بیش برفش بیشتر چون استعداد ذات ایشان اقوی
و عقول ایشان بیشتر راقی گردید لذا امتحان با امر مشکل‌تر گردید

تبیین آنکه افضلیت این امت [illegible]

دفع شبهات که درباره امام عصر ع

با امر معظم شدند که در نزد عقول ناقصه از این امر مشکلتر تصور
نمیشود - غالب ارباب عقول ناقصه از میدان بیرون میروند و از
در شک و شبهات میشوند - بعضی منکر ولادت میگردند
نقل حضرت حکیمه خاتون را اعتبار نمیکنند - التفات ندارند
این به غیر نقل ولادت را غیر از حکیمه خاتون دیگران هم کرده اند -
علاوه نقل رؤیت را اشخاص صحیحه موثقه متعدده فرمودند چگونه
اشتباه میشود مع ذلک کله حصر نقل ولادت از حکیمه خاتون
برای اهمیت امتحان بوده بر این امت از آنجائیکه معرفت این امت
بیشتر است عقول ایشان کاملتر است امتحان ایشان سخت تر است
تکلیف ایشان مشکلتر خواهد بود چنانچه تکالیف خاتم الانبیا
که اول عارف موجودات است مشکلتر از تمام تکلیفات بود خصایص
و انبیائی که در حق او جعل شد در حق عزرا ع مرتفع شد و بعضی
پدر او را عقیم قرار دادند - هیچ وجه تفکر در مصالح ندارند
که هر یک از این امور برای مصلحتی بوده چنانچه مذکور شده
و بعضی اشکال در بقاء و حیوة او میکنند - التفات ندارند
که خاتم الاوصیا بودن مرادش آنست که وصی بعد از او نیست قطعا و
نبی هم بعد از او نخواهد شد هر گاه از برای او حیوة نبود زمین خالی
از حجت میشد تا خلو ارض از حجت مخالف مذهب اثنی عشری
و مسلک جعفری ع خواهد بود - از برای این مقام بیانی است

بیان وجود و حیات امام [illegible]

ان شاء الله توضیح خواهیم داد و ثبت از مضامین اشارات
استفاده شد که خاتم الاوصیاء عجل الله فرجه غیر بالغ بوده که پدر وی از دنیا
رحلت کرده طفل غیر بالغ چگونه حامل این منصب عظمی میشود –
قطع علائق امکان میکردند – در مقام تمام این وجوه جواب وارد نشاند و هی امد
– سدار جمود عالم افاق و انفس میشود کشف این شبهه یا از
توغل در غفلت بروز کرده و یا از نقصان معرفت حاصل شده
و یا حکایت حضرت یحیی ع که در طفولیت بمنصب اولوا العزمی رسید
بگوش او نخورده و گرنه کسیکه شاعر و باشعور باشد تامل کند در حق
امام معرفت بهم رساند میفهمد که حال امام در طفولیت و کبر فرق
ندارد و چه در حال کبر و بزرگی واجدند در حال طفولیت همان را
واجد میباشند – قول نبی ص هذان ابنای امامان ان قاما او قعدا
کافیست در اثبات این مدعا بلکه واقع امام امامتست اگرچه طلوع
در این عالم و ظهور در این بدن نکرده باشد – قبل از ظهور در
این بدن عنصری تصرفات در عالم علوی و سفلی میکردند اولا
حضرت امیر المؤمنین ع اظهر من الشمس است که بعد از ظهور در این
بدن اشخاصی بودند که او را شناختند که قبل از این بوده تصرفات
مینموده حتی نشانها در خود را باو بر گردانیده وقتی که در
طفولیت مبتلای بشر شد انگشتر خود را باو داده – حکایت
ان مرد مهیب در حضور پیغمبر ص بوده تمام خلق را از او ترس

بیان اینکه بلوغ شرط امامت نیست

روی داد وقتی امیر المؤمنین ع وارد مسند او شد اجمع گرد پیغمبر
از او سبب پرسید حکایت خود را نقل کرده که ما چند نفر در عهد
ایام جاهلیت سوار بودیم صحرا و منزلها بین راه از [illegible] اشتر دو
همین شخص را دیدم چنان سیلی بصورت من که نزدیک بود هلاک شوم
زده و مرا منع کرده که هنوز سوزش آن سیلی موجود است حال که
او وارد شد او را شناختم و حشت در بدن من افتاد – حاصل
مرحله امامت موهبتی است – حالات تمام تمام [illegible] ائمه
ع کار دیگران را قیاس از خود میکنیم علاوه بعضی از ائمه سلام الله
در حال غیر بلوغ ظاهری منصب خلافت ظاهریه برقرار شدند
انبیاء سلف هم بعضی بر این منوال بودند – و در هر صورت اینگونه
اشکالات ناشی از غفلت و سواد بر خواسته شد تشخیص [illegible]
من سوء الخاتمة در هر کتب مطولی نوشته اند حضرت
قدر در حال صغر و جوانی مسائل مشکله را جواب داده که در
غیر امامت نبوده استعداد بشری [illegible]
بلکه از جمله محالات بود – حکایت حضرت جواد با مامون لعنه
در صورتیکه با اطفال مشغول بازی بوده
مرتبت حضرت خاتم الاوصیاء ع از اخبار و آثار استفاده
شده از حال صغر و کبر بلکه تا کنون در پرده بوده خود را در میان
خلق مکشوف نساخته بعینها احکامی نکرده خلق از نور ظهور صلوات الله
بر ها بنده بطور [illegible] مشروحه بوده

و اما منشأ وجه خاصیت داشته کشف اما از براهین عقل و
نقل استفاده شده فائده وجود امام معصوم بلکه فائده و وجود فائده
نبوده. فوائد کثیره از وجود او ملحوظ افتاده که از جمله تنفیذ احکام
بوده نه آنکه انفاذ احکام از فوائد منحصره در شئون ائمه علیهم
السلام باشد و الا غالب ائمه باین مقام بواسطه ظلم ظلام نائل
نگردیدند. ممنوع از اظهار احکام می بودند بلکه از خود خوف
داشتند مع ذلک از منصب امامت خلع نشدند در جهات خلافت
و نیابت برقرار بودند برای آنکه از برای وجود امام فائده عائده متعدده
میباشد از جمله خالی نبودن زمین از حجة و حفظ کائنات
و بقاء تمام موجودات من السماء الی الثری و الاجنة مفاد
اخبار متواتره گردیده هرگاه زمین از حجة خالی بماند بر هم خورد
رشته نظام عالم گسیخته میشود - عالم دیگر طلوع میکند
اساس آخر برپا میگردد - از بیانات سابقه گذشته که غرض از
خلقت مخلوقات انسان کامل بوده - اگر نبود انسان کامل تمام
خلق لغو میشد - خلق لغو و عبث بود منافی با مقصود از خلق
میشد - مطلوب از خلقت که معرفت خدا باشد حاصل نمیشد
بدیهی است حجة هر عصر و زمان عبارت از انسان کامل آن دوره
است چه بنام نبی ختم شود و یا بنام وصی و امام تعبیر گردد پس وجود
امام مدار حفظ عالم امکان است و باعث بقاء این جهان است

اگر این امام نباشد در انسان معرفت کامله بعمل نمیاید - هرگاه تعدد
پیدا نشود بلکه کمتر از او معرفت تامه که علت غائی خلقت و وجود
نباید خلقت آن و بقای مخلوق - و آن هم لغو و عبث میشود
لازم میاید که مقصد از طرفة العین فعل خداوند لغو و عبث واقع
شود تعالی الله عن ذلک - از این جهت بعضی از بزرگان
فرموده اند که وجود امام لطفست و تصرفتنا لطف دیگر است
و از جمله فوائد انسان کامل و امام اینست که نوامیس شرعیه
و احکام نبوت را حفظ و نگاهداری کند - امانات احکامیه که بدست
او رسیده از تمام انسان کامل هر دوره از ودایع و امانات او
منتهی شده نگهداری نماید تا ضایع و باطل نشود - بنفس نفیس
عمل کند تا تعطیل در احکام الهیه نگردد - هرگاه تعدد او امام
انسان کامل منصور شود مقدار مقدور نگهداری باید نماید تا
آنکه امانت را بانسان کامل بعد بسپارد و اگر منصب انسان کامل
آخر نباشد و دوره منحصر بخود گردد مثل حضرت خاتم الاوصیاء البته
باید خود نگهداری کند چون انسان کامل غیر او امکان ندارد تا
ودایع انبیا و اولیاء را او واگذارد لذا خاتم الاوصیاء نمونه تمام
انبیاء و اولیاء را دارا شد برای آنکه محمل امانت تمام واقع گردد چنانچه
قول خاتم الاوصیاء من یرید ان ینظر الی آدم و شیث فها انا
آدم و شیث و کذا من یرید ان ینظر الی نوح و سام و الی خلیل

در فوائد وجود امام زمان در غیبت

و اسحق و الی موسی و یوشع و الی عیسی و شمعون و الی محمد و علی و الحسن
و الحسین علیهم السلام الخ فهذا تاکید تا ظاهر باشد اشارات نموده
بود پس خاتم الاوصیاء خواص تمام انبیاء و اولیاء و معجزات
انها را باید دارا باشد تا قوم هر کدام را بمعجزات نبی خود شان
ملزم کند و مجوج سازد لانه و ما ارسلنا من رسول الا بلسان
قومه تا بیدا این دعوی خواهد نمود و از جمله فوائد وجود
امام و انسان کامل اینستکه ابقاء الحق فی الخلق محفوظ بماند ممکن
است تمام خلق غیر از انسان کامل بر خلاف حق باشند و فوت
قاعده وجوب ابقاء الحق فی الخلق که فاعل لطف مضار ابرا
نموده منجر میشود - تمام خلق بر باطل میباشند و این منافی
با لطف است که خلق باشند حق میان ایشان ابدا وجود نداشته
باشد و از جمله فوائد انسان کامل اینستکه در خفا ارائه
الطریق کند - باشکال مختلفه هدایت نماید اگر چه خود ش
را نشناسند ولی حق را بیک بیانی برساند ملخص کلام فوائد
وجود امام زیاد است هر چند ظاهر نشود - مثل غیبت امام
و فوائد او بر انام مثل شمس زیر ابر است چنانچه معصوم علیه السلام
تشبیه فرموده رئیب خاتم الاوصیاء که بمنزله خاتم الانبیاء
وجود بعد ائمه هدی است از براهین عقلیه و نقلیه معلوم
و محقق گردید که او لایزال موجود و برقرار است بهیچ وجه در آن

مکان حضرت خاتم الاوصیاء در غیبت

عصر و زمان فنا و زوال ندارد غایة الامر غائب از انظار است
ابدا در چه محل و مکان جا و ماوی دارد در عالم مثال حرکت میکند
تا ظاهر شود و با بدن مثالی برزخی سیر در دنیا مینماید تا هو
کردد و با بدن عنصری دنیوی در زمین تعیش میکند هر گاه
بر وجه اول و دوم برقرار است ضرورت مذهب اقتضا ندارد
ادله مثبته وجود او نفی میکند اگر بر وجه سیم حیوة و استقرار
دارد چگونه تا کنون از نظر ناظر محفوظ مانده ابدا محسوس و مشهود
نگردیده و حال اینکه عرف و عادت حکم باستحاله میکند برای
اینکه ربع مسکون مکانی نمانده که از محل سیر و سیاحت بشر
خارج باشد و از زمان غیبت او تا حال محل عبور احدی از آن
مکان نشده باشد خصوص در این اوان و زمان که بنی نوع انسان
تمام ربع مسکون را بحیطه تصرف در آورده و در تمام نقاط معموره
سیر کردند ابدا اطلاع و آگاهی از وجود همچو موجودی پیدا نکردند
با اینکه مستفاد از اخبار و آثار از برای او تناکح و تناسل بوده
و ذراری او بدرجه کثرت رسیده لابد میباشند سایر نفوس
مدنی الطبع هستند محتاج بلوازم تعیش بشری میباشند در
چه مکان قرار دارند که احدی از حالات ایشان واقف و مطلع
نمیشوند با فرض اینکه از ربع مسکون خارج نمیباشند مسلما
همچو موجودی وجود در ربع مسکون ندارد و الاعادة حکم بنفی

کتابخانه محمد صالح حائری علامه سمنان

وقطع مروت ان میکند تا فرض بقاء او در این مدت مدیده
و تحقق اولاد کثیره کشف الغطاء نمذهب جعفری در طریقه
مستقیمه حنفیه اثنی عشری مقتضی بقاء حضرت خاتم الاوصیاء
و در بعد خاتم الانبیاء ببدن عنصری دنیوی و جسد متعارف بشری
تا ظهور میباشد در همین موطن عالم ناسوت [illegible]
نفس بحیث مشکوک عموم بشری خواهد بود - حرکت و سیر او در
سایر عوالم و ربع مسکون خواهد شد - و در همچنین تمام اوان و مراتب
ذات و شبهه نخواهد بود - احتمال بقاء و حیات او در عالم مثال که
مرتبط بین عالم ناسوت و جبروت و خارج از عالم حسی شهود
است عاطل و باطل خواهد بود زیرا که مستفاد از اخبار متواتره
و اظهر مستفیضه اسلامیه حیوة عالم مثال از برای اخیار و ابرار
که از دار دنیا ارتحال نموده عالم بقاء ابدیه که بعد از ... و
روح از کالبد عنصری جدا شده محقق و برپا خواهد بود - حضرت
خاتم انبیاء در لیله معراج مطالبه با انبیاء و بیان حالات سایر
مرحلین از دنیا کشفا از این مطلب خواهد بود - هرگاه وجود
خاتم الاوصیاء و بقاء او از این قبیل بودن همه [illegible]
حالات او در زمان تمام انبیاء و اولیاء خصوص حضرت خاتم الانبیاء
صلی الله علیه و آله و سلم و سایر اوصیا و از ائمه هدی [illegible]
اظهارات حجیه او و طول غیبت [illegible] و غیبت و خواص [illegible]

و علائم ظهوری ببجا و بی محل واقع میشد حاشا ثم حاشا از این
احتمالات بتمامها همچنین حیوة او ببدن برزخی فاسد و کاسد خواهد
بود بهمان بیانات و اشارات که اظهار شد - بلکه بدیهی است که
حیوة حضرت خاتم الاوصیاء ببدن عنصری دنیوی در زمین
حیثی در ربع مسکون خواهد بود - حضرت خاتم الانبیاء و ائمه
هدی بهمین طریق بدون از حیوة و بقاء او اطلاع فرموده اند -
اعتقاد مؤمنین مذهب جعفری بهمین طریق خواهد بود
- شبهات مذکوره مردوده و بی محل خواهد شد زیرا که حرکت
و سیر او در ربع مسکون مبنی بر اخفاء و ستر او خواهد شد
چنانچه در حیوة پدر بزرگوار خود مستور بود - کسی از وجود
او مستحضر نشد مگر از ثقات کرام که [illegible] بودند با آنکه
در آن زمان برای وجود او غیبت حاصل نشد چون غیبت او
ملکه وجود او از اسرار مکنونه خدا بود - مشیت و مرحمت
و ستر او خدا دیده چنانچه معصوم علیه السلام بهمین نکته اشاره
فرموده وقتی که از مدت غیبت او مسئول شد کلامی فرمود که
حاصلش اینست که غیبت او سر من سر الله و کتم من کتم الله
لا یعلمه الا الله علاوه از براهین حضرت خضر نامبرده با موجودات
چنانچه وظیفه و شئون امامت ممکن نیست خود در میان
خلق نباشد - سیر و سلوک در میان ایشان نماید - تصرف

در ذکر فواید امام غایب و وجود

در وجود ایشان کنند که او را نمی‌بینند و او را نمی‌شناسند چنانچه
حضرت یوسف که از حضرت یعقوب پیغمبر منزل زیاده نبود با کمال مخالطه
و معاشرت با وی داشتند احدی او را تمیز نداد چون خواست که معرفت بر
جاری شد — چنانچه نقل این طریقه از ثقات و عدول بجلی
تواتر رسیده بلکه کاتم اخبار وارد شده — هرگاه بکند دیده
حقیقت چشم کسی بخاتم الاوصیاء سخن از آن چشم کور و نابینا
خواهد شد — از لوازمات امامت فائده نصرت امّه
در صورت ظهور اراده که نصرت در اعضای خود باشد شما
— قوه امتیاز و تشخیص را از نظر ایشان بیرون خواهد برد و الّا اما
نخواهد شد کسی هیچ جا حاضر معطل نخواهد شد — حکایت
رما الوداد و حنه بغداد معروف است که شخصی بر بدل شخص مکان
خانه او چنین آراده که او را در خانه دار و حنه بغداد افتاده وقتی که
وارد خانه شده امام در او تصرف نموده او را شناخت بعد از
غیبت امام علیه السلام بخاطر آورده که صاحب امام زمان
بوده چنانچه از برای او علیه السلام انداد تصرفات در وجه
خود بوده ممکنست هیچ تصرفات را در وجود زایرین خود
نماید خصوص در وقتی که مشیة الله بخفاء ایشان تعلق بگیرد — در
حین ارتباط و خلطه و حرکات و معاشرت با مخلوق ممتاز نشوند
کسی ایشان را تمیز نخواهد داد علاوه دعوی دیدار ان حضرت را جماعتی

در جرح استبعاد بقای امام

از عدول اهل یقین نموده اند بلکه بعضی مسئله مشکله را از او آموختند
الّا اینکه در زمان جبر و رؤیت ان وجود مبارک تمیز
و تشخیص از محالات نیز که غیبت کلی مقتضی بر خفا شخص از
جمیع خواهد بود و گر غیبت کلی نخواهد شد — اظهار روایت
ثقات نیز مکشوف تعیان خفا خواهد بود پس از اینکه مسئله را
با ایشان آموخت — در هر حال مشیت عدم غائب وجود او
در عالم دنیا باشد نخواهد شد — از این بیانات و اشارات
هویدا گردیده که استبعاد بعضی جهال وجود و نسل او روایت
نگردیده با اینکه ربع مسکون محل سیر و مساحت واقع شده تمام
حکم بنی با ستحاله او نموده بجاوی قاعده افتاده اوّلا از کجا ربع
مسکون محل سیر و سیاحت واقع شده در صورتیکه بعضی از
ربع مسکون در زیر پنهان باشد ثانیا بر این مکشوف بوده
ممکنست مکان امام زمان را امکنه باشد که مکشوف نشده
وثالثاً مشیت الله بر خفا جاری شده — چنانچه گذشته
— الشیر در انظار محفوظ میدارد ان مکان را از چشم ناظرین پنهان
کند و الا منظر در قدرت لازم میباشد. ورابعاً و مصرف انها
باذن الله تعالی مانع از دیدار خواهد شد چنانچه توضیح ان
مذکور شد رابعا هرگاه بقا وجود حضرت خاتم الاوصیا
ببدن عنصری دنیا باشد طاسند ساختن بشریت معتبر کند

دفع شبهه استبعاد بعضی از وجود امام در ربع مسکون

عقل و عادت اقتضا حیوة و بقاء او را تا این طول از منه نداند
نهرا ابد فانی شود غایة الامر مقداری از عمر طبیعی متعارف
تجاوز کند لکن حیوة متعارفه بشری باعتبار تعلق روح انسانی
بتوسط روح بخاری حیوانی در این مدت طولانی که از مقدار طبیعی
با حال بخاری زیاده از ده مقابل عمر طبیعی افراد انسان است با حکم
عقل و عادت محال باشد پس ادعاء وجود شخص در این مدت
طولانی از محالات عقلی و عادی خواهد بود ابا هیچ عاقلی
توهمی نخواهد نمود وجود خاتم الاوصیاء شخصی ببدن دنیوی
از محالات محسوب خواهد شد که شخص نبواهد که انکار
عقلی و نقلی جهلم خلو ارض از فرد کامل انسانی در هیچ عصری
از اعصار و انقطاع مناصب نبوتی و انتهاء و ظیفه مناصب
امامی منحصر در خاتم الاوصیاء خواهد بود از ادله و نقلیه
و شواهد حسیه بوجود شخص او که بعد از علائم و حقیقی
و اطلاعات اخبار یقینیه بحیوة و بقاء بدن دنیوی عنصری
حاصل شده استبعادات مذکوره نظیر استبعادات سایر
مزبوره شبهه در مقابل بدیهه خواهد بود قابل اعتنا نخواهد
شد مع ذلک بتوفیق حضرت ربانی و تایید حضرت صاحب
الزمان علیه السلام بیان خواهیم نمود اولاً بدن امام
از ابدان سایر بشری خواهد بود از برای او انصرام و تصرف

اسباب انتظار آثار الاوصیاء بعضی بنبوت بعضی

زمان مانند سایر انام نخواهد شد بلکه بدن او مثل
وجودش بر خلاف متعارف و عادت خلق شد چنانچه
از برای بدن او بعد از موت ابتلی نخواهد شد - ابد الدهر
باقی و برقرار خواهد بود اخبار صحیحه بر این افاده دلالت
خواهد نمود لا بد حیوة او مثل ممات بالاخره از او خواهد
بود - از برای انسان خبیر شبهه نخواهد شد لذا آثار ظاهره
و افعال صادره از ابدان دنیویه ملحوظه امام بر خلاف
آثار و افعال ابدان سایر نفوس بشر بوده افعال قریب بمعجزه
از ایشان ساطع و بارز میشد در صورتیکه صدور آن افعال
خارق عادت متعارف بلحاظ امامت بوده چون شرف
امامت فوق این مراتب تصور شده بازاده هو تو اتمام عالم
را فانی میکرده پس این تصرفات باعتبار بدن بشری شد
چون بدن متعارفی او بر خلاف متعارف ابدان افتاده
لذا هر امام قوه چهل شجاع را داشته برای اینکه این قوه
در جد ائمه علیهم السلام از اخبار رسیده بلکه وارد
شده جد ائمه خاتم النبیین قوه چهل پیغمبر را داشته
که هر پیغمبر قوه چهل شجاع را دارا بودند بحکم میراث همین
قوه را از جد خود وارث شدند و بارث حاصل کردند
مانند سایر مواریث نبوت - بالبداهة این قوه از

علت طول عمر حضرت حجت عج

لوازم ابدان ایشان بوده نه باعتبار امامت ملحوظ شده - از اینجا واضح شده که بدن دنیوی امام برخلاف متعارف بشر خلق شده پس اینچه برخلاف ابدان بشری از انسان کامل استکشاف شود استبعاد ندارد - مربوط بجهت امامت نخواهد بود البته بعد از توضیحات شبهه نخواهد شد و ثانیاً بقاء مدت طولانی برخلاف متعارف بشری و نتیکه برحسب مصلحت الهی شد البته خداوند او را حفظ خواهد نمود - از تصرفات زمان محفوظ و نگهداری خواهد شد - اخبار ظهور آنجناب بسن شاب جوان شاهد بر این دعوی خواهد بود و ثالثاً بدن عنصری که مرکب از عناصر اربعه میباشد وقتی که هر یک از اجزاء غلبه بر دیگری پیدا نکنند هر کدام بنحو اعتدال برقرار باشد هیچکدام بر اخری نشیند از برای آن مزاج دوام طولانی خواهد بود مانند نفوس سمٰوات و کواکب بنابر آنکه آنها مرکب از مصفای از عناصر اربعه باشند از جهت لطافت عناصر متحقق گردیده‌اند چنانچه بعضی از محققین اینطور اظهار داده‌اند و هرگاه قوای هر جزء معادل با اجزاء دیگر واقع گردید بدن فناء و زوال از برای این ممتزج نخواهد بود هرچند در عالم کون و فساد مخلوق شد برای آنکه کون و فساد هر مرکبی باضافه و غلبه بعضی از اجزاء و قوای عنصری است

اشارات طول عمر امام زمان

خواهد بود تا آنکه باعتبار کون و باعتبار فساد نخواهد شد مفروض بعد از اعتبار اعتدال از برای کون و فساد راهی نخواهد بود پس لایزال باقی و برقرار خواهد بود بلکه مزاج قریب باعتدال هرچند اعتدال واقعی نباشد تا دوام ابدی پیدا کند از برای او هم بقاء طولانی خواهد بود سرعت زوال از برای او حاصل نخواهد شد - بدیهی است خلقت انسان کامل خصوص انسان کامل حقیقی و اوصیاء بر وجه اعتدال واقعی حقیقی کرده - هرگاه نزدیک هم قریب باعتدال حقیقی واقع شده باشد از برای ایشان بقاء طولانی خواهد بود کون و فساد در حق ایشان مانند متعارف بشر مصور نخواهد شد - در طول عمر ایشان استبعاد نباید نمود در باره ایشان ... حیات ابدی باید قائل شد - اگر نگوئیم نفوس طولانی را در حق ایشان شایسته نیست منکر شویم چنانچه در دوام ایشان انکار نداریم و رابعاً بدن دنیوی انسان کامل در نهایت صفا و حد اعتدال خلق شده - در لطافت بواسطه عبادت و ریاضت مانند بدن برزخی گردیده - اما بدن برزخی از او مشاهده شد عجایب و ما ینبغی از برای او ظاهر نشد - در طرفة العین تمام عوالم امکان را سیر میکند از حوادث و وقایع تمام عوالم اطلاع پیدا کند - سیر در ماء مانند سیر در هوا میکند از اثر هنا ...

دفع شبهات در طول عمر قائم

نمیشود - لابد هیچ بدن بر خلاف متعارف دوام پیدا نکند بلکه اگر مانع خارجی و مصلحت الهی نبود دوام ابدی مینمود - حکایت صعود فدائی حضرت ابی عبد الله بسماء و معراج خاتم انبیاء بدن دنیاوی و مهمانی امیر المؤمنین علیه السلام ان واحد در چهل جا و در فرق مرغها بر سر خاتم الاوصیاء - و سپردن حضرت عیسی علیه السلام فدای چهار مرغها و بردن مرغها ان فدا فدا را با مبانیها و معاودت ان بعد از چهل صباح و مانند هر یک از اینها از اخبار صحیحه بل متظافره بل متواتره استفاده کردیده دافع دعوی و قاطع نزاع خواهد بود پس از اینکه خصم عنوان لجاج و عناد را از خود دور نمود - از برای خود اثار اوصاف حمیده را ظاهر نمود اینگونه استبعاد را نخواهد نمود الا لعنة الله علی القوم الجحود .

ثم رتیب هرگاه خلقت خاتم الاوصیاء ع بر وجه اعتدال اجزاء عنصری بوده مستلزم حیوة ابدی یا طولانی او کردیده البته همین اعتدال اجزاء عنصری در حق تمام افراد انسان کامل مطلق افتاده سیما حضرت انسان کامل حقیقی محمد بن عبد الله صلعم و سایر اوصیاء او از ائمه هدی عم چرا از برای انها حیوة ابدی یا طولانی خارج از متعارف نوع بشری اتفاق نیفتاده و از برای هر یک فنا و زوال حاصل نشده **کشف** مزاج هر کدام از افراد انسان کامل من الاعلی الی الادنی حتی از ادم صفی الله تا محمد

فرق نقص طول عمر صاحب الزمان با سایر انبیاء و اوصیاء

در اینکه چرا عمر تمام ائمه بر اعتدال

مصطفی و سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بر اعتدال حقیقی از اجزاء عنصری یا قریب با اعتدال واقع کردیده مقتضی دوام بقاء و حیوة طولانی خارج از متعارف بشری هم بوده لکن چنانچه در ما یأتی کذشته بقاء طولانی هر کدام موافق با قضا و قدر حضرت خداوندی بنفتاده مشیة الله بر عمر طولانی انها غیر از خاتم الاوصیاء تعلق نکرفته برای انکه غرض از بعثت انها برای تکمیل خلق و نواقص العقول و الاستعداد بوده مراتب مستعد ذات متفاوته بمرور زمان در مقام ترقی امده در هر دوره اقتضاء انسان کاملی را داشته که انسان کامل بعد از الاول و سزاوار نبوده اند - لابد انسان کامل بعدی غیر از اولی باید باشد زیرا که انسان کامل اول هر گاه متصدی احکام هر دوره و زمانه میشد از ان مقدار از زمان که حال تکلیف دوره بعدی را اقتضا داشته بیان نموده چون استعداد مخلوق مساعدت نکرده تفصیل وجود او لازم میامد - از انجا که بالفرض اجتماع وظیفه زمانین را وجمع کردیدن در اقدام بوظیفه تکلیف ما لا یطاق میشد و در تاخیر قصور هم رسید موجب تعطیل بوده - هرگاه اظهار مینمود استعداد خلق نبوده تکلیف ما لا یطاق میشده - لا علاج پس از استکمال وظیفه در مدت مجعوله با بد از برای او فنا و زوال باشد تا انسان کامل بعدی موافق استعداد ذات خلقی طلوع کند و ظهور نماید برا

در افضلیت ائمه و افضلیت از مقام

در علت انحصار اثنا عشر

کر اگر فنا نشود در جوه باشد اجتماع دو انسان کامل در عصر واحد
لازم میاید فاعل خلقت و فواید بعثت اجتماع را نشاید و
هکذا تا خاتم الاوصیاء برای آنکه وجود کامل مستغنی از وجود
کامل میشد از برای وجود کامل تمام مترتب نمیشد - بالبداهه
وجود انسان کامل لاحق اکمل از سابق خواهد بود - از این اشارات
معلوم گردید که خاتم الاوصیاء افضل از تمام انبیاء و اولیاء بوده
غیر از خاتم الانبیاء و ائمه هدی علیهم السلام برای آنکه او در زمان
انتها بوده تمام کمالات که موجب تعین گردید از آن وجودات
اقتباس نمود - از فروع ایشان محسوب شده علاوه وجود ائمه
کامل پیش از او جزئی در مقام اظهار احکام ظاهریه بوده‌اند جز انبیاء
الانبیاء و ائمه هدی از وجود در مقام کشف و امور باطن حرکت
نموده پس این وجودات مقدمه وجود او بوده‌اند لابد وجودات
مقدمه مقتضی بقاء ابدی بوده‌اند و گرنه مانع وجود وجود الحجة
ذی المقدمه میشدند و این خلف خواهد بود لذا از برای هر
کدام فنا و زوال حاصل خواهد شد - از این قرار ائمه
معصومین ما مقتول و مسموم ظاهر شدند زیرا که هرگاه هر کدام
از ایشان را اگر نمی‌کشتند و سم نمی‌خورانیدند وجودات ایشان اقتضا
دوام طولانی داشتند - حکایت طول عمر هر یک از ائمه هدی
در عالم رجعت دنیا کاشف از مقتضا و حاکم عمومی خواهد بود نیز

در بیان سبب تأخیر ظهور صاحب الامر

هرگاه در حق هر کدام از ایشان قتل مقرر نمیشد هر کدام ایشان عمر
طولانی مینمودند باعث تأخیر وجود خاتم الاوصیاء میشدند - مخلوق در
مدت مدیده برشته ظاهر حرکت مینمودند در رشته باطن داخل
نمیشدند در صورتیکه استعداد آن را بهم رسانیده بودند - منقطع
از فیض میشدند - بالبداهه تعطیل فیض از فیاض مع ظهور الاستعداد
از مستفیض قبیح است **وجه دیگر** اگر کمال استعداد مقتضی
ظهور فیض میشود تأخیر آن از فیاض قبیح میگردد چرا وجود خاتم
الاوصیاء در پرده خفا مانده آشکار نمیگردد باطن احکام را ظاهر
نمیدارد - خلق را در دین واحد داخل نمیکند - گمراهان را ابصار
بمطلوب نمیرساند - خلاصه از استفاضه حق باز نمیدارد با
آنکه عقول ناقصه مخلوق در این دوره بحد کمال رسیده
استعداد فوق العاده بهم رسانیده‌اند - اختراعات جدیده
ابداع مینمایند که نفوس عامه در تحیر میمانند - عقل ذوی العقول
راه بجای نمیبرد - شقاق و نفاق عالم را فرا گرفته - ظلم ظالمین در
نهایت شیاع و اذاعه رسیده - اسباب ظهورش فراهم شده
جز اظهار نکرده این عالم را پر از قسط و عدل نمیسازد - خلاصه را
[illegible] نمیکرد [illegible] مایعنی [illegible] مفهوم خواهند شد
- از برای او خوف از خود نخواهد بود - مقتضیات ظهور در
این زمانه فراهم شد **کشف** مذاهب عقل [illegible]

علت تأخیر ظهور حضرت صاحب الامر

منفعل حکم میکند که وجود سفراء الله باید از شائبه ظلم مبری و مبرا
باشد بهیچ جهت ظلم و خلاف عدل در ایشان راه پیدا نکند تا مظهر
تام صفت عدل حضرت اله شوند و امناء الله و خلفاء الله
و نماینده تمام اوصاف خدا گردند و الا سفراء آنها نشده هستند
- بدیهیست حضرت خاتم الاوصیاء اسفر سفراء الله بعد از
وجود خاتم الانبیاء و ائمه هدی میباشد - بلحاظ مظهریت
اوصاف خدا از او بطریق اولی باید ملحوظ افتد - شائبه ظلم
و خلاف عدل و احتمال آن بلکه توهم در او نباید راه پیدا کند -
- از مسلمات است وظیفه انسان کامل در هر دوره ایصال حقوق
است بمستحقین و اعطاء کل ذی حق حقه است بشرط آنکه مستحق
قابل اخذ باشد و حق خود را استعداد کند باجتهاد تماما بمعرض
از خود شود لذا تمام انبیاء و سفراء الهیه انشاء و تبلیغ احکام
خدا را علی السواء بمردم میرسانیدند - طریق بهشت و جهنم
را با ایشان وانمود مینمودند - وظیفه خودشان را ادا میکردند
ماموریت خود را بانجام میرسانیدند مواد قابله هدایت
میافتند و مواد خبیثه تو خلاله در چاه ضلالت فرو میرفتند
هرگاه مواد قابله هدایت را در موارد بی احترام میکردند مراعات
حال او را مینمودند هرچند مواد قابله در حال دعوت از ایشان
کامل موجود نبود لکن تو که تعدد محقق وجود او میداشتند

[illegible]

[illegible]

سبب عدم ظهور امام زمان

لحاظ او را ملحوظ مینمودند - آباء همین مواد قابله
را معدن و مبدا داشتند - در مقام سیاست و قتل او بر
نمیامدند هرچند مستحق قتل بودند - مراعات اعقاب
قابله او را میکردند برای آنکه بواسطه عصیان پدر سبب
قطع فیض از ماده قابله نشوند - ظلم در حق او نکنند او را
ممنوع از حق خود ننمایند - منع فیض او را مستند بخود ننمایند
- از اینجا هویدا گردید مفاد اخبار یکه حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه در غزوات ملاحظه هفتاد پشت مینمودند
- هرگاه در پشت هفتاد از او ولد مسلم بوجود میامد او را
از وجود دور مینمودند او را نمیکشت با آنکه محارب با امام بود
شبهه نبود که مقصود خصوص بهفتاد نبوده بلکه
از اصلاب ایشان این احتمال میرفت حفظ او را مینمودند
هرچند بعد از الف سنه باشد پس ذکر هفتاد من باب مثال
بود و همچنین از حضرت اباعبدالله علیه السلام در روز
عاشورا همین ملاحظات ملحوظ بود هرچه اشخاص را نمیکشت
هرچند صدمات باو وارد میاورد حضرت تمام را متحمل میشد
بهیچوجه متعرض او نمیگردید برای آنکه اعقاب او موجود
شوند بفیض برسند - مظاهر صفات ثبوتیه خداوند
گردند - ترقیات وجودی حاصل کنند - هرگاه پدران

بیان سبب تأخیر ظهور حضرت حجة (ع)

را میگشت باعث منع فیض میشد - بداهة این ظلم بود و ظلم در
حق انسان کامل گوارا و شایسته نبود - از این نکات ذوقیه
مستفاد گردید علت عدم ظهور خاتم الاوصیاء در این اوان و
عصرها هر چند مباشر نشده از اعداء و ظلم اشقیاء و خروج
منافقین از دین خاتم الانبیاء ص و اضمحلال دین خدا لکن هنوز
اصلاب اشخاص موجوده از اعقاب صالحه قابله خالی نشده
مادامیکه نیک ولاد صالح از اصلاب تمام مخلوق موجود محتمل
است امکان ظهور او ندارد - برای آنکه مقام خاتم الاوصیاء ص با
مقامات سایر انبیاء و اوصیاء و دعاة خدا امتیاز دارد
اولاً آنکه برای ایشان قائم مقام ممکن بود بزوال و فناء ایشان
منع واسطه فیض نمیشد - زمین خالی از حجت نمیماند دون خاتم
الاوصیاء **و ثانیاً** وجود ایشان با وجود کفره و فجره مجامع بود
دون خاتم الاوصیاء که مأمور است تمام مخلوق را اهل یک
مذهب و ملت کند دینی بوجهی مخالف نباشد در چنین صورت
هرگاه با امکان اعقاب صالحه در اصلاب موجوده اگر چه فرد
واحد باشد طلوع و ظهور کند - هرگاه او نیز بحال خود بگذارد
مانند آبای خود مزاحمت با وظیفه او دارد که تمام مخلوق را
ملت واحده قرار دهد علاوه احتمال میرود دیگران شقی
قاتل حضرت گردند بعد از اینکه فهمیدند از فساد نیت حضرت

سبب تأخیر ظهور امام عصر (ع)

مقام

در علت تأخیر ظهور حضرت حجة (ع)

مخالفت و حضرت او را بقتل میرساند - و هرگاه او را بکشد منع
فیض از اعقاب صالحه میکند حق مهدی حق را باو نمیرساند سبب
زوال حق ذیحقوق میشود زیرا از وظیفه خود میکند که ایصال حقوق
هر ذیحق باشد - مثلاً و بداهة این ظلم است انسان کامل
ظلم نمیکند - برای آنکه ظاهر مظهر کامل عدل خدا میشود و ایضاً
با خاتم الاوصیاء و انسان کامل بودن منافات دارد لذا تا احتمال
طینت ولد صالح از اشخاص موجودین میرود اگر چه با وسائط
باشد و ظلم و جور عالم را فرا گیرد خاتم الاوصیاء ظاهر نمیشود
اخبار وارده که زمان ظهور حضرت عالم تمام ولد الزنا میشوند
محارب با امام علیه السلام میگردند - نسل طیب بود ندارد
و احتمال از هم نمیرود تمام مخلوق فاسد و کافر میشوند - و چنین
اخباریکه میگوید خداوند در بقاء عالم بوجود یک مؤمن و امام
عصر قناعت دارد شاهد بر مدعی ما است امر شریفه لو تزیلوا
لعذبنا الذین کفروا منهم عذاباً الیماً یعنی هرگاه منقطع
شود اعقاب صالحه از اصلاب موجوده هر آینه ما عذاب میکنیم
کافرین را عذابی دردناک مثبت مدعا است برای آنکه ما لازمه
عذاب ظاهره بظهور حضرت خاتم الاوصیا است - از این نکته
اشاره سر خفاء وقت ظهور حضرت واضح و آشکار گردیده
بلکه آنکه ظهور حضرت موقوف و موکول شده بر خلو و تخلیه اعقاب

[illegible]

صالحه

ذریه‌ای در ذکر علائم ظهور

صالحه از اصلاب اشخاص موجوده فاجره - از صریح این اشعار
کرده‌اند که علم وقت این بچه در ازدحام است مخصوص است بخدا
لا یعلم وقته لا وقتها الا الله مکرر در موارد که مصلحت در
مشیت خداوند تعلق بگیرد بر اطلاع غیر او مانند اطلاع انبیاء
انبیاء کاملین در بعض مقامات مثل امیر المؤمنین ع در غزوات
حنین نفذ علیه السلام در جهاد
ترتیب علامات زمان ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه
وقت ظهور او از برای هیچکس معین نه از ذات خداوند مکشوف
نشده - اخبار وارده از معصومین علیهم السلام بر این اشاره
تصریح نموده - علائم ظهور حجت را معصومین علیهم السلام
علامات ظهور حضرت را بیان فرموده‌اند بعضی از علائم مخصوص
الهی است مانند ... خروج سفیانی و مثل ...
کشف چون مشتمل بر ... و چون حضرت ...
و غیبت آن وجود را شدید بیان فرموده حتی ولادت و ...
... معروف بعضیم کردید و وجود ... قائلی
شاهد گرده ولادت او را ... نقل نموده بنا براین
... اخبار را اختیار بوده که ...
شده - از اینجا ... از این امور سبب مشتمل در شبهه
و خطرات ... لذا ... خدا ... الله ...

در بیان سبب طول غیبت امام عصر

کرفته که قاطبه انبیا و اولیا خصوص حضرت خاتم الانبیاء و
سایر اوصیاء از ائمه هدی ع از وجود و بقاء او و در مدت مدید
و خفاء او در ازمنه طویله بجهت آنکه عقول در غیبت او و طول مدت
او در حیرت مانده و خلایق در دره وره او و شبهات فرق متعدده
پیدا کرده بعضی منکر وجود او شده اند نفی ولادت او را نموده
و بعضی انکار بقاء او را در این مدت طویله کرده قائل بقتل او کردند
و بعضی روح او را حلول در هیاکل متشابهه متناسبه ملتزم شده
خبر دهند و قوم خود را مخبر سازند که این احتمالات را نفی کنند
و ملتزم انها را تکذیب نمایند خصوص حضرت خاتم الانبیاء و ائمه
هدی علیهم السلام طول غیبت و بقاء طولانی و ظهور شخصی او را
بشارت داده‌اند حتی حضرت خاتم الانبیاء ص لو لم یبق من الدنیا
الا یوم واحد لطول الله تعالی ذلک الیوم حتی یخرج رجل من
اهل بیتی اسمه اسمی و کنیته کنیتی و هو اشبه الناس بی فرموده
وقت ظهور و زمان طلوع او را هیچکدام معین نکرده - علم او را
موکول بخداوند نموده و وجود او را از اسرار مکنونه خدائی قرار
داده - لذا از برای ظهور او و بروز او ذکر علائم و آثار نموده‌اند -
واقعه و حادثه و اختلاف فرق و اشتداد فتنه و صیرورت
خلایق بهشته بشبهه و مقهوریت قائلین و غالبیت منکرین
تا اینکه رجحه اضمحلال در اطلاع داده‌اند برای آنکه اتمام حجت را بر خلق

تمام

ذکر فوائد علائم ظهور

تمام کنند تا انکه اتباع هر نا حق نکنند - دنباله هر جاحد ندوند - هر نا سزا را نگیرند - هر مدعی امر را تصدیق ننمایند صادق و کاذب را امتیاز دهند - علائم و آثار خارجیه و شخصیه را تطبیق کنند تا از هلاکت محفوظ مانند - هرگاه قصور نموده مقصر شوند - روز قیامت محجوج گردند علاوه بر روز و ظهور علائم خارجه و مشاهده آثار کمالیه شخصیه قائمه بذات آن حضرت جهت تصدیق انحضرت میشود - محلی برای انکار نمیماند لکن بملاحظه مشاهده علائم واقعه اطلاع انبیاء و اولیا را تصدیق میکنند - احتمال کذب را از ان وجودات مبارکه نفی کنند هر چند غیبت آن حضرت طول انجامد - عقل و عادت بقاء در ان مدت را استبعاد کند برای انکه کتابیکه وقوع واقعه و حدوث حادثه را در ازمنه ماضیه خبر دهند مخلوق لاحقه آن حوادث را ببینند قهرا تابع ایشان و تصدیق کنند - چون صدق قول ایشان را مشاهده کردند لا علاج اطلاع بوجود شخصی بنام الاوصیاء که غیبت طولانی او را باید قبول کنند والا منکر و معاند محسوب میشوند - کتاب الله اخبار ائمه هدی علیهم السلام را برحق میکذارند از این امتیازات و سایر آنات فوائد ذکر علائم ظهور رهو نه انکه مقصود از اظهار علائم تعقب ظهور آن حضرت بوده تا

بیان فوائد علائم ظهور

در معنی علائم محتوم و غیر آن

انکه گفته شود علائم ظهور غالبی موجود شد چرا آن حضرت ظهور ننمود

ترتیب

هرگاه ظهور علائم ملازم با تعقیب ظهور نبوده چرا معصومین و مخبرین بعض از انها را محتومه شمرده فائده محتومیت انها چه بوده ما بین انها و غیر محتومه چه فرق شده

کشف

مستور نماند که معنی محتومه حتمیت وقوع آنست یعنی وقوع انها یقینی خواهد بود شک و شبهه در وقوع انها نخواهد شد و معنی غیر محتومه محتمل الوقوع است یعنی وقوع انها رجحان دارد لکن با احتمال خلاف جمع میشود - ممکنست که هیچ واقع نشوند - مع نهیست که ملازمه نیست میان وقوع علائم و میان ظهور ان حضرت زیرا که در هیچ اخبار و آثار ملازمه استفاده نشده چنانچه بعض از ان علائم متقارن با تولد ان حضرت اتفاده ما بعد خرابی بصره و بعضی در غیبت صغرای ان حضرت واقع شده و اکثری در غیبت کبرای ان حضرت ظاهر گردیده - هرگاه ظهور علائم ملازم با ظهور ان حضرت بود میخواستند برای حضرت غیبتی حاصل نشود و با غیبت کبری منافات حاصل گردد برای انکه بعض علائم ظهور متحقق شده و ملازم با تولد ان حضرت بوده علاوه اگر تحقق علائم مذکوره در کتب مبسوطه خاصه لازمه بوده ان برای ظهور ان حضرت قول معصومین کذب الوقاتون بی

اطلاع علائم ظهور بعضی ...

دهم ـ معنی علائم حتمیه و غیر آن

مدرك وصحیح نبوده وحال آنکه بالقطع معصوم خبر را داده مو
د العین فرموده اثر ظهور را وکول بخداوند نموده لذا هر
کدام از معصومین را سؤال از حضرت غایب میشد و وقت
ظهور او را خواهان گردید حضرات معصومین تعیین
نفرموده ـ اقتصار و اکتفاء بهمان آثار و علائم ظهور فرموده
بلکه بعضی علم بوقت ظهور را موقوف بخداوند داشته چنانکه
اشاره شده ـ ... آنچه استفاده از اخبار معصومین کردند
بعضی از علامات ... ملازم با ظهور آن حضرت افاده
دیگر ظهور آن حضرت متعقب بآن قرار گرفته فاصله
چندانی میان ظهور آن علامت و ظهورش نیفتاده مانند
خروج سفیانی یعنی بروز و تجلی مردی از آل ابوسفیان لعین
و صیحه آسمانی که ندا نماید هذا مهدی هذه الامة
الا فاتبعوه که تمام مردم آن صوت را شرق و غرب بشنوند
تمام مردم را از خواب غفلت بیدار میکنند اللهم
اجعلنی من السامعین لصوته واجعلنی من انصاره واعوانه
بحق محمد و آله ـ **ریب** ـ از اخبار ظاهر میشود که
حضرت خاتم الاوصیاء دعاء بر طلب ظهور و فرج خود میکنند
بدین را بیکه اختیار ظهور با خداوند شد مصلحت در غیبت
او بود دعای او بر فرج خود چه سود با علم او با اینکه علم ظهور

دهم ـ دعا در فرج مولی ما حضرت حجت علیه السلام

مخصوص حضرت خداوند خواهد بود ـ **کشف** ـ ببداهت
عقلیه و نقلیه وجود خاتم الاوصیاء از اوصیاء و اتباع
حضرت خاتم الانبیاء خواهد بود مسلما از امت مرحومه
آن وجود مبارک محسوب خواهد شد دعای بر فرج آن وجود
از سنن اکیده این شریعت مقدسه کردند بلکه از همه طاعات
و عبادات برتری یافته معصوم انتظار فرج آن وجود را از اعمال
امت آخر الزمان قرار داده بلکه انتظار فرج در آخر الزمان از
افضل الطاعات فرموده ـ شبهه ندارد که خاتم الاوصیاء
از امت آخر الزمان محسوب شده ـ افضل و اعظم و اکثر از
انها کردید ـ آنجمله و امثال آنست که بشرع خاتم الانبیاء
غیر از خصایص مخصوصه آن وجود عمومیت دارد ـ فرق بین
اوصیاء از امام و غیر ایشان ندارد بعد از آنکه انتظار فرج و دعا
بر آن در عداد طاعات بلکه افضل انها کرده شده در حق خاتم
الاوصیاء هم ساری و جاری شده بهر کدام آن وجود مبارک هم
از افراد ملت و اشخاص امت خواهد بود سنن شرعیه
این امت برای او هم شامل خواهد شد البته او هم بر فرج خود دعا
خواهد نمود محل شک نخواهد شد
ریب ـ از این نکته استفاده کردیم که وجود مبارک
حضرت خاتم الاوصیاء بر غیبت خود افسرده و از طول

در ردّ دفع ادعای حضور فرج

گرفته که دعا بر فرج خود میکنند چنانچه حال شیعه بر ملال
و افسردگی شده از جهت فقد وجود او و کثرت واردات
ناملائمات بر آنها که انتظار فرج او را دارند و دعا بر فرج
او میکنند تا ادراک فیض حضور او را نمایند و خود را از فشار
و سختی و گرفتاری برهانند و حال آنکه در خاتم الاوصیا
ملالت تصور ندارد برای آنکه غیبت خود را از خداوند فهمیده
خود را برضای خداوند حاضر ساخته تخلف از رضای
حق تعالی ندارد تمام صدمات را برای رضای حق تعالی
تحمل دارد مع ذلک دعای فرج بر نفس خود محل ندارد

کشف از اشارات مطویه و مصرحه سابقه ظاهر و
هویدا گردید که ترقیات افراد بشری برای عبادات و ریاضات
بدن عنصری بوده یعنی عبادات در بدن عنصری که مجمع جنود
جهلی است و حاوی قوای نفسانی است از نباتی و حیوانی و آن
شهوی و غضبی که هر کدام مانع از سیر بسمت عالم علوی و جناب
حضرت ربوبی است - البته هر نفسی از نفوس بشری باعتبار
تعلق او ببدن عنصری دارای مقامات خود گردیده - خلاصه
نفوس قبل از تعلق ابدان دنیوی و جسدی شهودی معلوم نزد
حضرت باری تعالی بوده که آن نفوس مجرده وقتی باین ابدان کثیفه
تعلق گرفته چه حال دارد - در آثار بدن فرو میرود -

در بیان مقامات سیر نفوس

لا یزال بلهو و لعب مشغول میشود - خود را از مقام علیین
باسفل السافلین میرساند - از مرتبه حیوانات انزل میشود -
تابع جنود شیطان میگردد - در عداد اشقیا محسوب میشود - و یا
در جهت رحمانی برقرار است خود را تابع هوای نفسانی قوای
جسدانی و جنود جهل و نار شهوی قرار نمیدهد - حل القوا
ناظر بسمت علیین و سیر مقام مقربین است - این فرقه از نفوس
بشری باعتبار عکس مراتب در بدن جسدانی عنصری در عالم لاهوتی
از مصادیق انسان کامل گردیده و باتباع او شده - خود را در
زمره سعدا معرفی نموده - پس مقربین در عالم علیین و سعداء
منتجبین و نجباء و راشدین باعتبار خلع از آثار و قوای حیوانی
و جهات عساکر جهلی و جنود شیطانی و اتباع آثار قوای عقلانی
و جنود رحمانی و عبادات و ریاضات در بدن عنصری و تحمل
مشاق ابتلاء حسی و ابتلاء و اذیت مانع از حظوظ نفسی و کدورت
قلبی از سلوک و زندگی دنیوی خود را بمقامات عالیه رسانیده
فوق ملائکه گردیده اند پس بلحاظ آثار بدن عنصری مناط در صعود
و نزول افراد انسانی شده - یا مقام مقربین پیدا میکند و یا
خود را باسفل السافلین میرساند آیه لقد خلقنا الانسان فی
احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین بحسب تاویل بر
این ادعا گواهی میدهند همینها از برای معیار و امتیاز

دربیان مفاسد خاتم الاوصیا

هر بابا رد و فرقه در عالم شهود موازین مقرر شده - آنان که تابع
هوای نفسانی و آثار حیوانی و جنود شیطانی شدند و جود
را در عداد اشقیاء در عالم اعلی قرار داده‌اند در دار شهود
غالباً مسرورند تا ملایمات و صدمات را نمی‌بینند
نوعاً نوشتن و زیادی در مال و صحت نفس و اولاد دارند
چه تنها در مقام سلطنت و ریاست میرسند -
غالباً بلهو و لعب مشغول میشوند - بعبادات و ریاضات
موفق نمیشوند - تمام عایدات از جرات و احسانات
بدنیای آنها میرسد - از برای آنها مقامی در آخرت
فراهم نمیگردد - در میان خلایق معزز و محترم
جلوه میکنند - اسباب اتباع شهوات از برای آنها
موجود میشود - موانع در اقدام ملاهی از آنها
مفقود میگردد - در هیچ زمانی برای آنها ملال
و کلال که باعث پریشانی احوال گردد محقق نمیشود
مگر در نهایت ندرت و منتهای قلت و اما
آنانکه متابعت نفس رحمانی و جهت اللهی را ملاحظه
دارند بموجب ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها
همیشه اسباب عبادات و ریاضات و طاعات از
برای آنها مهیا میشود - لوازم اتباع قوای حیوانی

[illegible]

در بیان محاسن سعداء

و آثار شهویه و جنود شیطانی از ایشان مفقود میگردد
لا یزال آنان را آنچه از حظوظ نفسانی و آثار جسدانی
دنیوی از برای ایشان فراهم میگردد که قلوب ایشان
را از حظوظ دنیاوی باز میدارد - بسمت عالم علوی
و جهت رحمانی مشغول میکند - دائماً در ملال بوده‌اند
- التفات بهوای نفسانی و قوای شهوانی ندارند -
خود را بعبادات باز میدارند - قلوب خود را بذکر
پروردگار مشغول میسازند - اسباب ملاهی از برای
ایشان فراهم نمیشود - غالباً تألم دارند برای اینکه یا
اولادی از ایشان میمیرد و یا مالی از ایشان مفقود میشود
و یا از اصل مال موجود نمیگردد و یا صحت نفسی حاصل نمیشود
و یا ابتلاء و اذیتی از جنس او باو میرسد که موجب تألم و
کدورت میگردد - و یا قاسم بوظیفه شده بمقصود
خود نمیرسد متألم میگردد - در هر حال آسایش و
راحت جسدانی برای آنها ممکن نمیشود که آنها را بلعب
و لهو مشغول سازد - از توجه بعالم ربانی و جهات
عباداتی باز دارد لذا از ابتدای دنیا تا اکنون از برای اشقیا
اسباب نشاط و سرور فراهم گردیده دواعی و بواعث
عیش و عشرت مهیا شده بطرق مختلفه و انحاء متفاوت

[illegible]

لکن از برای انبیاء و اولیاء و محبین خدا بر عکس افتاده —
زیرا که اسباب ملالت و کدورت که مضر بعالم عیش و عشرت
است از برای آنها موجود شده لا یزال از آنها منفک نشده
هر آینه و زمانی بلت نحوی از انحا کلال و ملال بایشان توجه
یافته — و با در شدت فقر و فاقه بوده‌اند — و با در غالب اوقات
بگرسنگی بسر میبرده‌اند — و با بمصیبت اقرباء و اصدقاء و اولاد
و آباء مبتلا میکردیده‌اند — و با بفراق آنها دلسوز میگشته‌اند
— و با اذیت از دست مخلوق از جهات عدیده میدیده‌اند —
و با تابل بمقصود خود نمیکردیده‌اند — در تمام حالات متألم
بوده‌اند و کدورت میدیده‌اند — میل بهوای نفس و اتباع
قوای حیوانی و آثار جسدانی دنیوی پیدا نمی‌کردند — خود را
میل بسمت علوی و جهت روحانی میدادند قلوب خود را
بذکر خدائی مسرور و مشعوف میساختند — لا یزال
توجه بسمت خداوند مینمودند — تمام واردات و نا ملائمات
دنیوی که باعث کسر قلوب ایشان میشدند از قبیل دواعی
بواعث بر اقدام طاعات ایشان میبودند — نه اینکه در حقیقت
در طاعات مدخلیت میداشتند — قتل قابیل هابیل را از
قبیل داعی بود در بکاء آدم علیه السلام والآنفی الواقع گریه
او از برای مشاهده قضا و قدر خدا بود خود را در توجه بخدا

وادار نموده جهت روحانی و توجه بعالم علوی و ترک آثار جسدانی
و قوای حیوانی و جنود شیطانی را سرشار خود قرار داده
بود غایة الامر قتل اولاد اسباب دواعی و باعث آن شد که
ترک آنها و بدن عنصری نمود باب توجه را بعالم الهی گشوده
نه اینکه در واقع گریه او برای فقد ولد و اتباع جسد شده تا
آنکه گفته شود این گریه منافی با مقام نبوت بود — چرا حضرت
آدم با آنکه پیغمبر بوده در موت ولد خود گریه نموده — و همچنین
گریه حضرت یعقوب برای فراق حضرت یوسف ع — فراق یوسف
داعی و باعث بر گریه حضرت یعقوب ع شده نه اینکه گریه حضرت
یعقوب برای فراق او بوده — فقد یوسف سبب شد که حضرت
یعقوب ترک قوای حیوانی و آثار جسدانی نموده قلب خود را تماما
بسمت خدا گردانیده خود را بگریه وادار نموده چون عادة
الله جاری شده که گریه برای خدا باید در صورت مستند باسباب
بوده باشد زیرا که معصوم ع ابی الله ان یجری الامور الا
باسبابها فرموده پس مدخلیت ما بیل ع و فقد حضرت
یوسف ع از جمله اسباب بکاء آنها شد در راه خدا نظر وجود
مقدمات از برای آنها ثبات و باعث نیل بمقام عظما
در عالم اعلی برای آنها گردیده بلحاظ عالم مراتبت دنیا —
اثر اینجا ظاهر شد علت گریه های انبیاء و اولیاء در جاها

وادار نموده جهت روحانی و توجه بعالم علوی و ترک التذاذ جسمانی
و قوای حیوانی و جنود شیطانی را سرشار خود قرار داده
بود غایة الامر قتل اولاد اسباب و دواعی و باعث آن شد که
ترک التذاذات بدن عنصری نموده باب توجه را بعالم الهی گشوده
تا اینکه در واقع گریه او برای فقد ولد و اتباع جسد نشد تا
آنکه گفته شود این گریه منافی با مقام نبوت بوده چرا حضرت
آدم با آنکه پیغمبر بوده در موت ولد خود گریه نموده و همچنین
گریه حضرت یعقوب برای فراق حضرت یوسف ع فراق یوسف
داعی و باعث بر گریه حضرت یعقوب ع شد نه اینکه گریه حضرت
یعقوب برای فراق او بوده فقد یوسف سبب شد که حضرت
یعقوب ترک قوای حیوانی و آثار جسدانی نموده قلب خود را تماماً
بسمت خدا گردانیده خود را بگریه وادار نموده چون عادة
الله جاری شده که گریه برای خدا باید در صورت مستند باسباب
بوده باشد زیرا که معصوم ع فرموده ابی الله ان یجری الامور الا
باسبابها فرموده پس مقتولیت هابیل ع و فقد حضرت
یوسف ع از جمله اسباب بکاء آباء شده در راه خدا نظر بوجود
مقدمات از برای اتیان عبادات و باعث نیل بمقام عظما
در عالم اعلی برای ایشان گردیده بملاحظه مرارات دنیا
ازاینجا ظاهر شد علت گریه های انبیاء و اولیاء در حالات
مختلفه

ان گریه مستند باشد بصدمات و ناملایمات و فقد مرادات دنیا
مانند ابتلای ایوب بذهاب اموالها و اولادها و امراض طاری
در بدن عنصری او و گریه حضرت صدیقه کبری فاطمه
زهرا برای خاتم الانبیاء و امیرالمؤمنین ع برای حضرت زهرا
و هکذا حالات سایر انبیاء و خاتم الانبیاء ص و ائمه هدی علیهم السلام
و بالجمله بنسبت شدت و ضعف و قدر تحمل در مراتبات انبیاء و
اولیاء علاوه بر عبادات و طاعات فوق العادات بر بکا از روش
و سیره اسباب مصیبت دنیا جاری شده لذا هر که اقرب باو
واقع شده بکاء او افزوده گریه بر مصادمات دنیوی که موجب
بکاء باشد زیاده توجه نموده بر سر خاتم الانبیاء ص
رسیده و بر امیرالمؤمنین ع و فاطمه زهراء چه واردات
آمده تمام بر وفق مشیة الله بوده که اسباب ترک هوا و ابتلا
سولی فراهم آمده باشد و هکذا احوالات سایر ائمه هدی ع
که بر سر آنها چه مصائب رسیده تمام برای ادبار دنیا و اقبال بعد
بوده غایة الامر در صورت اسباب نه اسباب ظاهری شده
از این اشارات و دقایق واضح و هویدا گشته که وجود خاتم الانبیاء ص
چه مقدار ملال و کدورت دارد از غیبت خود چه قدر
افسرده میباشد تارة برای اضمحلال دین جد خود کلالة دارد
و اخری برای طول کشیدن انتقام خون ابا عبدالله ع ملال دارد

ان کریه هستند باشد صدمات و ناملایمات و فقد مرادات دنیا مانند ابتلای ایوب ع بذهاب مالها و اولادها و امراض طاری در جسد عنصری دنیوی و کریه حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء برای خاتم الانبیاء ص و امیر المؤمنین ع برای حضرت زهراء و هکذا حالات انبیاء الله و خاتم الانبیاء ص و ائمه هدی علیهم السلام و بالجمله رضا بمشیت الله و تفضلا و تقویت ماده در مرتبات انبیاء و اولیاء علاوه بر عبادات و طاعات فوق العادات بر بکا از روش و سیره انبیاء به صاحب نیاحار امید لذا هر که اقرب باو واقع شده بکاء او افزوده گردید مصادمات دنیوی که موجبات بکاء باشد داوز باده توجه نموده - بر سر خاتم الانبیاء ص رسیده و بر امیر المؤمنین ع و فاطمه زهراء چه وارد نیامده تمام بر وفق مشیت الله بوده که اسباب ترک هوا و ابتلاء مولی فراهم امده باشد و همچنین احوالات سایر ائمه هدی علیهم که بر سر انها چه مصائب رسیده تمام برای ادبار دنیا و اقبال بخدا بوده غایة الامر در صورت اسباب نهانی اسباب ظاهری شده از این اشارات واضح و هویدا گشته که وجود تمام الاولیاء چه مقدار ملال و کدورت دارد - از غیبت خود چه قدر افسرده میباشد - تارة برای اضمحلال دین جد خود ملال دارد و اخری برای طول کشیدن انتقام خون ابا عبد الله ع ملال دارد

و تارة ثالثة از برای ابتلای شیعیان و مقهوریت ایشان در دست ظالمان کدورت دارد - و تارة رابعة برای جهت عصیان دوستان و عرض اعمال ایشان غصه میخورد چنانچه اخبارهم مساعدت میکنند - و علامت ملال امام زمان ع از برای عرض اعمال شیعیان انستکه انسان گاه گاه قهرا ملول میشود در صورتیکه علت انرا نمی فهمد - این ملال برای ملال و کدورت قلب عالم امکانست که تصرف در قلوب شیعیان نموده اثرش ظاهر میگردد - و تارة خامسة برای تاخیر بروز باطن دین جد خود و اندراج خلایق در دین واحد افسرده میشود لیل و نهارا از برای او ارام و قرار نخواهد بود - تمام اینها مصائبی است که باو توجه نموده - البته او دعا بفرج خواهد نمود زیرا که دعا بر فرج خود عبادت خدا محسوب خواهد شد - برای احیاء دین خواهد بود و اخذ حقوق مظلومین خواهد نمود در تمام این مقاصد رضای خداوند تعالی خواهد بود - پس دعا او بر فرج خود مورد ایراد نخواهد شد

مریب مراد و معنی امر عجیب که حضرت خاتم الاوصیاء ملقب باو گردیده معروف و مشهور بصاحب الامر شده غیر از او هیچکدام از انبیاء و اولیاء باین لقب مشهور نشده

کشف مخالفت مرا از امر دم و خون ابا عبد الله الحسین ع

در بیان معنی صاحب الامر

باشد که صاحب اولی و ولی و منتقم او وجود حضرت است - گویا
واسطه ان حضرت در لسان خدا و رسول الله و ائمه هدی
تعبیر بمنتقم شده - خداوند در انکشافات ملکوت برای
حضرت خلیل الله پس از سؤال انها بنا شیم بین اشباح
و بهما انتقم من اعدائی فرمود در قرآن (و من قتل مظلوما فقد
جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا)
اشاره بر این معنی نموده - شاید بهمین سبب ان حضرت شاهر
بسیف خواهند شد - تمام اعقاب و اخلاف قاتلین حضرت ابی
عبدالله را مقتول خواهند نمود - مقتضای این معنی این لقب مخصوص
بان وجود خواهد بود - در هیچکدام از انبیا و اولیاء مخصوص نخواهد
شد لکن محتمل است مراد و مقصود از امر عالم امر باشد مقابل عالم
خلق توضیح مقام بدیهیست که خداوند دو عالم ایجاد
نمود یکی معروف بعالم امر شد دیگری بعالم خلق - موجودات
در عالم امر از ماده از لفظ کن احتیاج نبود بهمان امر کن موجود
شد بخلاف موجودات در عالم خلق که انها را علاوه از امر کن
احتیاج بماده بود - و بعبارة اخری تمام عوالم مادیات را
عالم خلق مینامند - و کلیه عوالم مجردات را عالم امر میخوانند
چنانچه آیه الا له الخلق و الامر ناظر باین مقام است کاشفه
همین مرام است - مقصود از ملقب گشتن حضرت باین لقب

در معنی عالم خلق و عالم امر

در سبب ملقب شدن حضرت به صاحب الامر

برای است که در این لقب اشارات بخواص نکات دارد -
هر چند این لقب باین معنی اختصاص بان حضرت ندارد - در حق خاتم
الانبیاء و ائمه هدی هم سریان دارد - بلکه در حق تمام انبیاء
اولوا العزم جریان دارد بلکه ممکنست درباره غیر اولوا العزم
از سایر انبیاء و اولیاء تصویر شود حاصل از جمله نکات شاید
این باشد که ان وجود خارج از مادیات است - داخل در مجردات است
از برای او عوایق و موانع در عالم مادیات نخواهد بود تمام عوالم
مادیات را بطرفة العین سیر خواهد نمود - بتمام وقایع و حوادث
ان مطلع و مستحضر خواهد شد عالم بما کان و ما یکون ان خواهد
بود شبهه نشود که وجود امام چگونه از عالم امر است و در
عداد مجردات در حال انکه بشر است - در عداد مخلوقات ناسوتی
است و الا با اساس مذهب منافی است برای انکه در مجلس مقرر
شده که مناط و مدار شیئیت شیء بجهت غلبه و رجحان او است
بدیهیست که غلبه در وجودات معصومین با طرف جهت امری
است نه خلقی و مادی لذا از ایشان ظهورات امری زیاده است
از ظهورات خلقی برای انکه خفاء ولادت و حمل از اثار عالم امر است
بهیچوجه دیده نمیشوند دفعه بدنیا میایند - خود را مصداق
آیه و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر قرار میدهند مانند نافذ

اشاره بر آنکه حضرت صاحب امر ...

صالح و وجود حضرت عیسی ع که بعینه آمدند بدنیا و معروف شدند
بآیات الله پس از رجحان جانب مرتبت مشهور نمایند که ایشان
نسبت بمادون خود و عالم خلق علاقه ندارند و از جمله نکات
شاید این باشد که او از سنخ مجردات است مقام او فوق عوالم مادیات است
- در میان ملائکه سیر میکند خود را بآنها محشور میسازد بآنها
انس و الفت میگیرد بآنها نشو و نما میکند - اخباری که بعد از
تولد او حضرت عسکری او را بمرغها سپرده و مرغها بر سر او صف
کشیده، در چهل یوم بچهل یوم او را اعادت داده برین ادعا
شهادت میدهند و از جمله نکات شاید این باشد که آن
حضرت از مجردات میباشد در نظر مخلوق مادیات محسوس
نمیگردد و مادیات قابلیت ادراک و احساس او را ندارند مگر آنکه
خود را تلطیف کنند - جانب ربوبیت خود را ترقی دهند و خود
مادیات خود را ضعیف سازند تا قابلیت ادراک آن وجود را
پیدا کنند و یا مصلحت خدائی تعلق گیرد که آن حضرت خود را
بصورت خلقی و مادی جلوه دهد برای آنکه مخلوق مادیات او را
احساس کنند مانند ظهور ناقه صالح و حضرت عیسی ع با آنکه از
مجردات و اهل عالم امر بودند در انظار محسوس گردیدند احادیث
خفاء آن وجود از مخلوق آن زمانه حتی از بعض اهل خانه و ظهور
او برای بعض اجله خارجه اگرچه بوده باشد از اهل بلاد بعیده

از این دعوی گواهی میدهد و از جمله از نکات شاید
این باشد که آن حضرت شاغل حیز نمیشود بموجب متعارف از
مخلوق مادیات حرکت نمیکند - تمام حرکاتش بر خارق عادت می
باشد که بر حسب متعارف بتربیت استمداد دارد - از شئون
مجردات رفتار میکند - آثارش نظیر ملائکه بل عقول محضه
میبرود اند چنانچه سایه ندارد مثل جدش - اخباری که
دلالت بر خفاء حمل آن حضرت نموده و کسی مشاهده حمل آن
از مادرش نکرده و احتمالش را هم نداده با آنکه متعارف از حمل
مادیات آثار ظاهره مشهوده دارد شکم مادر را بر میکند
هر کسی باو ملتفت میشود - و در حمل او هیچ این آثار و شواهد
نبوده حتی حضرت حکیمه خاتون با آنکه امام باو فرموده
از ولادتش و خبر داده از آن حضرت از مادرش که از کدام یکی
از جواری باید متولد شود سؤال نموده چون دید تمام جواری
آن حضرت آثار حملی مشاهده نکرده بلکه وقت سحر در آن
شب ولادت حضرت تردید طول انجامید حکیمه خاتون بشک
افتاده دلیل بر این مدعا خواهد بود و از جمله از نکات شاید
این باشد که آن حضرت از مصادیق مجردات میباشد در حیوة
بقاء ابدی یا طولانی دارد - بقاء او موقوف ببقاء الله نه بابقاء
الله میباشد لولا المانع مانند ملائکه و مجردات میمانند -

در اینکه ولادت امام عصر در عالم اشباح ...

اخبار طول غیبت و بر این اشاره گواهی میدهد و از جمله
از نکات شاید این باشد که آن حضرت حیوة سابقه بر ولادت
دارد برای اینکه از مجردات عالم امر است - وجود مسعود ذات عالم
امر مقدمست بر عالم خلق پس ولادت از مادر خلقی و ظاهری
و صوری بمقتضای عالم خلقی و بشری خواهد بود - رشته ترتیب
تناسل متعارفی ملحوظ شد و الا آن وجود قبل از ولادت
موجود بود - در عالم کون و فساد ستر مینمود - خداوند در
عالم اشباح بحضرت خلیل ع (و بهذا انتقم) فرمود -
اخبار دیگر دلالت میکند بر کیفیت ولادت امام یکدسته
میرساند که ولادت امام از ران مادرانش میباشد دسته
دیگر از پهلوهای مادرها بیرون میایند و وضع حمل
میشوند و دسته دیگر بر مواضع اخر ولادت میابند و هم
چنین طیب و طاهر و پاک و پاکیزه بدنیا میایند - ختنه
کرده میباشند برای این ادعا کفایت خواهد نمود زیرا که
از مجموع من حیث المجموع این اخبار استفاده میشود که آن
حضرت ولادتش غیر از ولادت متعارفی بشری بوده ظهور و
طلوعش بر خلاف رسومی طبیعی شده بلکه میرسانند و دلالت میکنند
که آن حضرت ببدن اشباحی ولادت یافته چنانچه بهمان
بدن حیوة قبلی داشته اگرچه بصورت جلوه بدن عنصری

در بیان کیفیت ... عوالم

در بیان کیفیت ... بعضی ...

دنیوی نموده با سایر مخلوقات همه بهم رسانیده مانند
وضع حمل شده دیگر این ... لیمی بوده - چون از برای همه وجود
مخلوقات ... مقرر شده - عوالم برای انها مقرر گردیده - در هر عالم
بنحوی از انحا ... میرسانند - در عالم بشری مانند بشر سلوک
میکنند - و در عالم علوی مثل ملائکه سیر دارند - و دیده
عقول ... انها میشوند - این مقام مخصوص او بوده - ... هم
در انبیا وجود یافته - حضرت آدم علیه السلام بعد از هبوط ما
اشباح در عالم اعلی نموده - حضرت خلیل ملکوت را مشاهده
کرده - حضرت نوح ع آثار عالم ... را مشاهده شده - حضرت موسی ع خفا
حمل و ولادت ... بهم رسانیدند - حضرت عیسی ع صعود آسمان نموده -
اینها همه کشف از عوالم امری انها میکنند نه خلقی خصوص در باره
اجداد آن حضرت تا خاتم الانبیاء گرفته تا بوجود مبارک او منتهی
شده تمام آثار عوالم امری از ایشان مشاهده گردیده غالبا احکام
انبیا ... [illegible] ... وهم نشر شده
- حضرت ... قبل از او ... [illegible] ... عوالم ... و معلم
ملائکه شده - حضرت فاطمه زهرا ملائکه را میدید و صحبت
میکرده ... [illegible] ... حضرت مجتبی ع تمام
عوالم را احاطه نموده - ... العین خود را بهم رسانید - مطلع
از ... عوالم امکان بوده - ... ظاهر مدینه تشریف

در بیان ... عوالم

د شنه حضرت سید الشهدا هنداقرا و محل بازی ملائکها گردید
و هکذا هر کدام از ائمه تا حضرت خاتم الاوصیا - این آثارها
همه آثار موجودات عالم امرست نه خلق - از این اشارات و نکات
ظاهر میشود که اگر حضرت میشد در غسل بدن پیغمبر با ابن عباس
امر فرمود چشم خود را ببندد - چون چشم او قابل احساس جسد
شریف پیغمبر نبود - اگر نگاه میکرد نابینا میشد بدن حضرت پیغمبر را
نمیدید چنانچه موجودات عالم امر را نمیبیند و ملائکه را قدرت
احساس نداشت - از برای او شبهه میشد - تولید بعضی
شبههها میبود لذا بچشم بستن مأمور شد - و همچنین حالات
ائمه ابدان ایشان را بعد از وفات ایشان غیر از امام کسی نمیتواند
غسل بدهد و کفن کند شاید بهمین نکته بوده که اشاره شده
- از این جهت که اخبار وارد شده غسل امام مخصوص امام است
و همچنین از این اشارات کشف شد عقائد حادثه که هرگاه
پیغمبر در مغرب مدفون باشد و وصی او در شرق وفات کند
بعد از وفات وصی او را نزد آن پیغمبر میبرند - خبری که تابوت
حضرت رضا صعود باسمان نموده بعد از مدتی معاودت کرده
باین نکات دلالت دارد از اینجا معنی قول معصوم ...
حالات ظاهر شده حاصل هر کس تامل باین نکات نماید بیهوده
اضافات را بخود نکشاید منکرات ... عجایب احوال انبیا

و اولیاء مخصوص حضرت خاتم الانبیاء و ائمه هدی حضرت
خاتم الاوصیا نقل میشود برای احدی مجال نیست ماند بلکه فوق
مقامات را متوقع میشود خداوند ان شاء الله بحق محمد مصطفی
و آله الطاهرین گناهکاران را خصوص این عاصی درگاه را از مجامع
عناد محفوظ دارد و ریب شبهه ندارد و از براهین
عقلیه و نقلیه ثابت گردیده که وجود حضرت خاتم
الانبیاء اشرف مخلوقات و اکمل موجودات بوده - بروز
آثار عالم امر زیاده از خاتم الاوصیا از او تحقق یافته زیرا
که از برای بدن مبارکش سایه نبوده - حواس ظاهره و باطنه
او همیشه در کار بوده - تغافل ابداً در وجود او صورت نیافته
خواب و بیداری او یکسان بوده - در زمین ملائکه
آسمانها میدیده - از احوالات آنها با اهل زمین خبر میداده
با همین بدن آسمانها را سیاحت کرده - بهشت و جهنم
را مشاهده کرده - از گذارشات اهل آنها باخبر شده خبر
داده - ابعاد قاب قوسین او ادنی در حق او نازل کرده چرا
ملقب باین لقب نگردیده - با آنکه اولی و احق بوده - ظهورات
این عالم در او اکثر شده - ولی حضرت خاتم الاوصیاء از فروع
اتباع او بوده - از فاضل طینت او خلق گردیده از آن چشمه
آب حیوة نوشیده - مع ذلک مشهور باین لقب جنابش التفات

بیان اختصاص ختم خصوص امر باحضرت

گردیده و این وجود مبارک که اصل بوده معروف باین لقب نگردیده
مگر از قواعد محکمهٔ متقنه محقق و ثابت گردیده که
تمام موجودات من الدرة البیضاء الی الذرة السفلی بالکل الوجود
در عالم وجود و بلحاظ ملحوظ افاده بلحاظ اعتبار نزول ایشان
از حق بسمت خلق بوده چنانچه آیهٔ الم تر الی ربک کیف مد
الظل ولو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا
گواهی میدهد - و بلحاظ دیگر باعتبار صعود از خلق بسمت
حق شده چنانچه آیهٔ کما بدأکم تعودون شاهد میشود در
لسان اساطین از حکماء و متکلمین این دو اعتبار بقوس نزول
و قوس صعود تعبیر میگردد در مقامش مقرر شده چنانچه
در این مختصر مرارا اشاره گردیده که تمام موجودات در مقام
نزول خود سائق و هادی و منذر لازم دارند آیهٔ انما انت منذر
و لکل قوم هاد براین اشاره شاهد قوی میشود - و در مقام
صعود هم سائق و هادی و پیشوا میخواهند که سبل ایشان
گردد - آیهٔ و من جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا براین دعوی
اعتبار تاویل و معنی گواهی میدهد - خفاء ندارد که
سائقین و منذرین در مراتب نزولیهٔ مخلوقات انبیاء دار
ایشان بوده اند انجانی که مراتب نزولیه مقام و حالت

وجه اختصاص لقب خاتم الانبیاء بحضرت

کثرت بوده هادین و منذرین متعدده لازم شد که سوق خلق
بسوی حق نمایند بحسب استعدادات ایشان بهمان تفصیل که در رسالات
متعدده این مختصر توضیح یافته - از اشارات سابقه و توضیحات
واضحه گذشته که وجود ختمی مرتبت حضرت محمد بن عبد الله صلعم
اکمل و اشرف و افضل از تمام سائقین و منذرین بوده بلکه مدار
و مرجع تمام ایشان شده - همه انهار دران چشمه حیوة آب خورده
بلکه چنانچه گذشته مناط خلقت عالم و عالمیان بوده همه بوجود
او ظاهر شده - بلو لاه ما اوجدته من السما الی الثری تمام
سابقین از انبیاء مرسلین و اوصیاء مرضیین مقدمه وجود
او بوده اند که مخلوق را مستعد کنند از برای انذار او پس از وجود
مبارک در مقام قوس نزولی و انذار خلق موجود و مبعوث
شده وظیفهٔ او انذار قوس نزولی بوده در جانب نزولی بوده
که خلائق را بحد کمال برسانند و ایشان را از اوراق قوس نزولی
در جانب قوس صعودی میل دهد خاتمهٔ الامر اکمل از تمام مراتب
از انبیاء و مرسلین گردیده لکن وظیفهٔ او از انذار خارج نشده
منتهی المقال در مرتبهٔ کمال از انذار واقع شده لذا بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق فرموده بعد از او معنا از برای انذار
نمانده مگر هر رسم ثابت و خلافت چنانچه وظیفهٔ اوصیاء
و خلفاء او گردیده لذا لا نبی بعدی اظهار نموده - امر نبوت در

ثبت وقایع زمان ظهور تا زمان

چون از خود منقطع ساخته برای تکمیل مرتبه و مقامی برای
انسان نمانده - تمام مراتب نشأ را کامل کرده عموم احکام
ظاهریه را که راجع بمقام قوس نزول است بسرحد کمال رسانیده
ذرهٔ از ادای فرض کوتاهی نکرده. لذا مقام نبوت که وظیفهٔ او تا زاد
بوده منقطع شده. این بوجود مبارک خاتم الانبیاء ختم گردیده. و اما
خاتم الاوصیاء قدم در مقام قوس صعود نهاده که مقام تکمیل کثرت
نیست وحدت است لذا کثرات را منهدم ساخته تمام ادیان
را مضمحل نموده دین را منحصر بدین واحد میکنند تمام امم مختلفه
را امت حقه خود قرار میدهند - همه خلایق را موحد ساخته
و ... بفضل برسانند برای اینکه مرتبهٔ رجوع کثرت بیست و وحدت
... بعد از خاتم الاوصیاء که وظیفه او وصی ... ذکرش
... شده و حدت گردیده ... و وصی ... و مفعول و ...
نشده اینجا معلوم گردید که در عهد او باطن احکام بر عهد
... کلیه دستورات ... میشود - احکام او احکام ...
و ... زمین اثقال خود را بیرون میریزد - اموات
از قبور سر بیرون میآورند - ملائکه ها صعود و نزول میکنند
- مقام وَرَزَیَ الارض غیر الارض مشاهده میشود - معاون
یاور او ملائکه میشوند - حضرت عیسی از آسمان نزول
میکند و اقتدا بوی مینماید اموات ... و کرامت این ظهور ان تمام

وقایع زمان ظهور حضرت حجت

شئونات قوس صعودیست که خلع از ماسبق باشد - عالم دیگر جلوه
میکند امور عجیبه ملاحظه میگردد گویا هیچ تا در ادوار قبل
از این دیده نشده در دنیا اینگونه چیزها بوجود نیامده لذا عالم
رجعت که مقام احیاء اموات باشد در زمان و مخصوص میشود قیامت
کبری بعد از او موجود میگردد چنانچه در اخبار آمده ظهور قیامت
بعد از چهل یوم از ظهور حضرت میباشد هر چند تاویل میرود
لکن مناسبت مقام دارد **ملخص** کلام مقام ظهور
حضرت در مرتبه قوس صعود است که از قوس نزول رجوع بقوس
صعود میشود مقام استکمال ظاهریه موجودات تمام گردیده
خود را بمقام استکمال احکام باطنیه میرسانند - بالبداهه
مقام صعود مقام عود بعالم امر است پس از نزول از عالم امر
بعالم خلق و در رجوع بعالم امر مبلغ و منشاء ... حضرت
خاتم الاوصیاء گردیده بوجود او و ظهور او مدت قوس
النزول منتهی شده بدء و شروع بقوس صعود گردیده بخلاف
انبیاء و اولیا که در عصر و زمان آنها آثار عالم امر و قوس صعودی
آشکار نگردیده فقط همان آثار قوس نزولی بوده که خلایق را
باستکمال برسانند تا قابلیت قوس صعودی پیدا کنند لذا
انبیاء و اولیا که از موجودات عالم امر بودند در هر کدام آثار
امری غلبه داشت بر آثار مادی و خلقی حتی خاتم انبیاء و ما...

در سبب ملقب شدن بعضی از اوصیا بخاتم الاوصیاء

اوصیاء او مجرد عالم امر بودند که ابدا هیچ کمال ظاهری ایشان
نمایان نشد مانند عالم بودند هرگاه در بعضی مراد از ائمه
علیهم السلام ظاهر شد امر هویت ایشان بجهت تقیه ولحاظ حکمت
بوده والا از برای جسم ایشان سایه نبوده مع ذلک ملقب
باین لقب نشدند بجای اینکه ایشان در مقام استکمال بودند یعنی
حقوق اهل وصیت خود را از نفوس قبیله بغیر حجت تمام
در عصر ایشان آثار عالم امر در خلق ظاهر نشده که
سابق از زمان ملقب بصاحب الامر گردد هر چند خود از
عالم امر باشد بخلاف حضرت صاحب الامر که در عصر غیبت
او بخلق ظاهر و مشاهده میشود همه از آثار عالم امرست لذا
ملقب باین لقب گردیده مشهور باین لقب شده اول ابن نوحنا
واضح کرد که تمام اهل کمال عالم من آدم الی الخاتم اخذ کمال
خود را از حضرت خاتم الانبیاء ص نمودند - چه در غیب
غیبت مانند انبیاء و اولیاء مثل ازل و چه در ظاهر و شهود
مانند ائمه هدی پس اصل دین و احکام از اوست ظاهرا و باطنا
غایة الامر بعضی بوظیفه ابلاغ ظاهر مامور بودند مثل انبیاء
سلف حتی نفس خودش و احدی عشر از اوصیاء او و بعضی
بابلاغ در باطن مامور شدند مثل خاتم الاوصیاء و سایر من
حق خود بوده دین او را اظهار داشته چنین دوره او

در اینکه ائمه از اصلاب شامخه بودند

دوره دیگر بوده مغایر با دوره آباء و اجداد وجود شاه
لذا در ظهور احکام بظاهر بعنوان افتاده - تامل باید نمود
تا در عالم امر راه گشود **ویب** از نصوص متضافره ثابت
و محقق گردیده که انوار ائمه علیهم السلام لا یزال در اصلاب
شامخه و ارحام مطهره نقل و انتقال میشدند و در دو حالت
ظاهر مکان داشتند از ارحام و اصلاب بنا من اخبار غیر
نکر فتند و حال آنکه امهات و مادران بعضی ائمه کافره بودند مانند
مادر خاتم الاوصیاء نرجس خاتون در ظاهر نصرانیه بوده
و مادر سید الساجدین علیه السلام کافره از اصلاب و ارحام
مذهب گبریه بوجود آمده و کذا در حالات انبیاء و اولیاء که تخفیف
مناط قطعی باید بنا هم مثل انوار ائمه از اصلاب شامخه و ارحام
مطهره باشند بالحاظ نفوس خود که مقام نورانیه دارند از شجره
محمدیه ص آب خوردند خود را از علیین قرار دادند و با عناد
نفتمن و تحمل ایشان بر انوار ائمه و در هر صورت بمقتضای نصوص
وارده که باید انوار صحیحه عالیه در اوعیه طاهره و طاهره
مطهره باشند و وعاء آنها هم باید طاهره و مطهره باشند با آنکه
بالبداهه آباء و امهات ایشان کافره کافر بودند در سلک
مسلک اسلامی قدم نهادند خود را از ارجاس پاک کردند
مع ذلک آباء و اجداد انوار عالیه شدند و وعاء انوار

در ولادت مولودات نورانیه

تحقیق حسنین بلی الروح و بلی النفس

ائمه کردیدند کشف توضیح الحال موقوفست ببسط مقال ملخص مقال بنحو اجمال آنکه ولادت مولودات نورانیه بدو لحاظ و اعتبار محقق کردید یکی باعتبار لحاظ نورانیه و دیکری باعتبار و لحاظ ماده و صورت و امّا ولادت باعتبار اول بلحاظ فعل و انفعال و تاثیر و تاثر خواهد بود در تحقق و وجود - بدیهیست این نحو از ولادت را احتیاج بماده نیست در تمام موجودات من السماء الی الثری ساری و جاریست - ابوت این مقام باعتبار نحوه و جنبهٔ بلی الربّی است و امّیت باعتبار جنبهٔ بلی النفسی است برای اینکه مناط در ابوت بافاضه و فاعلی است و مدار امّیت باستفاضه و انفعالی است - شبهه نیست که در تحقق این نحو از ابوت و امّیت افتقار بماده و هیولی عنصری نیست همان جهات نورانی و لحاظ اشباحی کافیست لذا موجودات مجرده از ملائکه و دون ملائکه از ارواح نورانیه باین نحو از ولادت متولد کردیدند دارای اب و ام شدند برای آنکه تمام ممکنند و هر ممکن متولد و منفعل از اب فاعلی بلی الربّی و امّ انفعالی بلی النفسی دارند لکن هر کدام از فاعل و منفعل از نور ند اب و امّ این مقام از نور محسوبند شبهه ندارد که اول مرتبه نورانیه و واحد حقیقت بلی الربّیه حقیقت خلاصه محمد بن عبد الله بوده و ثانی اول مرتبه نورانیه بلی النفسیه علی بن ابی طالب شده لذا حضرت

در تحقیق خبر انا و علیّ ابوا هذه الامّة

تحقیق ابوین امّت بلی الربّی و بلی النفسی

ختمی مرتبه (انا و علیّ ابوا هذه الامّة) فرموده بمرات و کرات عدیده در مواضع متعدده این وجیزه و در اسرار الشهاده مذکور شد که تمام موجودات علویه و سفلیه من الدرّة البیضاء الی الذرّة الغبراء امّت محمد بن عبد الله صلعم محسوبند شبهه نمیماند که مدار و مناط امّیت موجودات از برای حضرت ختمی مرتبه باعتبار ابوت بلی الربّیه او میباشد که تمام ممکنات را بحیطه تصرف خود در آورده همه را مطیع و منقاد و امّت خود کردانیده رحمت واسعه و نعمت غیر متناهیه خداوند شده از این توضیحات واضح کردید که اب بلی الربّی موجودات و امّ بلی النفسی ممکنات محمد و علی شدند - از اینجا که مرتبه بلی النفسی متاخر از مرتبه بلی الربّی بوده پس مرتبه بلی النفسی مرتبه وسط محمدی شد که بولایت علی ع تعبیر کردیده پس جهت نفسی انفعالی و جهت بلی الربّی فاعلی در دو افق را جع بحقیقت محمدی و بر کشت این وجود شده لذا در مقام ولایت علی ع که مرتبه نفس کلیه انفعالی باشد باعتبار مرتبه وسطی محمدی ع که مرتبه نفسانیه نورانیه باشد متحد کردیده و هر دو مقام راجع بیکی شده تعدد باعتبار امر بیک اعتبار متعدد کردیدند وجود محمدی ع مقام بلی الربّی فعلی را واجد شده و وجود علی ع مقام بلی النفسی انفعالی را اختیار نموده لکن بالمآل راجع بیکی شده باعتبار اولیت و ثانویت مرتبه محمدی ع بر کشت بوجود محمدی ع کردیده - از این جهت ختمی مرتبه

در تحقیق تعلّق انوار اربعه در اصلاب شامخه

انا و علیّ من نور واحد فرموده و در واقع نور ایشان یکی بوده
باعتبار وجهت متعدد شده - حقیقت واحدهٔ نورانیه
محضه باعتبار لحاظ طولی الرتبی و فاعلی موجودات محمّدیه شده و
و باعتبار لحاظ طولی النفسی بتعالی علی ع گردیده - بعد از آن که
مدار ابوت طولی الرتبی بوجود مبارک محمد صلی الله علیه و آله
و مناط امت و رعایت یعنی بوجود علی منتهی گردیده که هر کدام
از این دو مرتبه در مقام خود بحر مواج بوده‌اند - گاهی افتراق حاصل
میکردند باعتباری و گاهی التقا و اتحاد مشهود ند - الآیه مرج البحرین
یلتقیان باین نکته دلالت میکند اوفا اینجا که سلسله ایجاد در
وجود موجودات بلحاظ طولی ملحوظ شده و مصلحت خدایی
هم در ترتیب ایجادی بهمین سلسله طولی جاری گردیده - تمام موجود
بتعاقب شان و بموجود شدند لذا از آن دو نور که محمد و علی
باشند و بعبارت دیگر از لحاظ طولی الرتبی و طولی النفسی حقیقت
بظهور آمده و این محدّره حاویه جامعه هر دو جنبه گردیده جمع النور
شده و برزخ طولی الرتبی محمّدی و طولی النفسی علوی خواهد شد
الآیه بینهما یعنی محمد و علی برزخ لا یبغیان یعنی فاطمه زهرا
آن دو موجود واقع شده برزخ بین ایشان گردیده و مجمع
کدام از آن دو نور تجاوز و خارج از او نگردیده برای مطالب شاهد

در تحقیق انوار اصناف در تقلّب در شامخه

خواهد شد - از انوار ثلثه وجود حضرت مجتبی ع پدید آمده
پس حضرت مجتبی ع جامع انوار ثلثه گردیده حامل جنبه طولی
الرتبه طولی النفسیه و برزخ بین ایشان شده از این انوار ظهور وجود
حضرت حسینی ع گردیده بین وجود مسعود او مجمع الانوار شده حقیقت
انوار طولی الرتبیه و طولی النفسیه در وجود او تحقق یافته - از اینجایی که
نحوه ایجاد در سلسله طولی بوده - و لکن در نور حسینی طولی ملاحظه
نگردیده لذا بعد از حضرت خاتم الاوصیاء عود بان وجود میکند
چنانچه اشاره خواهیم نمود - از آن مجمع الانوار باعقاب او حمل
دو نحوه یعنی طولی الرتبی و طولی النفسی تعلق گرفته برای آنکه رشته خلقت
در سلسله طولیه این اقتضا را نموده وجود سید الساجدین ع
آشکار شده و هکذا تا بوجود خاتم الاوصیاء رسیده حامل لوای
انوار آن وجود شده پس از وجود مجمع آن انوار گردیده که همان انوار
در وجود ابا عبدالله ع جمع شده بتدریج باو منتهی شده لذا از او
اگر بکند رد برگشت بوجود حسینی میشود نظر بقاعده کل شیء
یرجع الی اصله چون اصل نور او از وجود حسینی بوده بتدریج
و ثنا و بما و رسیده عود بسوی او نموده از اینجا ظاهر شد
سرّ نکته آنکه و میبینیم وفات خاتم الاوصیاء در آمده وجود
مبارک حسینی را دفن میکند و آن وجود رجعت میشود و وجود
بدن خاتم الاوصیاء را غسل میدهد و کفن میکند و دفن مینماید

در اشارهٔ اجمالیه بر رجعت اصغر

برای آنکه بوفات حضرت خاتم الاوصیاء نور او بمرکز رجوع میکند
از جهت آنکه موضوع ومحل او مفقود شده قهراً باید باصل و مرکز
خود رجوع نماید نظیر نور بصر که اول از مردمک چشم خارج میشود
تا مقداریکه حدت دارد میرود وقتیکه حسیر شد وقتیکه بحاجب و
مانع برسد یا منتهی شود بر میگردد بموطن و ماوای خود که مردمک
چشم باشد فرو میکشد رؤیت وبصارت و بینائی متحقق میشود فان
کل شیء یرجع الی اصله وکل مخرج یرجع الی مرکزه این اشارات را
تقاضا میکند **از اینجا** نکته رجعت امیر المؤمنین ع بعد از رجوع
ابا عبد الله ع هویدا گردید که در موجودات نورانیه تولدات ایشان
از وجود محمد و علی شده از دو نحوه یلی الربی ویلی النفسی ولادت یافتند
چون وجود فاطمه برزخ بین نحوین وجنبتین بوده محل وجودات
نورانیه را نموده وعاء انوار گردید مولودات نوریه روحانیه را
مادر شده لذا بام الائمه وام المؤمنین ملقبه گردید این مرتبه
ومقام کنیه ان مختبره شده زیرا که محقق گردید تمام موجودات
روحانیات از مؤمنین و مؤمنات این قسم از ولادت روحانیه نوریه
وجودیه را دارند پس تمام از اولاد فاطمه محسوبند - از این اشارات
معنی قول پیغمبر ص واضح میشود که مقصود از خلقت ولادت بوده
که فرموده خداوند عرش را از نور من خلق کرده وملائکه را از نور
علی و زمین و آسمانها را از نور فاطمه و شمس و قمر را از نور فرزندم

حسین

در تحقیق الابوة والبنوة و در بیان رحامیه

حسین ع وبهشت و حور و غلمان را از نور فرزندم حسن ع - بوضوح
گذشت که معنی خلقت همان جهت فعلی بوده که از نحوه یلی
الربی امر مقام ابوت در تمام موجودات حاصل نموده چون
این نحوه در هر یک از انوار خمسه متحقق و موجود بوده و فرق
باعتبار رشد. لذا پیغمبر ص نسبت خلقت را بهر کدام داده در
واقع بهر یک قابل اطلاق ایجاد جمیع بوده چنانچه اختلاف این انوار
در صورت بوده در واقع اختلافی نبوده منتهی بیکی شده
که همان حقیقت اطلاقیه یلی الربیه محمدیه و حقیقت ...
محمدیه یلی النفسیه باشد از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر
صادق ع رسیده (ان الله تعالی خلق محمدا من طینة من جوهرة
تحت العرش وانه کان لطینته نضح فجبل طینة امیر المؤمنین ع
من نضح طینة رسول الله وکان لطینة امیر المؤمنین ع نضح
فجبل طینتنا من فضل طینة امیر المؤمنین ع وکان لطینتنا نضح
فجبل طینة شیعتنا من نضح طینتنا وقلوبهم تحن الینا و
قلوبنا تعطف علیهم الخ هرگاه دقتاً از مضمون این خبر
ملاحظه شود تمام مطالب مذکوره نظر و دلالت دارد و ولادت
نورانیه از او استفاده میشود و الا نضح طینت معنی غیر از این
ندارد علاوه لفظ امامت دلیل بر ولادت نوریه خواهد بود
برای آنکه امام مسبوق نخواهد شد - در تمام عوالم امام بود

نقل

در حجت ائمه قبل از ولادت در عالم نور

مقدم بر او کسی نبود - هرگاه ولادت منحصر در ولادت مادیه و صوریه
میبود در نحو مسبوق میشد و این منافی با امامت بود از ابتدا
نکته ابتداء عیسی بر خاتم اوصیا ظاهر شد پس مسلما ولادت غیر از
این بود و آن ولادت نوریه تعبیر شد چون در عالم انوار بود
در این ولادت محمد و علی ابوان نوریه شدند والا ابوان حسیه
نخواهند بود چنانچه با لحس غیر ایشان شد مستور نماند
ولادت نوریه ماده و مدت و زمان و مکان لازم ندارد در سایر
خلق میشود - مولود از ولادت مصداق آیه وما امرنا الا واحدة
کلمح بالبصر میگردد محتاج بابوین مادی نمیباشد مانند
حضرت آدم که پدر و مادر لازم ندارد و مانند حضرت عیسی
چگونه میشود حضرت آدم و عیسی بی پدر و مادر صوری موجود گردند
باذن الله شوند با آنکه از شیعیان امیر المؤمنین و اولاد طاهرین
او بودند مانند حضرت خلیل مسلما تابع مقدم بر متبوع
نخواهد شد والا تابع نخواهد بود پس ولادت ائمه آنی
از انها شده والا امام نبوده ترجیح مفضول بر فاضل میشد
با لعقل او قبیح بوده از اینجا هویدا گردیده که وجود
ائمه بدون پدر و مادر صوری ممکن بوده زیرا که در رتبه
پست تر و کمتر از آدم و عیسی که از شیعیان ایشان بوده
لذا حمل انها معلوم نبوده و وضع حمل هم موضع از مواضع انها

در بیان ولادت مادیه و صوریه

ایشان میشده برای اینکه ولادت ولادت نوریه بوده از برای
ظهور نور حاجت مانعی نبوده - از هر کجا که توجه کند ظاهر
میشود و لا نور نمیباشد - آنچه از مواضع وضع حمل نکرده
شده از زانی مادر بوده و یا از پهلوی او در اعلیه من باب
مثال بوده والا هر نقطه اقتضای خروج ایشان را داشت برای
آنکه حال امام مثل حال ناقه صالح بوده که از سنگ ظاهر شد
البته مولود این نحوه و این شد در اصلاب شامخه محمدیه و علویه
سیر میکرده و در ارحام مطهره فاطمیه قرار میگرفته بان اعتبار
معانی و محامل که مذکور شده در این مقام بسط کلام لازم بوده
لکن اختصار کتاب مانع آن شده و اما قسم دوم از ولادت
ولادت مادی و صوری بوده که باعتبار هیولی و مواد عنصریه
تولد یافتند یعنی در ظهور نور روحانی در موطن دار شهودی
و دنیائی محتاج بماده و مدة و زمان و مکان میباشند بدون
اینها ظهور و وجود نمی یابند در عالم اول خود مانند و بسایر
دیگران نور در ظهور بهیولای عنصری و استعداد مادی لازم
دارد تا صورت بگیرد موجود شود - در این نحو از ولادت
ترتب مدت مولود محتاج باب و ام صوری و مادی شده چون
نظم خلقت موجودات این اقتضا نموده - هرگاه امام بر خلاف
نظم خلقت خلق میشد موجب نقص بود ناقص امام نبود علاوه

در ولادت مادیه و نقش بستن آن

در ولادت مادی بلحاظ ظاهر مولود بوده در واقع مولود تولد
او بمقتضای نظم خلقت مرتب بوده در ظاهر بوده هم باید
بشود تا تطبیق عنوان ظاهر بباطن گردد لذا هر مولود مادی
پدر و مادر صوری لازم دارد - شبهه ندارد که هیولای عنصری
و بلحاظ ولادت مادی قابلیت هرگونه صورت را دارد که در
او نقش ببندد مولود شود هم قابلیت قبول صورت نوری
و اولیاء و انبیاء و مؤمنین را دارد و هم قابل قبول صورت عمری
و اتباع او میباشد و فتی که افاضهٔ نور و صورت از فاعل
صادر گردد ماده قابلیت دارد بهر صورت متحقق بگیرد
چون استعداد قبول هر صورت را دارد پس بهر صورت نقش
بگیرد باستعداد خودش شده ربطی بفاعل و مفیض ندارد
چه نقش صورت عمری و اتباع او بگیرد و چه نقش صورت
علوی و اتباع او ببندد در هر دو اختیار استعدادی دارد
باختیار استعداد خود یکی را قبول میکند ربطی بجاعل ندارد
لذا هر ماده بصورت اشقیا نقش بسته باختیار خود بوده قصور
از خود شده نه تقصیر جاعل بوده تا جبر لازم بیاید - **از
اینجا** شبهه جبر در موجودات مرتفع شده بعون الله
و قوته زیرا که اختیارات راجع باستعدادات هیولی و مادهٔ
عنصری گردید از شئون جاعل و فاعل فارغ شد پس در

مراد از تمثیل مصنف بیان قابلیت ... [illegible]

اسکناء اصلاب مقترن شدن در بریه در ارحام شامخه

واقع و نفس الامر بعض از مواد استعداد صور سعدا را داشت هرچند
متولد از کافر شد خودش طیب و ظاهر بوده. اگرچه ولادت مادی او از
کافر بوده لذا از کافر مؤمن متولد شده و از مؤمن کافر تولد یافته و این
نبوده مگر باستعداد مواد شان که بخارا استعدادی در قبول صورت
بوده - آیه (یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) باین
نکات گواهی میدهد - از اینجائی که امام مواد قابله طاهره را
تمیز میدهد اگرچه از کافر متولد شده باشد لذا کافره از برای قبول
محل و ولادت امام قبول میکند - حکایت شهربانو مادر سید الساجدین
و نرجس خاتون مادر خاتم المعصومین که از برای تحمل حمل امام
پسند یدند مقام استعداد ایشان را فهمیدند هرچند از
کافر متولد شدند آیه (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) براین
اشاره گواهی میدهد پس نطفه امام همیشه در ارحام طاهره بود
حکایت خواب شهربانو در عالم اشباح حضرت صدیقه
و امام حسین ع و ائمه را دیدن مسلمه شده پیش از آنکه اسیر دست
مسلمین گردد و همچنین حضرت نرجس خاتون قبل از آنکه برای
حضرت عسکری ع خریداری شود براین نکات دلالت دارد علاوه
ممکنست مراد از اصلاب شامخه و ارحام مطهره عبارت از
طهارت از زنا باشد یعنی انوار ائمه ع در اصلاب که تولد
از زنا قرار نمیگیرد چون طهارت ندارد خبث ذاتی دارد چنانچه

مراد از ... ارحام مطهره ... مسلمین [illegible]

در طهارت مولد و معنی آن

از کلام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام استفاده میشود که
مادر من ام فروه از اولاد قاسم بن محمد بن ابی بکر است که ابو بکر را طاهر مولد
داشت **شبهه** ندارد که طهارت مولد هر مذهب باعتبار
احکام آن مذهب است هر که در مذهبی در اسلام باطل باشد
طهارت مولد ندارد اولاد او از زنا بشمار نمیرود لکن هرگاه در وقت
زنا نشده آن مولود طهارت مولد دارد زیرا که شرع ما احکام
مذهب را امضا فرموده الزموهم بما الزموه علی انفسهم
در شرع خود قرار داده‌اند - ممکن است حامل انوار غالبه نبوت
و امامت اصلاب شامخه و ارحام مطهره بوده یعنی طهارت آن
زنا بوده چون در کیش و آیین خود بعقد نکاح درآورده شرع هم او
را امضا کرده پس بهیچ شرعی نشده از ولد الزنا خارج کرده
طهارت مولد پیدا کرده للاوعاء انوار عالیه شده - امیدست
به همین مقدار آسان شده در این مقام کفایت نماید لازم نزاید
نباشد والله هو الهادی الی الصواب **جوان** رجعت بعد
از غیبت مناسبت دارد لذا رجعت را متعقب برجعت ساخته
توفیق مساعدت احوال را از حضرت پروردگار دارد و این روزگار
خیال خواست هرگاه تا این خیال در مطالب مرسومه بانقد اغماض فرمایند
و آنرا اصلاح نمایند چون تحریر نسخه در عصر هزار و سیصد و سی
شش هجری شده که انقلاب روزگار و اسباب پریشانی خیال در ربع

در بیان عالم رجعت و تحقیق در آن

مسکون معلوم است حتی فاطمه هر دم شبها تا صبح میان برای
جماعت مثال ان هشم هستم و خیال الا اجابر و اوباش ترتیب بار
مقاصد مشروعه خود را در قتل تقویت ثلث اموال میدهند
رجعت معروفه در مذهب جعفری و مسلک علمای اثنی عشری
و اعتقاد عمومی بعود ارواح را رجعت پیش از قیامت کبری میباشد
ولکن این عود را در اصطلاح و بیان امنای دین رجعت نهادند
معنی رجعت چیست و این رجعت از برای کیست و دلیل مثبت و
چیست **کشف** بدیهیست در عرف و لغت معنی لفظ رجعت
عود شیئی است بمحل خود پس از آنکه در آن محل بوده خارج شد
و بعبارة دیگر برگشتن هر چیز است بمرکز خود چون در اینجا نفس ناطقه
انسانی و روح ملکوتی پس از خروج آن از بدن عنصری مادی بموت
طبیعی و سیر در عالم برزخی عود و رجوع باین بدن دنیوی در همین
دنیا مره ثانیه میکند لذا نام این حال انسانی را رجعت نهادند
از باب اطلاق عام بر خاص که از اقسام صور نقل را جمع میباشد
ازاین نکته ظاهر و هویدا گردید که رجعت با ظهور
فرق دارد از اخبار هم افتراق مستفاد میشود و وجه بینونت
و دوئیت و افتراق وضوح دارد زیرا که ظهور حضرت در ضمن
حیوة مستمره باقیه او برقرار شده از روی حیوة دنیویه اولیه
ولادت و ایام ظاهریه استوار یافته عود روح بعد از خروج

فرق بین ظهور و رجعت

از بدن و حصول موت طبیعی نکردیده و بعبارة دیکر ظهور حیات بعد
از ممات نخواهد بود بلکه بصورت مذهب از برای حق خواهد شد
ولی مطلق - خاتم الاوصیاء حیات او متصل بظهور او بود ظهور
در حیاة او واقع شد بخلاف رجعت که او ظهور اموات بعود روح
بعد از خروج از بدن و حصول موت طبیعی نکردیده **و بعبارة
دیکر** ظهور حیات بعد از ممات نخواهد بود بلکه بصورت
مذهب از برای حق خواهد شد ولی مطلق خاتم الاوصیاء حیات
او متصل بظهور او بود ظهورش در حیاة او واقع شد بخلاف رجعت
که ظهور اموات بعود روح خواهد بود **و بعبارة دیکر** مرده
زنده خواهد شد - حاصل مطلب وضوح دارد احتیاج ببیان
ندارد ولی مواینکه در ظهور حضرت باراده او کر عین اراده الله
است و بخواست او کر عین خواست خدا است زنده میشوند -
ملازمت حضور حضرت دارند نصرت او را مینمایند از
برای انها زمان ظهور رجعت خواهد بود برای انکه حیوة ایشان
پس از ممات حاصل شده ارواح ایشان بعد از خروج عود نمود
عبارت زیارت جامعه مومن بایابکم مصدق برجعتکم حظا
بتمام ائمه ناطق بانکه از برای انها عترا خاتم الاوصیاء ادخال از
دنیا حاصل شده موت طبیعی هر کدام از انها را درک نموده
ارواح قدسیه ایشان از اجسام عنصریه ایشان خارج کردید

در بیان اینکه رجعت از برای کافه است

مع ذلک تصدیق برجعت ایشان شده قاطع نزاع و مصدق
ادعا خواهد بود **و اما رجعت** از برای تمام بندکان
خدا من الاعلی الی الادنی حتی الانبیاء و الاولیاء من ادم الی
خاتم الاوصیاء بل از برای کل من عاشر فی الدنیا و اصابته
نبل الفنا مقرر شده تخصیص بقومی دون قومی و باقتی دون
امتی و شخصی دون شخصی نیافته هر چند در خبر امده این منصب
عظمی و موهبت کبری را تخصیص بمن محض الایمان و محض الکفر داده
از برای متوسطات بالفحوی نفی نموده الا انکه قابل تاویل خواهد
بود بنحوی که با عموم دعوی جمع خواهد شد برای انکه مراد از
خبر منع و نفی مستضعفین از مجانین و ضعفاء العقول خواهد بود
که حضرت خداوند از برای انها در دار دنیا تکلیفی معین نفرموده
تکالیف انها را در قیامت کبری معین فرموده در رجعت دنیا
هم مقرر نشد - در دنیا از برای انها اولیاء تعیین شد در رجعت
از برای اولیاء انها خواهد بود برای انکه رجعت در دنیا خواهد
شد احکام دنیا اختلاف بهم نخواهند نمود **از این** نکته
هویدا کردید که تمام مخلوقات من الاولین و الاخرین یا ممحض الایمان
میباشند و یا ممحض الکفر قسم ثالث ندارد که ایمان مشوب
بکفر باشد برای انکه معیار و میزان تمیز مومن از کافر ولایت و
محبت محمد و ال محمد شده محبت و مودت ایشان را ذوی عقاید

در اینکه رجعت از برای مستضعفین نیست

در اینکه رجعت برای تمام مردم است

واعمال عقاید واعمال موجودات گردیده تمام مخلوقات را مظهر
بجهت ایشان اظهار نموده من آدم الی الخاتم ولذا انبیاء واولیا
از شیعیان ایشان محسوب شده جعلها هم در قرآن
من شیعته لابرهیم فرموده تمام مؤمنین من الاولین والاخرین
ومن الانبیاء والمرسلین از شیعیان ایشان خواهند بود
امت ایشان بطریق اولی خواهند شد وتمام منافقین وجاحدین
من الاولین والاخرین از اعدا ومعاندین ایشان خواهند شد
- هرگاه امکان قسم ثالث مبدا شد ... موازین بودن
آل او هم بر همه میخورد برای آنکه مخالف بر مبدا رد وحال آنکه در
زیارت (السلام علیک یا میزان الاعمال) خوانده میشود
- در هر صورت میزان تشخیص سعید از شقی ومؤمن از کافر بولایت
شده شبهه ندارد والمیل أنه رجعت وولایت نفکیک بر مبدا رد
استخراج را نشاید علاوه در تصور عقلانی هم اشکال دارد
میشود در باب محل اجتماع سند ... گردد وبا تقابل عدم وملکه
را هم جمع شود والانظار تقابل معنی ندارد واین خلف است
وامر ثانی اشارات اشکال واشد که تمام مکلفین من آدم
الی الخاتمه غیر از مستضعفین یا مؤمن محض یا کافر محض
مخلوط باکفر موضوع ندارد تا از خبر مستثنی شود که از برای انها
رجعت منحصر نگردد مگر مستضعفین که انها منتفی الحکم ...

در اثبات رجعت باخبار

نکردیدند تا خارج از موضوع خبر بودند احتیاج باستثناء
نداشتند - از اینجا میتوان گفت خبر مفهوم ندارد در مورد غالب
وارد گردیده واما الدلیل بر اثبات رجعت مخفی نماند ادله اربعه
یعنی کتاب وسنت واجماع وعقل حاکم بر رجعت میباشد ایات
قرانیه داله بر رجعت زیاده بر یکصد بلکه بدویست میرسد که از
تفسیر معصومین علیه السلام ترجمه برجعت گردیده علاوه از بعض
ایات ظهور در رجعت بوده بلکه بدلالت اقتضاء صریح در سند
مانند (ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر
ویوم نحشر من کل امة فوجا) زیرا که هرگاه رجعت نبود پس از ارتحال
از دنیا موطن عود ارواح منحصر در قیامت میشد از برای مورد
عذاب ادنی محلی نبود - برای آنکه قیامت محل عذاب اکبر بود - دنیا
که قبل از ارتحال مورد عذاب بناء علی هذا اگر عالم بین العالمین
وبرزخ بین دنیا وقیامت یعنی عالم رجعت نبود ذکر عذاب ادنی
لغو وبی فائده میشد وهمچنین حشر روز قیامت کبری از برای
عموم بنده گان خدا خواهد بود نه مخصوص از هر امت فوجی یعنی
گروهی پس مستفاد میشود که مابین دنیا قبل از فنا وقیامت کبری
یک عالم دیگری خواهد بود که برزخ این دو عالم خواهد شد
مسلما در قیامت وشعبات نخواهد بود لابد در دنیا خواهد
شد که ارواح باجساد خود خواهند مراجعت نمود مقصود

در اثبات رجعت باخبار و اجماع

رجعت هم همین است غیر از این نخواهد شد **و اما اخبار** بحدّ تواتر رسیده که مفاد ایشان این بوده تمام ارواح بعد از موت عود باجساد خود در دنیا خواهند نمود حتّی دخبر آمده شخصی از معصوم پرسید که آنچه شده قوای من تحلیل رفته استخوانهای من در هم شکسته دلم میخواهد در عمر در رکاب شما کشته شوم تا از شهداء محسوب باشم معصوم فرموده شهادت در نزد ما منحصر بدنیا نگردید در عالم رجعت هم میشود ملازمت ما را اختیار کرده شهید شوید علاوه اخبار وارده مسلّمه که آنچه در امم سابقه واقع شده در این امّت واقع خواهد شد رجعت در امم سابقه بوده حکایت عزیر و پیغمبر و موت حضرت موسی معروفست که پس از مردن رجعت کردند در این امّت هم خواهد شد **و اما الاجماع** باقسام ثلثه در نزد امامیه یعنی بهر یک از تضمن و لطف و کشف قائم بر رجعت شده احدی در او شبهه خلاف نکرده مگر نسبت خلاف بمفید علیه الرّحمه داده شده لکن در واقع او هم مخالف نبوده ایهام کلام او و آن بکیفیت شده نه باصل مطلب **و اما عقل** دلالت او بر رجعت بطرق مختلفه تصویر شده از جمله عقل نظری مو هو دیع یا اکتسابی صحیح حکم میکند که مقتضای حکمت خداوند ازلی و عدل الهی بعید است که اعطاء حقوق سلّکان نخوند و اتمام نباید و حق هر ذی حق

در اثبات رجعت بدلیل عقلی

را بمستحق نرساند بداهت دارد که فواید رجعت از برای اخذ حقوق مستحقین است که هر گاه کسی مظلوم شده رجعت نماید تا حق خود را از ظالم بگیرد و هر گاه استحقاق قصاص دارد قصاص کند لابد این سلطنت حقوق مخلوق باید در دنیا باشد و یا در کبری برای آنکه زمام امر قیامت با خداوند است سلطنت آن روز از برای ذات او و برگزیدگان او است مواخذه آن روز از خصایص ذات ربوبیت است و سلطنت بر مؤاخذه نیست پس لا علاج در دنیا موضعی باید معیّن شود از برای آنکه اعطاء حقوق مظلومین را بنماید و حقوق هر که را باو برساند و الا منافی با عدالت و حکمت و خلقت دارد بالبداهه اعطاء حقوق مظلومین در دنیا اولی نشده برای آنکه کثیر از مظلومین در حال مظلومیت رحلت از دنیا نموده چگونه خداوند اعطاء حقوق او را نموده و او را سلطنت بر ظالم داده لابد از برای خداوند باید محلّی از برای اعطاء حقوق مستحقین باشد و آن در آخرت نخواهد بود برای آنکه آن روز روز سلطنت مخصوص خدا شد و هم در دنیای اولیه که نشده پس لابد باید از برای ارواح عود باجسام در دنیا بشود تا حقوق خود را دریافت نماید و از جمله براهین قطعیه ثابت و محقق گردیده که طفره مخالف ابداً امکان ندارد پس باید اشیاء بر شئون تناسب برقرار باشند صحیح نشیم طفره نزوند هر گاه بین عالم دنیا و عقبی واسطه

باشد

نباشد طفره لازم میاید برای انکه هرگاه ارواح پس از ارتحال از اجساد دنیا رجوع بقیامت کبری نمایند دراین بین بهیچوجه رجوع باجساد نکنند بلا اهه طفره رفتند برای انکه دنیا در غایت کثافت و قیامت در نهایت لطافت میباشد لابد بین این دو عالم عالم متوسطی بوده که اورا بطفره گذرانیده بدیهی است که عالم متوسط عالم رجعتی است که واسطه بین دنیا و قیامت کبری خواهد بود در او وجود ارواح باجساد خواهد شد مانند قیامت کبری **وازجمله** عقل حکم میکند بلحاظ سنخیت و مشابهت باید ملحوظ گردد بدیهیست مابین بدن دنیوی و اخروی و همچنین مابین عالم دنیا و عالم قیامت کبری مشابهت و سنخیت نیست برای انکه عالم اولی دنیا در کثافت میباشد و عالم قیامت در لطافت میباشد میان کثیف و لطیف سنخیت نیست لابد باید در عالم دنیا اجسام لطافت حاصل کنند و ان عالم هم باید لطیف باشد تابین عالمین سنخیت و مشابهت پیدا شود بدیهیست که این لطافت دراین عالم نیست لابد باید عالم دیگر باشد که خود لطیف باشد و اجسام دراو لطیف گردد تا شباهت بقیامت پیدا کند ان عالم بین عالمین عالم رجعت خواهد بود زیرا که دراو اجسام لطیف خواهد شد و خود عالم لطیف خواهد بود زیرا اگر خود لطیف نباشد اجسام در او لطیف نمیشود لذا وارد شده که اشخاص در زمان ظهور هر کدام قوة

بیان نسبت بین دنیا و آخرت و عالم رجعت

چهل مرد را دارند و چهار فرسخ در چهار فرسخ صوت همدیگر را میشنوند شرق و غرب همدیگر را می بینند و این مراتب و مقامات نبوده مگر از برای این شده که عالم لطافت بهم رسانیده اجسام در او لطیف گردیده و حال انکه عالم ظهور در دنیا بوده قبل از عالم رجعت برپا شده لابد عالم رجعت که بعدا و میشود باید الطف و اصفی از او باشد تا اجساد استعداد قیام قیامت را پیدا کند سنخیت بین اجساد عالمین محقق گردد تا انکه حین اجساد این عالم در ان عالم طلوع و ظهور کند **ازاینجا** هویدا گردیده که عالم ظهور الطف از دنیا بوده که عین اجساد این عالم در عالم ظهور طلوع کرده و همچنین مابین عالم ظهور و رجعت تا انکه اجساد بلطافت رسیده خود را قابل قیام عالم قیامت نماید مشابهت و سنخیت بهم رساند **وازجمله** اقتضای خلقت رجعت افتاده برای انکه اشیا پس از قوس نزول در مقام تکمیل استعداد سیر قوس صعودی کرده بتدریج خود را ترقی میداده انافانا در سیر تکمیل استعداد نهوض نمایند تا بوده که منتهی درجه قوس صعود گشته وجود انبیا و اولیاء معین و ناصر در ترقیات گردیده مادامیکه حرکات افلاک و اقتضاء عناصر بانتهاء نرسیده موجودات در سیر کمالات برقرار و متدرجا از عالمی بعالم دیگر مبدل میشوند بتحصیل لطافت میکنند جسم مرکبات را پرورش میدهند تا استعداد و قابلیت رسانیده در هر عالم مرکوب خود

و مکافات فعل [illegible] در اینکه [illegible] مقتضای عقل [illegible] فرع

دلالت عقل بر رجعت بوجه دیگر

مانند لذا پس از ظهور و نزول در دنیا در تحت تکلیف آمدند
محتاج بانبیاء شدند برای آنکه اجساد مرکوبه را استعداد دهند
تا ترتیبات را استعداد بهم رسانند میل صعود پیدا کنند که مرکوب
ایشان باشند در هر نشاء و هر دوره تا اینکه بغایة القصوی برسند
دائره صعودی را کاملاً سیر کنند و سیر خود را بانتها برسانند
استعداد تمام قیامت را کامل کنند - بالبداهه رسیدن باین
مقصد طی مراحل لازم دارند و سیر مقامات میخواهند لذا در دنیا
مقداری استعداد آمده نزده خود را مستعد عالم ظهور نموده که
الطف و اشرف از این عالم بوده و بعض از نفوس مستعد در ابتدا
نشاء ظهور رجعت نموده ملازم حضور حضرت گردیده و بعض
دیگر قابل رجعت زمان ظهور حضرت نبوده عالم دیگر لازم دارد
که خود را تکمیل نماید و مستعد قیام قیامت شود لابد باید عالمی
غیر از عالم ظهور باشد غیر از عالم قیامت شود و باید اجساد نبوی
گردد که مرکوب بشوند - البته عالم متوسط عالم رجعت خواهد بود
در آن دوره استعداد موجودات کامل خواهد شد بعد از او قیامت
قیام خواهد نمود تمام موجودات قابل کامله استعداد پیدا زاید
مرکوبه نورانیه وارد در قیامت خواهند شد زیرا که سیر درجات
و سیر عوالم و مقامات خود را بدرجات عالیات رسانیدند
الا انکه خود را قیاسی نمودند قوس من جمله قوس النزول

[illegible]

دلالت عقل بر رجعت بوجه آخر

وقوس الصعود که از برای انسان مقرر شده اقتضای عالم رجعت
را نموده **توضیح** اجمال مستور خواهد که از برای هر چیز و
هر موجود خواصی جعل شده حضرت باریتعالی چیزی را بدون
خاصیت خلق نفرموده - فعل عبث و ایجاد مهمل از او صادر
نشده **من جمله** از برای بعض مراتب اعداد خاصیت
خاصی معین شده که آن خاصیت و فائده در غیر او نبوده مثلاً در عدد
ثلثه مراتب کمال ظهور اشیاء را در آن مرتبه قرار داده خاصیت
مخصوصه او را تکمیل ظهور اشیاء نموده لذا هر انسانی وقتیکه
تولد یافته حال صباوة دارد پس از آن حال شباب و جوانی پیدا
میکند بعد از آن بشیخوخیت میرسد مرتبه ظهور و ولادت را در آن
مرتبه کامل گردیده **لذا** سیم از ائمه یعنی اباعبدالله
الحسین علیه السلام مبعوث بجهاد شده ظهور دین جد
خود را بدرجه کمال رسانیده - بالبداهه ظهور دین جدش
قبل از بعثت ناقص بوده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
ظهور و رواج دین را کامل ساخته چنانچه اباعبدالله ظهور
دین را مکمل شده و او را رواج داده - **در** عدد
ستة خداوند مرتبه کمال بلوغ اشیاء را در او معین نموده از
خواص مخصصه او قرار داده لذا از بدو ظهور انبیا موجودات
را که وجود مبارک خاتم الانبیاء ص باشد خاتم انها گردید

[illegible]

در بیان بشرهای حضرت سید الشهداء

ظهور داد بان پنج پیغمبر اولوا العزم را و بحد بلوغ رسانید - ظهور خلقت عالم را خداوند باین عدد ختم کرده خلق الله السموات و الارض فی ستة ایام فرموده **و در** عدد سبعه کمال قوام و بقاء موجودات را معین نموده بدون او موجودات قوام و بقاء ندارد لذا خداوند عدد انبیاء اولی العزم را بملک معنی در این عدد جمع کرده - و آسمان و زمین را باین عدد خلق نموده - کواکب سیاره را باین عدد ایجاد فرموده **و در** عدد دوازده خاصیت او را متمم کمال ظهور قوام اشیاء قرار داده **در** سبعه که خاصیت او کمال بقاء و قوام اشیاء بوده، عدد دوازده متمم او گردیده لذا عدد بروج سما بدوازده شده - و عدد حضرات نقبا بدوازده رسیده - **و عدد** اربعین خاصیت مخصوصه او را کمال بلوغ مرتبه غالبه قرار داده که هر مرتبه غالبه کمال او باین عدد حاصل شده لذا بعث خاتم انبیاء اکمل اهل دنیا در این عدد شده کمال ایام عزا را و منتهی گردیده - نزول نطفه باین عدد شده و هکذا درجه بدرجه انعقاد نطفه صدیقه کبری علیها السلام پس از ریاضت این عدد بعمل آمده - اعطاء خیر کثیر بعد از عبادت این عدد خدا وعده داده **و در** عدد سبعین خاصیت او را نزول درجات معین

در بیان خواص بعض اعداد

نموده - نزول درجات هر ذی درجه را خداوند در آن عدد کامل فرموده لذا حجب بین عباد را باین عدد قرار داده حتی نبی مقدس (ان لله سبعین حجابا من النور و الظلمة) فرموده - عدد مصاحبین موسی را با و منطبق ساخته - **و در عدد** ثلثمائة و ثلثة عشر کمال قوة و غلبه را در او جمع نموده لذا عدد اصحاب بدر باین عدد بوده که غالب شدند عدد اصحاب طالوت باین عدد بوده غالب بر جالوت گردیدند - عدد اصحاب خاتم الاوصیاء علیه السلام باین مقدار خواهد بود نظر بانچه از اخبار استفاده شده **پس** از توضیح وضوح یافته که هر انسان پس از نزول و هبوط در دنیا ظهور در قوس صعود نموده کمال ظهور او در صعود قیامت کبری گردیده - محل ظهور او دنیا شده وسط او قهرا عالم رجعت افتاده و الا فاعل خواص اعداد منخرم میشده - کمال ظهور بدون ثلثه گردیده و این خلف خواهد بود زیرا که کمال ظهور با قل از مرتبه ثلثه حاصل نخواهد شد **و از جمله** مسائل تمام ملل و نحل شده که عقل تصدیق شرع نموده ما بین عقل فطری موهوبی و با اکتسابی صحیح و بین شرع مخالفت تنافی نیفتاده - انچه از مخالفت احساس شده صوری بوده و با منزله عقل متعارفی گردیده پس از تصدیق عقل بحکم شرع از برای عقل در

در بیان تأثیر خواص بعض اعداد

در اوّل رجعت ابا عبدالله علیه السلام انکه کسیکه منتها

احکامات شرع تصرفاتی نمیماند - تصرفات عقل در موضوع شرع
منتهی میگردد از برای او حکمی نمیماند - هرگاه در مواضعی محل ائمه
شد حمل بر عقل متعارف باید نمود پس از توضیح این مقدمه
شبهه نمیماند که تمام نفوس رجعت در دنیا دارد بدون رجعت
قیام قیامت نمیشود زیراکه شرع با واخبار خود و ایات قرانیه
حاکی از رجعت بتفسیر ائمه ع زیاده از مایل بما تین شده اخبار
ائمه ع بسرحد تواتر رسیده چون در کتب مفصله ایات قرانیه
واخبار ائمه علیهم السلام ثبت و درج کردیده - در این وجیزه
ذکر نکردیده منافی با وضع وجیزه بوده - بلکه اهتمام ائمه ع در
رجعت زیاده از احوالات قیامت بوده برای انکه اهل خلاف
در اینمسئله خلاف نموده **پس از** ازاین اشارات واقیه از
معصومین ع بثبوت رجعت زیاد بهیات کردید چنانچه اعتقاد
باناز ضروری مذهب شده - بعد از این از برای عقل تصرفی
نمیماند تا در وجود او خدشه کند و با اصل حقیقت رجعت را
انکار نماید **مخفی نماند** رجعت از برای حضرت اباعبدالله
علیه السلام مقدم بر همه واقع کردیده از برای همان علت که سابقاً
مذکور کردیده و حالیه اشاره میشود که وجود خضر خاتم الاو
صیا از نفخ طینت حضرت اباعبدالله که مجمع انوار خمسه بوده بوجود
امده - زنیا از نخال او که بزدیك شد امانت نور دیده را بمرکز برکردانند

رجعت سید الشهداء حضرت ابرار

برای انکه از اینجا باو رسیده دوباره باو برگشت لذا از وجود مبارك
را نظر گرفته زنده نموده قائم مقام خود کردانیده تا انکه بعد
از ارتحال او زمین خالی از حجت نماند - شاید بهمین جهت
در عبادت حضرت ایشان وجود رجعت میکنند - حضرت امیر المؤمنین
را باز واکذار میکند خودش از ارتحال مینماید - سید الشهداء ع
او را غسل میدهد کفن میکند نماز میخواند دفن مینماید -
مستور نماند برجعت حضرت تمام اصحاب حضرت
رجعت میکنند حتی تمام مؤمنین بعوالم ایشان رجعت مینمایند
- حضرت امیر المؤمنین ع هم رجعت میکند باری سید
الشهداء علیه السلام مینماید تا کشته میکردد سید الشهدا ع
او را کفن و دفن میکند در دفن او حضرت پیغمبر و فاطمه زهرا
و حضرت مجتبی حتی خاتم الاوصیاء ع رجعت میکنند در تجهیز
او حاضر میشوند - در ارض غریبی که مدفن فعلی میباشد او را دفن
مینماید و همچنین یزید و اتباع یزید هم رجعت دارند با ابا
عبدالله ع محاربه میکنند مغلوب میشوند عیالات ایشان را
اسیر میکنند بعکس که مطابق النعل بالنعل - **اوّل** این
نکته هویدا کردید که رجعت اباعبدالله ع ملزوم رجعت
اصحاب او و مؤمنین و یزید و اتباع او شده **و اما** انبیاء
با صحاب و مؤمنین او قبیل شمس و ضوء میباشد هیچوقت ضوء

در رجعت امیرالمؤمنین و ائمه

ازاو جدا نمیکردند برای همان نکته که در عالم امر مذکور شده که تمام مؤمنین من الاولین والاخرین شعاع ایشان میباشند البته و صنوج داود شعاع از ذی الشعاع جدا نمیکردد. **واما** نسبت بیزید و اتباع او نظیر وجود و ماهیت خواهد بود هیچوقت ماهیت و حدود از وجود خارج نخواهند شد. حدود دیگر بود با وجود توام خواهد بود ظل از ذی ظل جدا نخواهند شد. **ازاینجا** کشته شده هر شبیه فرعونی و هر شبیه شیطانی لازم دارد. و حضرت موعود عجل الله فرجه بدون سفیانی ظاهر نمیشود. همین نحو سید الشهداء ع در دنیا سلطنت مینماید. **در خبر** است چهل هزار سال سلطنت دارد. حاجب و ابروی آن حضرت از پیری چشمهای مبارکش را میپوشاند. وقتیکه اجل او نزدیک گردید یزید امیرالمؤمنین ع رجعت مینماید. چونکه برای امیرالمؤمنین ع رجعات و کرات خواهد بود. سید الشهداء سلطنت را باو تفویض مینماید مشغول بسلطنت میشود تا اجل و بحسب مرضاة او ندی برسد حضرت خاتم النبیین ص رجعت مینماید امیرالمؤمنین سلطنت خود را باو میسپارد در جهان فانی را وداع میکند حضرت

حضرت سید الشهداء اول کسی است که رجعت میکند

در رجعت و سلطنت پیغمبر

اورا دفن مینماید با مر سلطنت استوار دارد مدت سلطنت اورا خدا میداند بعد از بلوغ اجل او مورد قیام قیامت خواهد شد. سایر انبیا و ائمه در بین رجعات این سه وجود در رجعت خواهند بود از اعوان ایشان خواهند شد پس از رجعت رسول الله ظهور مقام قیام کبری میشود. استکمالات نفوس انسانی و سیر افلاک بمحل کمال رسیده بعدها دوره استیفاء امد از مراحل استکمال گذشته **مخفی نماند** عالم رجعت و ظهور قیامت بهمین بدن دنیوی خواهد بود زیرا که نفس ناطقه انسانی از اینجائیکه در بقاء محتاج بجسم است چنانچه معروف است نفس ناطقه روحانیة البقاء و جسمانیة الحدوث است پس از برای خود متعلق لازم دارد زیرا که بدون محل و متعلق داخل در مجردات و عالم عقلست از برای عقول معاد معنی ندارد و رجعت هم ندارد. هرگاه متعلق بدن و محل دیگر باشد ظلم لازم میاید علاوه عین مذهب تناسخ میشود. و هرگاه فانی شود مات فات میکردد لابد ببدن دنیوی مرکوب ظاهری رجعت و معاد خواهد داشت **توضیح** مقال بنحو اجمال آنکه بدن عنصری دنیوی و برزخی که محل مرکوب روح رحمانی گردیده ملازمه بین روح و جسد افتاده تعلقات میان ایشان از محالات محسوب شده از برای

سلطنت پیغمبر بعد از رجعت امیرالمؤمنین

انکه در معاد بدن در رجعت بهمین بدن میشود

[illegible] بیان وجه حاجت [illegible]

انکه هرگاه بدن بعد از خروج روح ثبوت خارجی پیدا نکرده بیمثال
از غیر بدن معصومین و بعض مؤمنین و منتجبین مشاهده
و محسوس کردید حال نفس ناطقه متعلق باین بدن خالی از
این صور میشماند یا بفناء بدن او هم فانی و معدوم میشود
کما اینکه طبیعیین و دهریین قائلند لازمه این قول انکار معاد
است - در حواشی مفرد شده بطلان این قول برای انکه خلاف
سیره مسلمین بلکه تمام اهل شرایع من الانبیاء المرسلین
التابعین میباشد علاوه با تجرد ارواح و بقاء ایشان
ببقاء الله جمع نمیشود - بر ثبوت تکالیف لغو و مهمل میشود
مگر انکه انکار نفس ناطقه نماید حقیقت انسان را مثل
تمام موجودات را همان مزاج عناصر اربعه بدانند -
وجدان برخلاف ان حاکم است - شرایع معلومة بالضرورة
نفی او را مینماید - حالات ثانی تدعوا الموتی روبای
محسوسی با این قول منافات دارد - این وجیزه اقتضای
تفصیل را ندارد در باب اشاره مذکور کردید
و ثانیاً میماند در بقاء هرگاه محتاج ببدن
نشود بدون محل قائم گردد در این صورت از عالم عقول
میگردد داخل در موجودات عالم جبروت میشود از
برای انها معادی متصور نگردید در همین شیع اخبار

در بیان تبعیت معاد بدن در رجعت بهمین بدن

بمعاد انها ندارد علاوه لفظ معاد دلیل بر عدم معاد انها میشود
برای انکه معاد عود بعد از زوال است - از برای مجردات زوال متصور
نبود و اگر در بقا محتاج ببدن نبوی باشد لازمه این قول تناسخ
است و تناسخ در حواشی گذشته که اصل ندارد علاوه موجب منع
ذوی الحقوق و اعطاء غیر ذوی الحقوق میگردد نتیجه او اراده جزاف
باریتعالی میشود تعالی الله عن ذلک - لابد باید بهمین بدن باشد همین
بدن رجعت کند و بهمین بدن معاد نماید **استبعاد** ندارد
مگر انکه مخالفین باحس و عیان میشود که این بدن در برزخ قبر متلاشی
گردیده معدوم شده چگونه عود مینماید علاوه اعاده معدوم که از
محالات ولتیه محسوب گردیده شرذمه و طایفه قلیله بجهت محذورات
مذهبیه در اعتقاد معاد قائل باین قول شده اند والا معتبرین
کلیین از حکما و متکلمین او را محال میدانند **جواب** این
استبعاد بعون الملک الوهاب شکالی ندارد هرچند در صورت
مشکل مینماید فحول در این مقام ذهول نموده ملتزم بعض محذورات
گردیده اند **لذا** انکار معاد جسمانی کردند قائل بروحانی
شدند و یا بجسم عالم دیگر گفتند تا ان جسم را هورقلیائی یعنی
جسم عالم دیگر که عالم مثال و برزخ و اشباح باشد نامیدند که
ببدن اصلی تعبیر کردند لکن **ملخص** مقال در دفع اشکال
انکه جسم عنصری و بدنی بعد از انی که متعلق روح شد مرکب از کردید

و بطلان [illegible]

زیرا که فنا و زوال تصویر نمیشود - آنچه مخصوص مثل متلاشی
کردید مربوط بحقیقت او نبوده بلکه احوالات عارضه و انوارات
طاهر بر حقیقت بوده که ریخته شده و متلاشی کردید والا
اصل حقیقت انسانی و طینت نفس الامری او که منبع حقیقت شده
و حافظ صورت او کردیده شیئیت او باو قائم شده صدا و
دوران اسم کردیدن ببقاء او اطلاق انسان میشود هر چند تمام
اعضای ظاهری او ناقص باشد تمام اعضای عنصریه را فاقد
کردد معدوم نمیشود - مانند چنبر کرد و مدور میشود در
برزخ قبر میماند - احدی او را نمی فهمد چنانچه معصوم خبر
داده بعد از این که بدن متلاشی شد پوسیده کردید اصل
طینت انسان مانند کوه میشود در قبر میماند فانی نمیشود در
زمان حشر خداوند همان را صورت خارجی میدهد مثل اول
در قیامت محشور میسازد - چنانکه در اول او را لباس هستی داد
از نطفه او را علقه کرده از علقه مضغه و سایر تا آنکه صورت
حیوانی باو داده پس از آن لباس انسانی پوشانیده همچنین همان
کوه را خداوند نضج میدهد تا مقامیکه صورت انسانی و نفس
ناطقه باو تعلق میگیرد با خلایق در رجعت و قیامت قیام میکند
در صورتیکه چون همان بدن عنصری دنیائیست بهیچوجه
تبدلات و تغیرات نیست برای آنکه مناط شیئیت شی با صماد

[illegible]

حقیقت

حقیقت و طینت او شده - طینت و حقیقت یکی بوده دو نشده
- الان کما کان است مانند حالات انسان در عالم جنینی تا به
شیخوخیت برسد در همه احوال حقیقةً و واقعاً همان است
که در حال جنینی بوده تا آنکه چه قدر تبدلات حاصل شد از
جنینی بدنیا آمده حال صباوت داشت بتدریج تغیرات نموده
نمو کرده بشباب رسید حوالی در این مرتبه گذرانیده بشیخوخیت
نائل شده چه بسا در سیر این مراحل زیاده و نقصان نموده سمین
و لاغر شده در بعض اعضای او نقص وارد آمده مع ذلک همان
بوده که بوده اطلاق غیر او بر او در هیچ احوال نشد برای آنکه
اصل حقیقت و طینت که منبع و محل این عوارضات و تغیرات و
تبدلات بوده محفوظ مانده - همان اصل حقیقت و طینت
بعد از عروض موت و حصول تبدلات و تغیرات در عالم قبر
محفوظ میماند فانی نمیشود مانند کوه یعنی چنبر کرد چنانچه معصوم ع
خبر داده بکوه تشبیه نموده و در قبر میماند همان را خداوند بتدریج
کامله نضج میدهد چنانچه در اول مرحله نضج داده از عالمی بعالم
دیگر برده از رحم بدنیا آورده - غیر آنکه از اول بهم رسانیده
در تمام صور همان اول بوده همچنین سیر او در عالم قبر بعالم رجعت
و یا قیامتی بهیچوجه فرقی ندارد - مبعوث همان اول میشود و انشا
نیز بلا و بعبارت دیگر مثل حقیقت و طینت انسان مانند ذات

[illegible]

کماهو

در بیان فاصلهٔ ابدان برزخی هستی بدن

کندم میماند هرچه او را بیفشانی در این بن چه قدر حالات پیدا
میکند تا جمع آوری شود باز دانه همان دانه کندم است بلکه در هر
حال از حالات صدق میکند که این همان کندم است و این نیست
بجهت آن است که اصل حقیقت او محفوظ است منتهی در صورت و
ظاهر متبدل است حال ثانی او غیر حال اول را میماند ولکن در جمیع
حالات همان او است خارج الامر صورت شخصیه تغییر یافت
والا صورت نوعیه محفوظ است **و بعبارة** دیگر
حقیقت و طینت انسانی مانند رنگ و جوهر حنا را میماند
که در باطن حنا محفوظ است هرچه حالات بر حنا طاری شود شکلها
مختلف در آید مادامی که آن رنگ حنائی باقیست اطلاق حنائیت
بر او صحیح است هرچند برنگهای گوناگون در آید و همچنین مناط
و مدار انسان طینت او است تا محفوظ است انسان همان انسان
است هرچند با اطوار مختلفه طلوع کند و با الوان متنوعه
ظهور نماید اگرچه سبب تبدلات و اطوارات موت طبیعی
باشد **توهم نشود** که اصل طینت انسان غیر از عناصر
نبوده بعد از تلاشی هر جزء باصل خود برگشته و نا معدوم
شده کجا اصل محفوظ مانده که تبدلات در حکم عوارضات
گردد محض نام حقیقت نشود هرچند این تبدل بموت حاصل
شود بالکل بالعیان تمام بدن دنیوی او خاکی شده اجزاء انها

تمام

در بیان تکون طینت موجودات از عناصر

تمام پوسیده اثری ابدا از او نماند برای آنکه اصل طینت و
حقیقت انسانی از عناصر اربعه اسطقسی نشده یعنی از باطن عناصر
اربعه کردیده که مراتب صفی و اجلی از این عناصر بوده و این
عناصر ظواهر مظاهر او شده **قاعدة لکل ظاهر باطن و بالعکس**
تا بدین ادعا میکند از باطن عناصر خلقت آسمان و زمین محشر
کردیده مقام (یوم تبدل الارض غیر الارض) آمده و مثال آنکه
ارض لها ارض بوده افتراق در دو مرتبه لطافت و کثافت شده
بباطن و ظاهر فرق کرده **لذا کفته** شده از ما هم
کل شیئ تمام موجودات ممکنه من العلویة و السفلیة از عناصر
اربعه خلق شده عناصر اربعه مادة المواد تمام اشیا کردیده
نشئه ... ندارد بدن منکون از او و در نهایت لطافت مشهود
بدن برزخی را میماند از ترقیات بخلع کثافات و تغییر مقامات
و تفاوت درجات خلافی برزخی میکند استعداد رجعت
پیدا میکند رجعت مینماید از استکمالات نشئه رجعت خود
را بدن قیاسی میسازد بحقیقت خود رجوع میکند کثافات
را از خود دور نموده لطیف کردیده که حقیقت طینت از لطیف
بعمل آمده پس از طی درجات و سیر عوالم و مقامات باصل
خود رجوع نموده بمرکز خود برگشته **از این** اشارات هویدا
کردید که بدن مرکوب روح در همه عوالم یکی بوده اصل طینت

[illegible]

همه

همه جا محفوظ مانده بهیچوجه در هیچ عالم برای او تغیر و تبدل بعمل نیامده انقلابات در عوارض او شده که مداخلیت در حقیقت نداشته مقام اطلاق هو هو را بر هم نزده در همه عوالم هو هو بوده چون اصل مادة المواد محفوظ مانده بتبدلات و تغیرات و سیر عوالم و مقامات کامل شده خود را بمرکز اصلی و وطن واقعی خود رسانیده یعنی در عوالم انقلابات که دنیا و عالم رجعت باشد استعداد خود را کامل کرده در سلسلهٔ قوس صعودی بمرتبه کمال رسیده لطافت بهمرسانیده خود را قابل قیامت ساخته مبعوث قیامت گردیده - وقتی که حرکات افلاک موقوف شده امر دنیا بسر رسیده نفوس موجوده در تمام عوالم کمالات خود را تکمیل کرده بنحویکه قاطبه نفوس استعداد نفخ صور را پیدا کرده در آن وقت صور اراده حق دمیده میشود تمام نفوس مبعوث بکرده ایام دار استکمال منقضی میشود دار استیفاء طلوع میکند

از این تدقیقات و اشارات بما حدث تفکر و التفات دفع شکوک و شبهات در تداخل اجسام یوم المعاد میشود برای آنکه معنی تداخل ادخال و اندراج احد الشیئین است در دیگری اما ذاتاً و حقیقةً و اما آثاراً بر هر تقدیر فرع و موقوفست بر تزاحم و تمانع احدهما بر دیگری ذاتاً و یا اثراً و الا تداخل محال و موضوع ندارد در محل کلام و حشر تمام اجسام یوم الرجعة و القیام من الاولین

در عالم رجعت بقیه اجساد

والاخرین من بدو الخلقة الی قیام یوم الدین

موهم تداخل میشود کرده بر که معاد در عالم رجعت و قیامت باجساد دنیوی شده مکان و محل و سعت حشر و قیام همه را ندارد با اینکه عقل و وجدان شهادت باین مطلب حکمی کند فهماً تداخل لازم میاید - قیام تدریجی بضرورت شرع محال ندارد برای آنکه یوم واحد حشر خلایق میشود لسان شرع این خبر میدهد - مفروض حضرت خدا وند عالم دیگری خلق نمیکند که تمام خلق را در او بعث کند که گنجایش همه را داشته باشد بنابر این تداخل لازم نباید بر قیام اجسام در روز رجعت و معاد تداخل لازم دارد تداخل مخالف ضرورت مذهب میباشد برای آنکه موجب سلب حشر جمیع اجسام میشود هر نفس بمکافات عمل خود نمیرسد علاوه مفاسد دیگر هم دارد که وجود گنجایش درج اینها ندارد مانند اختلاط اعمال مثل اینکه جزای عمل احدهما سرایت بطرف دیگری خواهد شد و امثال فضل دیگری خواهد بود **لکن** از این مطالب بشناسد دفع این توهم و شبهه نمیکرده برای آنکه تداخل فرع بر تمانع و تزاحم شده - بلا شبهه تقلیب و تراکم ازدواج اجسام کیفما اتفاق که کثافت و تعلقات عالم و مانع شود مانع از اجتماع گردد و الا ازدیاد احب الطیفه و عالم لطیف مانند ملائکه در حین حشر موجودات علویات مراجعت و تمانعت نخواهد بود جمیع عنصری در مکان ضیق جمع خواهند شد - حاکم و عقل - شبهه ماند

در بیان اجساد عالم رجعت

در رفع تداخل اجساد در معاد

شود از بیانات مشایخ ظاهر شد که ابدان نفوس بشری باقتضای سیر فلکی و حرکت جوهری ذاتی در عالم رجعت و قیامت لطیف خواهند شد که افاضات این عالم را از خود خلع خواهند نمود استعداد خلقی همین اقتضاآت را مقتضی بود برای همین استکمالات و ترقیات سیر عوالم متعدد نموده در لطافت را بروی خود گشوده تا قابلیت خود را لطیف نموده تا آنکه او را بلکه قیامتی نموده بهمان اشارات که مذکور شد پس از برای اجساد لطیفه مزاحمت تصویر نمیشود مثلا اهل عقلیه و نقلیه بلکه قیامتی و رجعتی لطیف میشود عالم رجعت و قیامت لطف از این عالم میباشد هرگاه تمام جن انس من الاولین و الآخرین مجتمع شوند بهیچوجه مزاحمت از یکدیگر اجساد لطیفه نکنند که افات عایقی و مانعی را از خود دور نمودند مکان و زمان از عالمین هم مصفی شدند چنانچه از لسان نصوص و حتی یوم تبدل الارض غیر الارض ز شود تا آنکه ارض همین ارض خواهد بود چنانچه بضرورت ثابت شد لکن بلطافت و کثافت فرق نمود بنظر ناظر غیر از ارض اول شد و الا از برای موجودات زوال نخواهد بود خلقت ارض دیگر نخواهد شد و الا معصوم تغایر خلقتی خبر داده بود ابتدا در آثار و اخبار اشاره نشده غایة الامر از اخبار قیامت علوی بالاثر از این عالم است استفاده شد الا آنکه بلطافت و کثافت مفاد این استفاده حاصل خواهد شد لازم تغایر ذاتیه نخواهد بود و هم چنین از این نکات عالیه و اشارات رشیقه دفع شبهه آکل و ماکول شد برای آنکه اصل شبهه از خیال فنا و زوال طینت اصلیه و حقیقت انسانیه بر خواسته شده تفصیل توهم باین نحو گردیده که هرگاه انسان

چنانکه

در دفع شبهه آکل و ماکول است

انسانی را بخورد انسان ماکول جزء اغذیه آکل محسوب شده هرگاه آکل و ماکول حشر نماید اگر اجزاء ماکوله در هر دو محقق شود غیر معقول خواهد بود ممکن نخواهد شد چگونه میتوان گفت شیء واحد بشخصیه در دو موضوع متباین متحقق گردیده معقول اجزاء هر یک شد و اگر در یکی بود باید از دیگری کاهیده شود از برای منقوص معاد کامل نخواهد بود معاد ناقص معاد او خواهد شد و این خلف خواهد بود علاوه ترجیح وجود اجزاء ماکوله در احدهما دون دیگری چه بود علاوه مستلزم محال خواهد گردید برای آنکه اجزاء ماکوله هرگاه اجزاء سعدا بوده اتفاق افتاده آکل او اشقیا شده لازم میاید با سعیدها معذب شود و با شقی بجنت رسد علاوه اگر اجزاء ماکوله اجزاء اصلیه شخص ثالث شود مثل آنکه از اغذیه آکل شده جزء منی گردیده منشا تولد ولد شده در این صورت از برای احد هما یعنی ماکول و ثالث اجزاء اصلیه نمانده پس معاد او محال میشود برای آنکه اجزاء اصلیه احدی در دو محل معاودت ندارد هرگاه اجزاء اصلیه ماکول شد و او عود نمود از برای ثالث اجزاء اصلیه نخواهد شد. گذشت که معاد با عینها اجزاء اصلیه خواهد بود در ثانی موجود نشد ملخص الدفع آنکه از اشارات محقق شده که معاد باعتبار اصل حقیقت و طینت انسان بوده که بالوضلا از افاده در تمام عوالم متحد بوده شد و اعلا لا نبا فیه ما البذا هر از برای آکل اصل طینت و حقیقت متحقق شده که انسان گردیده آکل تغییر خود شده پس از بقاء حقیقت و حفظ اصل طینت حقیقت و حقیقت دیگر لازم ندارد بلکه تحصیل حاصل میشود تحصیل حاصل از محالات محسوب شده

ازاینجا

از اینجا واضح شد که طینت اصلیه و اجزاء واقعیه مأکول جزء اجزاء
و طینت اصلیه آکل نشده بلکه آثار و خواص اجزاء اصلیه که مدار رطوبت و صفت
اسم مأکول باشد بحال خود میماند بدل و انتقال نمی یابد چه خوب بود حال
آکل و مأکول را بحنا قیاس نمود چنانچه شخص حنا کند آثار و خواص حنا
واصل میشود لکن اجزاء حنا را امر احمت نداده بحال اول خود میماند بسبب حنا
زیاده و نقصان نمیشود همچنین آکل آثار و خواص مأکول را دریافت میکند
بدون آنکه اجزاء اصلیه مأکول معدوم شود و یا اجزاء او گردد بلکه بحال
خود میماند برای آنکه در ملک وجود و اجزاء اصلیه استحاله داده فرض کن در آکل
اجزاء اصلیه بود اجزاء اصلیه مأکول در او چگونه تصویر شد پس بحقیقت خود
میماند تا معاکس. بلی در تولید ثالث اشکال قوی میشود برای آنکه از برای ما
اجزاء اصلیه سابقه بوده تا اجتماع ممتنع گردد بلکه اجزاء اصلیه مأکول و طینت
واقعیه او اجزاء و طینت حقیقیه او گردیده لذا معاً احدهما مانع از معاد
دیگری خواهد بود زیرا اگر معاد بدن اجزاء اصلیه نخواهد شد لکن از بیانات سابقه
حل این اشکال گردید زیرا که طینت اصلیه گذشته تا مدتی میشود در برزخ
میماند خداوند او را حفظ میکند تا او را بعث نماید بدون آنکه اضمحلال
و اندرابی پیدا کند همچنین ممکنست طینت واقعیه مأکول باشد که در وقت
در ملک آکل و انتقال و استحاله بنافته جزء اغذیه نشده اجزاء اصلیه ثالث
نگردیده تا محذور لازم آید و بعبارت دیگر بلی آکل نسبت باجزاء مأکول حکم
برزخ قرار داده خداوند اجزاء اصلیه مأکول را در او حفظ میکند چنانچه در

در بیان بقاء اجزاء اصلیه

تجسم نمود نمایان میکند و مبعوث [illegible]
در این بعجز گفت [illegible]
[illegible]
نمود. مرتب [illegible]
خلع میکنند [illegible]
[illegible]
سود مراد [illegible]
[illegible]
مراد [illegible]
از جرم [illegible]
اصل و [illegible]
جرم [illegible]
که [illegible]
[illegible]
دوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در کیفیت لطافت و کثافت اجسام است

در بیان مراتب زمان و اقسام آن

در لحاظ جسمانی هم لطافت دارد غیر از جسم این عالم را میماند و در مقام ما جسمانیت او در غایت کثافت و ثقالت میباشد ظلمت و تاریکی بر او احاطه دارد غیر از محسوسات چیزی را اطلاع ندارد و همچنین از برای زمان هم مراتب تصور شد یکمرتبه از زمان زمان خدا ئیست و مرتبه دوم زمان ارواحی و مرتبه سیم زمان اجسامست در این زمان باعتبار اجساد و صور ملحوظ میکرد یکی باعتبار اجسام لطیفه و اخری باعتبار اجسام کثیفه حالات این مقام از زمان هم اختلاف دارد - مقام دوم از زمان جسمانی در نهایت کثافت میباشد و دارد مزاحمت نشو و نمو میشود لذا تا امروز و فردا نمی آید هفته نگذرد و ماه نمیرسد و همچنین تا ده روز دو سال نخواهد آمد لذا دوام و سال و هفته و ایام و ماه و حکماء صحیح و استقبال ملحوظ افتاده بخلاف مقام اول از زمان جسمانی که از زمان لطافت دارد مزاحمت چندان مانند ولیکن دارد هر چند خالی از مزاحمت نمی باشد لذا دوام و سال و حال و استقبال متصور میشود لکن بنسبتیکه ما اینجا یکروز یکسال از مزاحمت میشمریم آنجا یکروز و سال او مقابل چند سال مقیم ما میکرد و نظر باین اجسام لطیفه مانند جنیان و پریان ساعتی کار یکروز زمان جسم کثیف میکنند و در یکروز کار یکسال را مینمایند و اما قسم دوم از زمان که زمان ارواح باشد با وسعت دارد لکن وجیزه اقتضای بسط کلام را ندارد و مختصر عقل آنکه در این زمان ثقالت و کثافت صورت ندارد فقط همان از ازل و ابد دارد لذا ساعتی از او کار ده سال زمان جسم کثیف میشود و در یکروز کار ده هزار سال این عالم مینماید - و سال او بجای صد هزار سال این عالم شمرده میباشد

در بیان اختلاف مراتب زمان

و اما قسم اول از زمان که زمان ربوبیت که در او اول و ابد هم نیست بلکه بر ازل و ابد محیط خواهد بود چنانچه از اجلاء به همین مطلب اشاره شد لذا در آنجا هزار سال بمنزله یکروز و یکروز زمان دنیا خواهد بود - از این مطالب استنباط باید نمود زیرا که بجزیه اختلاف مراتب حاصل شده علاوه اختلافات مقدار ایام که گاهی یکروز بهزار سال تعبیر شده و گاهی به پنجاه هزار سال ذکر کرده و گاهی بیوم معمولی حمل شده چنانچه این اطلاقات از آیات و اخبار استفاده کرده شده دلیل بر اختلاف مقامات زمان خواهد بود مضافا از ذوق سلیم اطلاعات بر اختلاف داده شده برای آنکه مخبر صادق خبر داده که در شب معراج یونس را در شکم ماهی دید با آنکه میان دو زمان ما سه هزار سال گذشته و با عبد الرحمن بن عوف دیدم میرفت بهشت در صورتیکه رفتن بهشت بیل از دنیا خواهد بود تقریبا بعد از صد هزار سال خواهد شد و با خداوند بموسی خطاب فاخلع نعلیک فرموده و حال آنکه قرآن نبوده اینها همه صحیح خواهد بود برای آنکه این اختلافات بتفاوت زمان حاصل خواهد شد البته اهل زمان ارواح بتمام آثار دنیا و زمان او من البدو الی الختم مطلع میشوند یکساعت در آن زمان اطوار صد هزار سال زمان دنیا را که بحرکات افلاک بر انگیخته مشاهده میکنند و مشخص میشود و بیک ساعت کار چندین سال این زمان را انجام میکنند لذا لحاظ روحانی هر گاه غلبه کند بر جهت جسمانی و با احتیاج بغیر زمان باید فالبد جسم کثیف را لطیف مینماید بر زمان جسم لطیف میرساند در یکروز کار یکسال میکند حکایت حضرت خضر که در یکشب کوه را

خالت او را بخارج ساید و هرگاه ترقی دهد غالب را بزمان ارواح برساند
ثقالت کثافت را از او دور کند در ساعت کار ده هزار سال از زمان را
میکند لذا حضرت امیر المؤمنین ع تا پا را از رکاب بر دارد برکاب دیگر بگذارد
ختم قرآن مینمود بلکه میتوان گفت هر آنی صد هزار ختم قرآن کرده بو چون
روح او غالب جسد را از زمان کثافت و ثقالت ربود بزمان ارواح رسانیده
بود که در ساعت از زمان عمل صد هزار سال اینجا میتوان نمود از اینجا گفته شد
که امیر المؤمنین ع هر شب هزار رکعت نماز میخواند و چند ختم قرآن مینمود
بشاغل دیگر خود هم رسیده بود بمقتضای طبیعت بشری خواب هم مینمود
پس از این اشارات استبعاد نباید نمود زیرا اگر جسم اقابلیت و استعداد
لطافت بود چنانچه مذکور شد روح هم لطافت او واضح و لایح بود جسم را
جسم را و تنی تابع خود نمود او را از این زمان بزمان دیگر برد لازمه او همان
آثار مذکوره خواهد شد برای آن جسم چنان استعدادی حاصل خواهد شد
که در یک ساعت عمل چندین سال اینجا را خواهد نمود بلکه آنی عمل صد هزار سال
بن زمان از او بروز میکند در صورتیکه بحسب زمان آن زیاده نمیکند چنانچه
اگر روح قالب را ترقی دهد بمرکز خود ببرد قالب نهایت لطافت را پیدا
کند برای او ابدا حاجب و مانعی نمیباشد بلکه او را بزمان اعلی از زمان اول
میرساند در قرب زمان خدا میبرد که حال از زمان مقام و ما امرنا الا واحدة
کلمح بالبصر را می پروراند البته در یک آن زمان عمل صد هزار سال
زمان میکند لذا وارد شده در شب معراج پیغمبر ص از مسجد الحرام

تجسید روح ایشان کامل در تبعیت بر روح بتوجه

با تمام انبیاء مصاحب بود باید گفت شد و هکذا آنچه از امور عجیبه و امور غریبه
از انسان بروز و ظهور میکند مورد قبول خواهد بود و قتیکه شرایط لطافت قالب
او موجود شد از این اشارات واضح گردید که خوارق عادات که از حضرات ائمه
مسموع شده مسلماً مقبول افتاده زیرا که ارواح ایشان اجساد خود را تابع خود قرار داده
از این زمان کثیف و دار سفلی بیرون برده بزمان اجسام لطیفه و ارواح رسانیده لذا
حضرت امام محمد تقی بطرفة العین بطوس رفته و هکذا چیزهای غریبه که از آن
وجودات نقل شده هیچکدام محل اشکال و شک نبوده احوالات و سرعت انتقالات
حال نوم که در مدت قلیله سیر در عوالم متعدده میکند امور عجیبه مشاهده
میکند با اینکه در این زمان زمان طولانی لازم دارد دلیل بر اختلاف احوالات
زمان خواهد شد و تحقیق شریف معنی مانند لطافت اجساد بقدم تصویر میشود ماده
بریاضات و عبادات بعمل میاید که قالب تابع روح میشود مقامات عالیه را مشاهده
میکند کشف حجب برای او میگردد احوالات عالم بالا را مطلع میشود جنت و نار را
احساس میکند و اخری تصرف منصرف کاملاً آنا و دفعة واحدة خلع اندادا از خود
مینماید آثار جسمانیت را از خود خلع میکند مقامات مو توا قبل ان تموتوا را واجد میشود
آثار عالم اعلی را مطلع میگردد مقامات مقربین را میبیند جسد را تابع روح میکرده
چنانچه حال اصحاب ابا عبد الله ع از مخصوصین و مقربین آن درگاه در لیله عاشوراء
بر اینمنوال بوده در عین صلابت و کثافت مفهوم روح در جسد بصر حضرت پس از ظهور
استقامت از برای شهادت امر بعکس گردید جسد تابع روح شد آنحضرت مقامات
ایشان را با ایشان ارائه داده بشوق ایشان زیاد شده هر کدام تعجیل در جهاد نموده

لمحرره في تاريخ فراغ التصنيف

ها كتاباً لدفع شبهة من كان

منكراً للامام صاحب الغيبه

هو بحر من اللئالي فيه

كل من غاص لا يعاد بخيبه

من تصانيف الشيخ فارد دهره

الذي كان للعلوم كعيبه

كنت ورخته لعام ختامه

ابطل الارتياب كاشف الريبه

١٣٣٦

بمباشرت آقاى السادات آقا سيد احمد كتابفروش شيرازى

خط كربلائى آقا ميرزا محمد على كتابفروش شيرازى